

## روزنامه نگاران انحراف در پرونده

# قتل‌های زنجیره‌ای و ترور حجاریان را فاش می‌کنند

● شاهرودی قاضی القضاات حکم سانسور مطبوعات را صادر کرد

● نیروهای امنیتی سپاه پاسداران خبر دستگیری را یازده روز از مردم پنهان نگاهداشتند

● آیا سعید عسگر ضارب اصلی است؟

چرا از میان ده نفری که در ارتباط با ترور سعید حجاریان دستگیر شده‌اند، فقط نام ۶ نفر اعلام شده است؟ ۴ نفر بقیه چه کسانی هستند؟ کدام یک از این ۱۰ نفر یکشنبه ۲۸ اسفند به سوی حجاریان مشاور رئیس

جمهور شلیک کرد و پیکر او را در برابر ساختمان شورای شهر تهران در خون نشاند؟ مهاجمان از کجا می‌دانستند که اسلحه نگهبانان ساختمان شورا گلوله ندارد؟ چهره‌های پشت پرده این جنایت چه کسانی هستند؟ چرا

به سعید عسگر و سایر دستگیرشدگان نداشت؟ آیا فرمانده سپاه و وزیر اطلاعات از این موضوع بی‌خبر بودند یا برای جلوگیری از افشای دخالت سپاه در این جنایت سرگرم آن بودند که سرنخ‌هایی را که به امران و چهره‌های پشت‌پرده ماجرا می‌رسد کور کنند و راهی برای بایگانی کردن پرونده بیابند؟

شاید اگر حجاریان در جدال با مرگ زنده بماند هرگز این خبر را باور نکنند که در جریان ترور او نیروهای حفاظت سپاه پاسداران، وزارت اطلاعات، مسئولان صدا و سیما، روزنامه کیهان، مصباح یزدی و شاگردان مدرسه حقانی، رهبری هیات مؤتلفه، وزیر اطلاعات و معاون وی، رئیس قوه قضائیه و دادگاه انقلاب همه سبب کشته شدن او شدند. تروریست‌ها از چنان پشتیبانی برخوردار بودند که محمد مقدم یکی از عاملان ترور پیکر نیمه جان او را تا بیمارستان بدرقه کرد و بدون آنکه از طرف کسی بازخواست شود از بیمارستان به خانه امن بازگشت تا همراه سایر ادامه در صفحه ۳

## سیزده بدر، سال دگر...؟

### میلیون‌ها ایرانی به دامن طبیعت شناختند



پس از برگزاری پرشور و باشکوه مراسم چهارشنبه سوری و عید نوروز، که اعتراضی عمومی به تعطیل سنت‌های ملی طی سال‌های گذشته از سوی اقتدارگرایان بود، میلیون‌ها ایرانی در روز ۱۳ فروردین سنت دیرپای خود را پاس داشته و به آغوش طبیعت پناه بردند.

## بازتاب انتخابات مجلس ششم

### در کنگره ششم سازمان

در صفحه ۲

## هماهنگی برای لاپوشانی پرونده قتل‌ها و ترورها

ترور حجاریان و رویدادهای بعدی، موضوع انتخابات دوره ششم مجلس شورا، شکست اقتدارگرایان و خشونت طلبان و اراده اکثریت مردم را برای تداوم و تعمیق اصلاحات سیاسی و فرهنگی در سایه قرار داد و بار دیگر بحران ناخواسته‌ای را بر جامعه ما تحمیل کرد. خشونت‌طلبان با این ترور مقاصد مختلفی را تعقیب می‌کردند که از آنجمله سعید حجاریان و تغییر صحنه سیاسی کشور به زیان پیشرفت اصلاحات، تحمیل بحرانی دیگر بر جامعه، و سرانجام ایجاد ناامنی در کشور و بهره‌گیری از آن.

این بار بر خلاف جریان قتل‌های زنجیره‌ای، خامنه‌ای بعد از ترور حجاریان سریعاً دست به اقدام زد و ابتکار عمل را به دست گرفت. او بعد از دستگیری قاتلین، به خاتمی نامه نوشت که در آن از یکسو از وی خواست که قاتلین دستگیر شده را «دستگیر» کند و از سوی دیگر اخطار داد که نباید پای سپاه پاسداران را به میان کشید تا مبادا همانند وزارت اطلاعات زیر ضرب برود و در عین حال این فرصت را به سپاه داد تا سرنخ‌ها را گم کند و سپس پرونده را تحویل وزارت اطلاعات دهد. وزارت اطلاعات هم در همراهی با سپاه در جهت پیشبرد خواست خامنه‌ای، موضوع ترور را به چند نفر افراد «خودسر» خلاصه کرد و انگیزه آنها را شخصی خواند و رئیس دادگستری تهران نیز مطبوعات را از افشاگری در این زمینه منع و روزنامه‌نگاران را تهدید نمود.

تاکنون با هماهنگی‌هایی که صورت گرفته است، ارگانهای رسمی تنها اطلاعات ساخته و پرداخته شده را در اختیار عموم قرار می‌دهند، اطلاعاتی که پر از تناقضهای آشکار است.

وزارت اطلاعات، قوه قضائیه و سپاه پاسداران در هماهنگی با هم تلاش می‌کنند که باند مافیای از زیر ضرب خارج سازند، سر نخها را گم کنند، موضوع ترور را به عده‌ای افراد خود سر و با انگیزه شخصی تقلیل دهند در حالی که آمران، فتوا دهندگان و نظریه پردازان قتل عام درمانی به حیات خود ادامه می‌دهند و بدون واگمه از مجازات به طراحی برنامه‌های دیگر می‌پردازند.

مطبوعات مستقل و منتقد و روزنامه‌نگاران آزادخواه و اصلاح طلب که شجاعانه همانند قتل‌های زنجیره‌ای دست به افشاگری و به تهدیدهای قوه قضائیه تن ندادند، زیر فشار سنگین وزارت اطلاعات و دادگاههای انقلاب قرار گرفته‌اند، آنها فشارها و تهدیدها را بر مطبوعات ادامه در صفحه ۲

## «کنفرانس ایران» در برلین

روزهای هفتم تا نهم آوریل (۱۹ تا ۲۱ فروردین ۱۳۷۹) کنفرانس ایران با عنوان «جامعه مدنی و جوانانهای اصلاحات در جمهوری اسلامی ایران» در خانه فرهنگ‌های جهان در شهر برلین کشور آلمان برگزار می‌شود.

روزهای هفتم تا نهم آوریل (۱۹ تا ۲۱ فروردین ۱۳۷۹) کنفرانس ایران با عنوان «جامعه مدنی و جوانانهای اصلاحات در جمهوری اسلامی ایران» در خانه فرهنگ‌های جهان در شهر برلین کشور آلمان برگزار می‌شود.

## کارنامه ۷۸

ما و دیگری انتخابات پارلمانی بهمن ماه مهم‌ترین حوادث سال ۷۸ را رقم زدند و بر کل جریان اصلاحات و اوضاع سیاسی ایران تأثیرات ماندنی بر جای نهادند. قیام دانشجویی تیرماه، علیرغم انتقادهای فراوانی که به آن صورت می‌گیرد، اما فرصتی شد تا «عشق» جامعه ایران و خواست‌های فرو خورده و بر زبان نیامده آن را دستکم برای مدت چند روزی آشکار کند. دانشجویان در فرصت کوتاهی که به دست آوردند، به نیابت از سوی اکثریت عظیم مردم نشان دادند از همه مظاهر استبداد و دیکتاتوری در هر شکلی از آن متفر هستند. آنان به «حریمی» یورش بردند که «اصلاح‌طلبان قانونی» هرگز نخواسته و نتوانسته بودند حتی به آن نزدیک شوند. بسیاری یورش دانشجویان به حریم ولایت را کاری نسنجیده، نابخردانه و

بنیاد هانریش بل در معرفی برنامه کنفرانس زمان‌بندی و موضوعات آن مطلبی را منتشر کرده است که برای اطلاع خوانندگان نشریه کار در این شماره نشریه درج می‌شود. ادامه در صفحه ۴

### صبح امروز:

اعضای تحریریه نشریه «خواص»

ارگان بسیج شهری

در ترور حجاریان شرکت داشتند

روزنامه «صبح امروز» در روز ۱۲ فروردین، خبر از عضویت اعضای اصلی تیم ترور سعید حجاریان در تحریریه نشریه «خواص»، ماهنامه‌ای وابسته به گروهان یکم سیدالشهدا بسیج حوزه ۴ شهری داد. صبح امروز از سعید عسگر و محمدتقی روغنی به عنوان اعضا تحریریه ماهنامه «خواص» و ادامه در صفحه ۱۱

### در این شماره

خط مشی‌های اساسی چه نو در توسعه

دکتر فریبرز رئیس‌دانا  
صفحه ۱۰

ما همگی ساکنین و مالکین خانه بزرگی به نام ایران هستیم

مصاحبه با شیرین عبادی  
صفحه ۷

جنبش ضد خشونت را سازمان دهیم

بهرز خلیق  
صفحه ۸

کنگره ششم از نگاهی دیگر

مریم سلطوت  
صفحه ۸

ما هم اصلاح طلبیم

جمشید طاهری پور  
صفحه ۹

## بازتاب انتخابات مجلس ششم در کنگره ششم سازمان

زمانی که شورای مرکزی پیشین سازمان در نشست تابستانی خود پیرامون تعویق زمان برگزاری کنگره ششم سازمان تصمیم می‌گرفت، یک موضوع عمده مورد نظر آن بود که آیا کنگره پیش از انتخابات مجلس ششم برگزار شود یا پس از آن؟ در واقع امر تصمیم ما ناگفته معطوف به این موضوع بود که آیا کنگره را باید مرجع تصمیم‌گیری برای تعیین چگونگی برخورد ما با انتخابات مجلس ششم تلقی کرد یا آنرا باید محل ارزیابی از سیاست متخذه شورا و نیز تعیین راستای کلی حرکت آینده سازمان در قبال روند اصلاحات دانست. آن نشست در تصمیم درست مرتبط با هم اتخاذ نمود. تصمیم بر شرکت سازمان در انتخابات پیش رو، و تصمیم به برگزاری کنگره ششم سازمان یکپارچه پس از انتخابات مجلس ششم.

در ماههای پیش از انتخابات، ما بر این ارزیابی بودیم که انتخابات آتی نیز کماکان در شرایط غیر دمکراتیک و بر مبنای جذب «غیر خودی‌ها» و حتی بخشی از خود اصلاح‌طلبان برگزار خواهد شد و جناح تمامیت‌خواه از هیچ تشبیهی برای اینکه از دامنه شکست ناگزیر خود بکاهد، فروگذار نخواهد ماند. در همانحال، همه ما کمابیش این ارزیابی را داشتیم که در این انتخابات اولاً ما شاهد حضور بسیار گسترده مردم در پای صندوق‌های رای خواهیم بود و ثانیاً درست به همین دلیل، شکست جناح انحصار و خشونت در حکومت در این انتخابات قطعی است. اما اینکه دامنه و عمق این شکست تا کجا خواهد بود و اصلاح‌طلبان حکومتی چه میزان از کامیابی را بدست خواهند آورد، برای ما و البته نه برای هیچکس دیگر، حتی خود جناح حکومتی دقیقاً روشن نبود.

زمانی که کنگره ششم سازمان در روز هفتم اسفند ماه آغاز به کار کرد، از روز انتخابات مجلس ششم تنها یک هفته می‌گذشت و با اینکه نتایج درخشان آن در خطوط کلی روشن شده بود اما هنوز هم شمارش آرا در تهران ادامه داشت. در نخستین روزهای کنگره، هر خبر تازه‌ای که از نتایج انتخابات بر روزنامه دیواری صحن کنگره حک می‌شد، فضای کنگره را گرمی افزونتری می‌بخشید. کنگره ما، از پیروزی ستایش‌برانگیز مردم

ایران، هر دم نیروی فزاینده‌ای می‌گرفت و از اینکه سازمان در راستای تحقق این پیروزی قرار گرفته و گام برداشته بود و اینک صحت ارزیابی‌های آن را در میدان عمل باز می‌یافت، اعتماد به نفس سیاسی بیشتری پیدا می‌کرد. این پیروزی بزرگ نیروی دمکراسی، ترقی و اصلاحات، در لحظه به لحظه بحث‌های سیاسی کنگره چهره نمود، خود را در همه مصوبات کنگره بازتاب داد و خود اهرم دیگری شد برای پیش‌راندن ما. کنگره ششم در نخستین تصمیم اساسی خود، پیامی خطاب به نمایندگان اصلاح‌طلب مجلس ششم فرستاد که در آن موفقیت آنها بر بستر ابراز اراده عظیم مردم ایران در روز تاریخی ۲۹ بهمن ماه ۱۳۷۸ را شادباش گفت و مسئولیت سنگینی را که این پیروزی بر دوش اصلاح‌طلبان حکومتی قرار داده است، به آنها خاطر نشان ساخت. در این پیام از نمایندگان اصلاح‌طلب مجلس دعوت شد که بر قدرت مردم تکیه کنند، قدر این فرصت طلایی تاریخی را بدانند و با

تشکیل مجلس ششم، قاطعانه و وفادارانه به وعده‌های خود در راستای انجام اصلاحات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در میهنمان، عمل کنند. در این پیام، تاکید به عمل آمد که این نمایندگان می‌توانند در صورت عمل به وعده‌های خود و پیشروی و پیگیری‌های بیشتر، روی پشتیبانی بخش بزرگی از اپوزیسیون یعنی آزادی‌خواهان و دمکرات‌هایی که به روندهای سیاسی جاری در کشور با احساس مسئولیت و امید می‌نگرند، حساب باز کنند و برعکس، مطمئن باشند که مردم و این نیروها بر هیچ‌گونه تزلزل و خلف وعده آنان چشم نخواهند پوشید. این پیام با رای خیلی بالایی به تصویب کنگره رسید، نشانگر روحیه سازمان ما در برخورد با روند اصلاحات و بیانگر احساس مسئولیت آن در قبال بیم و امیدهایی است که بر روند اصلاح‌طلبی در کشور سایه افکنده است.

سازمان با ارسال نامه‌ای به «جبهه مشارکت»، خواهان برقراری مناسبات با آنها شده و اگرچه امکان طرح این موضوع در کنگره فراهم نیامد، اما عهد ما بر آن شد که این دیدگاه کمیسیون که می‌توان گفت با فکر و اراده کنگره به تمامی همخوان بود، به شورای مرکزی منتخب کنگره پیشنهاد شود تا مسئولان جدید سازمان در جهت تحقق آن به تدبیر بپردازند.

مضمون هر دو پیام پیشنهادی کنگره خطاب به مردم ایران و اعضای و هواداران سازمان را هم تحول ۲۹ بهمن، چشم‌اندازهای در پی آن و وظائف همه ما

سیاسی جدید در داخل کشور به میان آمد، پس از مدتی بحث و اظهار نظر و ابراز رای پیرامون پیشنهادهای ناظر بر موضوع - که دستکم پنج پیشنهاد را شامل می‌شد - به درستی دریافت که هنوز آمادگی اتخاذ تصمیم دارای پشتوانه نیرومند در این موضوع را ندارد و لذا به مکث و درنگ در این زمینه رای داد. تدبیر آن شد که طی شش ماه پس از کنگره، و بر بستر بحث‌های نظری و سیاسی سامان‌یافته و در فرجام آن، جمع‌بست نظرات و آراء در یک اجلاس وسیع سازمانی در این زمینه اعلام‌نظر قطعی کند. اراده شرکت‌کنندگان در کنگره این بود که سازمان می‌باید خیزهای بزرگی بردارد تا از روندهای سیاسی پرشتاب کشور که هر لحظه به نیروی عظیم مردم دستاوردهای خلاق می‌آفریند و هر دست‌ساز خود سکوی می‌شود برای حصول به پیروزی‌های بعدی، عقب‌نماند و نقش شایسته یک حزب سیاسی جدی و مشرف بر روندهای سیاسی و متکی به آنها، و نیز مصمم برای سمت‌دهی به آنها را بیابد. امید که سازمان پس از کنگره ششم، در این راستا موفقیت خود را ارتقا داده و تداوم بخشد. □

نخستین بار آن‌ها برای یهودیان آمدند و من سخن نگفتم، چراکه یهودی نبودم، سپس برای کمونیست‌ها آمدند و من سخن نگفتم، چراکه کمونیست نبودم، برای اتحادیه‌های کارگری بازگشتند و من سخن نگفتم، چرا که از طرفداران اتحادیه‌های کارگری نبودم و وقتی آن‌ها برای من آمدند، هیچ‌کس نمادند بود که برای من سخن بگوید».

سه چهار سال پیش بود، یکی از دوستان روزنامه‌نگارم قرار بود به منزل ما بیاید. ساعت مقرر نیامد و خبر هم نداد. چند روز بعد او را دیدم، مضطرب بود. داستانی برای من گفت که تا به امروز جرات بازگویی آن را به غیر نداشتم. به دفتر روزنامه‌اش مراجعه کرده و گفته بودند می‌خواهند با او صحبت کنند، خصوصی. چشم‌پاش را بسته و به جایی برده بودند، رو به دیوار. از دوستانش پرسیده بودند و از گرایش‌های سیاسی‌اش و بعد شماره تلفنی داده بودند که در صورت لزوم؛ با آن تماس بگیرد. خانواده و نزدیکان مرا از رابطه با این دوست برحذر داشتند که «سری را که درد نمی‌کند دستمال نمی‌بندند».

## آنانی که چشمانشان را می‌بندند، چه می‌شوند؟

لیلی فرهادپور | عصر آزادگان، ۱۱ فروردین ۱۳۷۹

همکاران ما مثل قوم فاجعه‌زده در گوشه خانه‌ها کز کرده بودند. به قول یکی از آنان که می‌گفت: «اصلاً در روزنامه جامعه و توس کار کردن یعنی انگ خوردن، باید از آنان دوری کرد».

● اواخر پاییز ۷۷ بود. برای کاری به خیابان گاندی رفته بودم. احمدرضا احمدی کنار باجه روزنامه‌فروشی ایستاده بود. غمگین و بی‌آنکه شوخی‌های متداولش را داشته باشد. فرورها را کفشد بوند، چنانچه مختاری تازه پیدا شده بود و پوینده هنوز گم بود. لیست سیاه ۱۸۰ نفری دست به دست می‌شد اما بسیاری می‌گفتند دگراندیشان را حذف می‌کنند، بقیه بیخود هراسان هستند. به خودی‌ها کاری ندارند، به روزنامه‌نگاران هم.

● زمستان ۷۷ بود. ناصر صفاریان مستقد سینما از بازجویی خود به وسیله افراد ناشناس گفت. برخی گفتند که نه سر پیاز است نه ته پیاز، ممکن است بزرگنمایی کند. به دفتر روزنامه نشاط آمده بود با پدر کهنسالش. جدی نگرفتم. نویسنده روزنامه سلام بود. سلام هم مورد بغض بود. می‌گفتند این کارها برای فشار آوردن به روزنامه سلام است. با بقیه کاری ندارند.

● ترور کردند. خودی را، فرزند انقلاب را، تقصیر بر گردن عوامل خودسر افتاد. خودش و محفل. چند جوان بی‌کار. برخی می‌گفتند به جان خودشان افتادند.

دکتر محمود علی چهرگانی یکی از شخصیت‌های ملی آذربایجان می‌باشد که به خاطر دفاع از حقوق ملی مردم آذربایجان به یکی از چهره‌های شاخص آن دیار تبدیل شده است. دکتر چهرگانی با انگیزه دفاع از حقوق ملی آذربایجان راهیایی به مجلس پنجم خود را کاندیدا کرد. با وجود تقلب در آرا ایشان وی توانست با بدست آوردن آرای بالا به دور دوم انتخابات راه یابد. روز انتخابات وی را دستگیر می‌کنند و مستعاقب آن خودسرانه اعلام می‌کنند چهرگانی از شرکت در انتخابات منصرف شده است. به این ترتیب مانع از ورود وی به مجلس می‌شوند.

اگرچه جهت پیشرفت اقتصادی آذربایجان، مبارزه بی‌امان با عوامل مزدور و خائن ارتش، اختلاس، بی‌کاری، گرانسی، تورم، باندبازی و قانون‌گریزی

۳) احیای زبان و فرهنگ ملی و اسلامی آذربایجان بخصوص زبان رو به موت ترکی آذربایجانی، که از سال ۱۳۰۴ از زمان به روی کار آمدن رضا خان مدام در حال تضعیف و سرکوب بوده و به روزی افتاده است که اکنون ملاحظه می‌کنیم.

افزودند تا زبان آنها را به بندند و نگذارند که روزنامه‌نگاران همانند قتل‌های زنجیره‌ای دست به افشاء زنند. مجموعه شواهد و عملکردهای برخی ارگانها نشان می‌دهد که نقشه خشونت‌گرایان در این حد نخواهد ماند و احتمالاً آنها در حال تدارک برنامه تا قبل از تشکیل مجلس ششم هستند. برنامه‌هایی که می‌تواند از حد ترور فراتر رود. خامنه‌ای مسئله بخطرآفتادن امنیت ملی را مطرح کرده و در روزهای اخیر نیز قتل‌های متعددی صورت گرفته است. مسئله امنیت ملی همواره دستاویز نیروهای سرکوب برای اقدامات سرکوبگرانه و پیشبرد برنامه‌های توطئه‌آمیز ایشان بوده است.

در عین حال گفتنی است که خشونت طلبان و اقتدارگرایان که در انتخابات دوره ششم مجلس شورا شکست سختی خوردند بعد از انتخابات در صدد برآمده‌اند که از مردم زهر چشم بگیرند و با ایجاد رعب و وحشت وبا ترور و قتل، مردم را از صحنه سیاسی بیرون برانند و به مردم بگویند که آنها نیستند که سرنوشته سیاسی کشور را رقم می‌زنند. سرکوبگران از اینکه مردم به قدرت رای و اراده خود آگاه شوند، وحشت دارند.

کمیته‌های مالی رسیده

۱۲۰۰ دلار به خانواده شهید داود - سوئد (یوتوبوری)

تصحیحات

● در شماره قبلی نشریه کار در گزارش ششمین کنگره سازمان نام آقای حسین علوی که از جانب نشریه پیام فردا بعنوان میهمان کنگره شرکت کرده بود، در چاپ مطلب از قلم افتاده است.

● در گزارش سیاسی ششمین کنگره سازمان در پیشنهاد رفیق جواهری در سطر اول بجای «فعالیت» کلمه «مخالفت» چاپ شده بود که بدین وسیله تصحیح می‌شود.

بر مبنای اخبار رسیده دکتر محمودعلی چهرگانی در حدود دو ماه پیش در خانه‌اش از طرف نیروهای امنیتی رژیم دستگیر شده است. از دو هفته به این طرف دکتر چهرگانی در اعتراض به وضعیت خود دست به اعتصاب غذا زده است. دکتر چهرگانی در طول بازداشت خود دو بار دچار سکت قلبی شده است. با توجه به بیماری چهرگانی در لحظه خطر مرگ او را تهدید می‌کند.

ما ضمن محکوم کردن دستگیری، آزار و اذیت دکتر محمودعلی چهرگانی، از تمامی احزاب و سازمانهای چپ و دمکرات ایرانی می‌خواهیم که به دستگیری دکتر چهرگانی اعتراض کنند و با ارسال نامه به سازمانها و مجامع بین‌المللی از آنان بخواهند برای نجات جان دکتر چهرگانی اقدام نمایند. □

● محمد قوچانی روزنامه‌نگار است. در روزنامه ما نه اتاق کاری جداگانه دارد و نه سمتی سوا. اگر یادداشت با نام می‌نویسد خبر هم می‌نویسد. گزارش هم تهیه می‌کند، صفحه می‌بندد. به دنبال عکس و تیتیر، برای مطلب صفحه از صبح تا شب مثل بقیه در روزنامه می‌دود. همین جا در تحریریه عصر آزادگان کنار همه ما نشسته است. سر برج و آخر برج را می‌شناسد. کرایه‌خانه دارد. تاکسی و اتوبوس سوار می‌شود. او را به بازخواست فراخوانده‌اند. دیروز صبح رفته بود. بدون احضاریه، برای گفت‌وگویی که دوستانت کمیستند و گرایش سیاسی تو چیست و از کجا منابع خبری خود را می‌یابی. اگر چشم‌پاش را نبسته بودند و رو به دیوار نشانده بودندش، اما وقتی از عوامل رادیو و تلویزیون نمی‌پرسند «منابع آگاه» شما که بوند، معلوم است که چشمان خود را بسته‌اند و نکتد سرچشمه ترور کور از همین چشمان بسته جاری شود. □

## روزنامه نگاران انحراف در پرونده

## قتل‌های زنجیرهای و ترور حجاریان را فاش می‌کنند

ادامه از صفحه اول

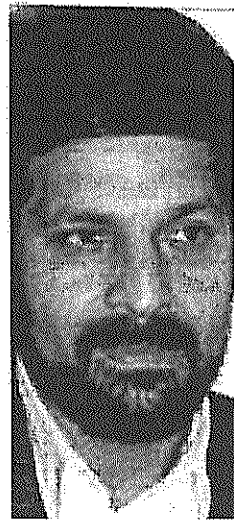
اعضای تیم عملیات، رهنمودهای بعدی ستاد فرماندهی سیاسی را مرور کنند، گفتی‌ها و ناگفتی‌ها را با هم هماهنگ سازند و وزیر اطلاعات با آسودگی خاطر بتواند بر این ادعا تأکید کند که ترور حجاریان «خودسرانه» و با انگیزه شخصی بوده است.

در واکنش به سخنان وزیر اطلاعات، خاتمی در نامه‌ای خطاب به وی، جریان ترور را ریشه‌دار و سازمان‌یافته خواند و خواستار برخورد قاطع و خشکاندن ریشه فتنه باندهای جنایتکاران شد. وزیر اطلاعات تاکنون پاسخی به این درخواست نداده و با بی‌اعتنایی از کنار نامه رئیس‌جمهور گذشته است. این سکوت معنی‌دار است، اما تنها این وزیر اطلاعات و معاون وی نیست که در جریان سوءقصد علیه حجاریان با جنایتکاران همراه شده‌اند، برخورد شاهرودی رئیس قوه قضائیه هم صداپی و همکاری آشکار با آمران و عاملان جنایت و نقض خشن آزادی خبررسانی است. شاهرودی در پاسخ به درخواست علیزاده رئیس دادگستری تهران ضمن تأیید تعیین قاضی ویژه برای رسیدگی به پرونده حجاریان، تصریح کرده است که اطلاع‌رسانی در باره این پرونده منحصر باید از طریق دادگستری و وزارت اطلاعات باشد در غیر این صورت هرگونه خبر و اطلاعاتی غیر از این دو مرجع باشد، قابل پیگرد قانونی است. به بیان دیگر شاهرودی به عنوان قاضی‌القضات آشکارا حکم سانسور مطبوعات و کنترل فعالیت روزنامه‌نگاران را صادر کرده است.



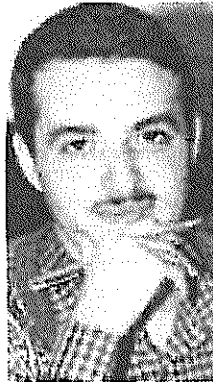
اکبر گنجی

انقلاب و وزارت اطلاعات، انتساب ترور حجاریان به اختلافات درونی جبهه مشارکت از طرف حمیدرضا ترقی عضو هیئت مؤتلفه اسلامی، نشان می‌دهد ماجرای ترور اخیر چگونه که برخی‌ها می‌پندارند به حجت‌الاسلام خاسکی از پایه‌گذاران هیات رزمندگان شهر ری و سعید عسگر، برادران محمد و حسین مقدمی، محسن درچه‌ای، موسی جان‌نثاری و مهدی روغنی از واحد عملیاتی شهر ری محدود نیست و سرخ ماجراها چنانکه پیگیری شود به مقام‌هایی می‌رسد که با این واحد و پایگاه انسان در شهر ری ارتباط دارند اما در هرم قدرت در جایگاهی نشسته‌اند که برای جلوگیری از افشای این چهره‌ها، وزیر اطلاعات و رئیس قوه قضائیه به تهدید روزنامه‌نگاران



عمادالدین باقی

رو آورده‌اند. بعد از ترور حجاریان، عمادالدین باقی عضو هیئت تحریریه روزنامه فتح و محمد قوچانی از روزنامه عصر آزادگان با تیر درشت از وزیر اطلاعات خواست مشروح مذاکرات مصباح یزدی یا مدیر کل اطلاعات قم را منتشر کنند. گنجی در این مقاله فاش ساخت مصباح یزدی در گفتگوی محرمانه با مقام امنیتی قم نکات مهمی در باره خاتمی، کدیور، عبدالله نوری، سروش و مجتهد شبستری مطرح کرده است. سعید حجاریان هم بارها پیش از ترور تهدید به مرگ شده بود. آخرین بار بعد از ماجرای کوی دانشگاه یکی از واسطه‌ها پیام رساند که: «روزی ترور سعید دارن‌سود. روزنامه‌نگاران خشونت‌طلبان با سوء قصد به جان حجاریان تهدیدشان را عملی ساختند. اکنون روزنامه‌نگاران و مطبوعات از دو طرف تهدید



محمد قوچانی

روز هفتم فروردین به دنبال ترور حجاریان به دفتر روزنامه تلخ زده و به گنجی گفته است: منتظر دستور «آقا» هستیم تا سر او و «رئیس اصلاح‌طلبان ایران» را از تنش جدا کنند. به دنبال این تهدید اکبر گنجی در روزنامه اطلاعات خواست مشروح مذاکرات مصباح یزدی یا مدیر کل اطلاعات قم را منتشر کنند. گنجی در این مقاله فاش ساخت مصباح یزدی در گفتگوی محرمانه با مقام امنیتی قم نکات مهمی در باره خاتمی، کدیور، عبدالله نوری، سروش و مجتهد شبستری مطرح کرده است. سعید حجاریان هم بارها پیش از ترور تهدید به مرگ شده بود. آخرین بار بعد از ماجرای کوی دانشگاه یکی از واسطه‌ها پیام رساند که: «روزی ترور سعید دارن‌سود. روزنامه‌نگاران خشونت‌طلبان با سوء قصد به جان حجاریان تهدیدشان را عملی ساختند. اکنون روزنامه‌نگاران و مطبوعات از دو طرف تهدید

می‌شوند. از یک سو وزارت اطلاعات، دادگاه انقلاب و قوه قضائیه با اعمال سانسور آنان را با چماق پیگرد قانونی تحت فشار قرار می‌دهند و از سوی دیگر خشونت‌طلبان و مخالفان اصلاحات گل‌وله‌ها را به سوی آنان نشانه گرفته‌اند. فشاری که از آغاز سال و بعد از ترور حجاریان علیه روزنامه‌نگاران اعمال می‌شود قابل توجه است. و این دغدغه قوت می‌گیرد که آیا آمران ترور خواهند بود یا تهدید، قلم و زبان نویسندگان را بی‌اثر سازند، دانشجویان را پشت نرده‌های دانشگاه محبوس کنند، پرونده ترور را کور کنند و به بایگانی بسپارند.

ارزیابی نوشته‌های مطبوعات امیدبخش است. شوک روزهای نخست ترور سپری شده و روزنامه‌نگاران شجاع با همان جسارتی که پرونده قتل‌های زنجیرهای را دنبال کردند و علیرغم سرکوب، و زندان موضوع پرونده قتل‌ها را تا سطح فلاحیان و عالیجناب سرخ‌پوش نقب زدند با همان شهامت ماجرای حجاریان را دنبال می‌کنند.

ترور حجاریان ادامه قتل‌های زنجیره‌ای است و وابستگان به پایگاه عملیات شهر ری با رشته‌های نامرئی به آمران قتل‌های زنجیره‌ای وصل می‌شوند. تصویر ترور حجاریان قاطعانه از یازول معمای قتل‌هاست که باید در جای خود گذاشته شود. بازی را نباید از نو شروع کرد. با تصاویر موجود سریع‌تر می‌توان معمای قتل‌ها را گشود. روزنامه‌نگاران وظیفه مهمی برای جلوگیری از انحراف پرونده قتل‌های زنجیره‌ای و پرونده ترور حجاریان بر عهده دارند. □

## آیا رژیم توان یک مرحله پوست‌اندازی در آینده نزدیک را خواهد داشت؟

با گذشت سه هفته از زمان ترور سعید حجاریان و دو هفته از زمان دستگیری ضاربان او گمانه‌زنی‌ها در این مورد که آمران این ترور چه کسانی هستند و پیوند این ترور با قتل‌های سیاسی زنجیره‌ای سال‌های اخیر و وقایع کوی دانشگاه چگونه است، ادامه دارد.

در نخستین بررسی‌ها مشخص شد که اگر در واقعه‌ی اول بخش‌هایی از وزارت اطلاعات رژیم قتل‌های سیاسی پی‌درپی را سازمان می‌داد و در وقایع کوی دانشگاه واحدهای ویژه‌ی از نیروهای انتظامی به علاوه لباس شخصی‌های معینی دانشجویان و کوی دانشگاه را به خاک و خون کشیدند، ترور حجاریان را افرادی از حفاظت سپاه پاسداران با اختیار تردد با اسلحه در جاهایی که مقامات رژیم «امن» تلقی می‌کنند، مرتکب شدند.

به این ترتیب روشن شد که افراد و محافلی در ارگان‌های مختلف سرکوب رژیم هم‌دل و هم‌آهنگ سعی می‌کنند که به اهداف سیاسی خود از طریق حذف فیزیکی مخالفان خویش برسند.

در دو هفته‌ی اخیر بحث‌های زیادی پیرامون این که آیا این محافل در تهران و شهرستان‌ها ارتباط تنگاتنگ و ارگانیک با هم دارند و تحت فرماندهی واحدی عمل می‌کنند و یا این که مستقل از هم هستند و تنها آب‌خورد عقیدتی واحدی دارند مطرح شد و ادامه دارد که امیدواریم اطلاعات واقعی مربوط به آن در آینده‌ی نزدیک روشن شود. اما چه این صحت داشته باشد و چه آن، در هر حال بدیهی است که بخش‌نه چندین ناچیزی از رژیم در تمام ارگان‌ها و به ویژه در دستگاه‌های سرکوب آن به افراطی‌ترین نظرات راست‌گرایانه گرایش دارد و حاضر است در قمار برای حفظ سیادت خود با بسیج تمامی امکاناتش به هرگونه ماجراجویی خطرناک دست زند. این قشر از جناح راست که آینده را برای خود تیره و تاریک می‌بیند با تکیه بر تجارب قبلی خویش، در محاسبات خود کماکان این برآورد را دارد که افشار دیگر جناح راست و بخش اعظم نیروهای میانه‌رو و حتی نیروهای از اصلاح‌طلبان در مقابل اعمال فشار، زورگویی و ایجاد ترور و وحشت آنان مقاومتی نخواهند کرد و در نتیجه، آنان قادر خواهند بود با حذف فیزیکی دگراندیشان اصلاح‌طلبان رادیکال روندهایی را که در کشور در مسیر اصلاحات جریان دارد کند کنند و در انتظار معجزه‌ی که اوضاع کشور را به پیش از خرداد ۷۶ برگرداند، بنشینند.

اما نفرت فزاینده‌ی مردم از اقدامات تروریستی در شرایط کنونی به حدی است که حتا کسانی چون عسگرآولادی نیز مجبور به اعلام این نکته گشتند که دوران ترورهای سیاسی به سر رسیده است و به این ترتیب سعی کردند که حساب خود را از حساب «فدائیان اسلام ناب محمدی»، «جبهه‌ی مقاومت اسلامی» و هیئت‌هایی چون «هیئت اهل بیت» جدا سازند.

ولی این «تسویه حساب»ها تا زمانی که به واکنش کامل این قشر از پیگرد رژیم جمهوری اسلامی در آینده‌ی نزدیک منجر نشود، ثمر قابل توجهی نخواهد داشت. جمهوری اسلامی برای آنکه از کراحت چهره‌ی خود بکاهد ناچار است که هرچه زودتر این بخش پوسیده و به شدت متعفنش را از خود دور سازد و به اجتماع بسپارد تا در تیزاب گندزدای آن حل گردد.

با سیاست کج‌دار و مریز و منفعلانه‌ی که به خصوص در هفته‌ی اخیر از سوی سران حکومتی و مسئولان پرونده‌ی ترور حجاریان اعمال شده است، این خطر که تروریست‌های حکومتی دست به ماجراجویی‌های جدیدی بزنند افزایش یافته است. مصباح یزدی دوباره از پیروان خود خواسته است که «ولو به قیمت جان» به «وظیفه‌ی خویش» عمل کنند و «محرّم» ماهی که احساسات مذهبیون از جمله افراطی‌ترین آنان غلیان می‌یابد نزدیک است.

اگر جمهوری اسلامی هرچه زودتر روند یک مرحله از پوست‌اندازی‌اش را با دفع این قشر از خود آغاز نکند، احتمال این که بخش‌هایی از جامعه و حتا خود رژیم زیر ضربی وحشت‌افکنان قرار گیرند، بسیار بالاست.

در همین روزها خواهیم دید که آیا رژیم به خواست مؤکد مردم تن خواهد داد و در جهت بازسازی هرچند اندک خود را در این زمینه گام بر خواهد داشت یا خیر؟

در این صورت با اینکه تقریباً به طور کامل قابل تصور است که پس از انجام مرحله‌ی از پوست‌اندازی رژیم، با چه موجودی مواجه خواهیم بود و هیئت و منظر آن در کلیت خود چنگی به‌دل نمی‌زند، اما شکی نیست که آن چهره به کراحت چهره‌ی کنونی آن نیز نخواهد بود. □

در چهارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی پیش می‌برند. سرکوب حزب توده ایران و فدائیان خلق (اکثریت) به روشنی تمام غیرواقعی بودن توجیهات اصلاح‌طلبان را در مورد دلائل حذف مخالفین نشان می‌دهد.

به این ترتیب با حذف قدم به قدم اپوزیسیون، دمکراسی نوپایی را که می‌رفت در جامعه ایران شکل بگیرد نیز حذف کردند و سال‌های سیاهی در این کشور آغاز شد که امروز بخش بزرگی از حکومت نیز به نیکی از آن یاد نمی‌کنند.

بعد از اینکه دیگر کسی باقی

## به مناسبت دوازده فروردین روز استقرار جمهوری اسلامی

## برای آنچه که بیست و یک سال پیش از دست رفت!

هرچه بیشتر آرای مردم بود. آیت‌الله خمینی، گوش خود را بر اعتراض سراسری احزاب سیاسی غیروابسته به حکومت در مورد نحوه همه‌پرسی ۱۲ فروردین بست و «جمهوری اسلامی، نه یک کلمه بیشتر نه یک کلمه کمتر!» را به رای مردم گذاشت. معنای این همه‌پرسی آن بود که مردم مجبور شدند تنها به یک سوال پاسخ دهند و نیک روشن بود رای «نه» به حکومت تازه عملاً به معنای رای «آری» به حکومت سرنگون شده بود که در آن دوران کسی آن را نمی‌خواست. تلاش احزاب و گروه‌های سیاسی برای آن که نظام‌های مطلوب و پیشنهادی آن‌ها نیز به رای مردم گذاشته شود به جایی نرسید. بدین ترتیب مردم مجبور شدند به رژیمی رای دهند که هنوز نه قانون اساسی‌اش نوشته شده بود، نه اصول اساسی‌اش به

تصویب مجمع معتبری رسیده بود. مردم در دوازده فروردین سال ۱۳۵۸ به وعده‌های آیت‌الله خمینی در مورد استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی رای دادند. وعده‌هایی که بعداً متأسفانه به تحقق درنیامدند. چهارچوبه تنگ و غیردمکراتیکی که برای این فرآیند در نظر گرفته شد، بخشی از احزاب و سازمان‌های سیاسی غیرحکومتی فرآیند دوازده فروردین را تحریم کرده و در آن شرکت نکردند. با این حال بیش از ۹۸ درصد مردم به پای صندوق‌های رای رفتند. از همان فردای این فرآیند، شعارهای رعب‌انگیز در آسمان ایران طنین‌افکن شد: «کسی که رای نداده، حق نظر ندارد!» اگر چه شیفتگانی که در هر رویایی با مخالفین این شعار را فریاد می‌زدند، معنای آن را به درستی نمی‌دانستند، اما بدون شک طراحان این

شعار خطرناک می‌دانستند چه می‌کنند. با این شعار سیاسی طراحی شد که دمکراسی را به قربانگاه برد و تا همین امروز نیز ادامه می‌یافت: اپوزیسیون بودن ممنوع، مخالفت با جمهوری اسلامی ممنوع!

جسورگیری از ابزار نظیر مخالفین که با در فرآیند دوازده فروردین به صورت «آری یا نه!» جلوه گر شده بود، از همان فردای این فرآیند به سیاست اعلام‌نشده حکومت تبدیل شد و به تدریج نیروهای مخالف حکومت را یکی بعد از دیگری از صحنه سیاسی کشور حذف کردند. گفتمان‌های حکومتی بعد از دو خرداد مدعی‌اند گروه‌های سیاسی اپوزیسیون با نپذیرفتن رای اکثریت مردم و دست بردن به خشونت و ترور راه حذف خویش را هموار کردند. این یک ادعای غیرواقعی است.

ملی و لیبرال، یعنی نیروهایی آغاز شد که هیچ قرابتی با خشونت، مبارزه مسلحانه و تروریسم نداشتند. بعد از آن‌ها بود که نوبت به مجاهدین خلق و نیروهای چپ تندرو رسید. روزنامه‌ها را صرف‌نظر از خط مشی آنها بستند، دفاتر حزبی را بدون توجه به سیاستی که آن احزاب دنبال می‌کردند، تعطیل کردند. در سیاست قدم به قدم حذف نیروهای سیاسی فقط یک معیار عمل می‌کرد: یا حکومت هستی یا با آن مخالفی؟ حزب توده ایران و سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) به عنوان آخرین احزاب باقی‌مانده، زمانی مورد سرکوب قرار گرفتند که نه تنها هیچ خط مشی خشونت‌آمیزی نداشتند، نه تنها «رای اکثریت» را پذیرفته و از جمهوری اسلامی حمایت می‌کردند، بلکه سیاست‌های خود را

## گفترانس ایران» در برلین

روزهای هفتم تا نهم آوریل (۱۹ تا ۲۱ فروردین ۱۳۷۹) گفترانس ایران با عنوان «جامعه مدنی و جوانه های اصلاحات در جمهوری اسلامی ایران» در خانه فرهنگ های جهان در شهر برلین برگزار می شود. برگزارکننده این گفترانس بنیاد «هانریش بل» از عده قابل توجهی از چهره های سیاسی و ادبی از روزنامه نگاران و محققین کشور و صاحب نظران اروپایی دعوت بعمل آورده است. بنیاد هانریش بل در معرفی برنامه گفترانس زمان بندی و موضوعات آن مطلبی را منتشر کرده است که برای اطلاع خوانندگان نشریه کار در زیر درج می شود.

در سالهای اخیر بحثی همد جانبه در جمهوری اسلامی ایران درباره ی تعریف و تعیین حکومت، رابطه ی دین و علم، و همچنین دین و سیاست آغاز گشته که در جهان اسلام بی همتاست. در عین حال در حدی گسترده و همه گیر، در همه ی بخش های اجتماعی، و به ویژه در بین طرفداران و فعالین با سابقه ی دوران انقلاب و تشکیل دهندگان جمهوری اسلامی، اقداماتی اولیه برای ایجاد یک جامعه مدنی در حال انجام گرفتن است. موضوع مجادله ی اجتماعی در ایران، بسی پیش از نقد ساختار کنونی قدرت است. بحث بر سر اصلاح فهم از اسلام، همخوان و همساز کردن اصول اسلامی با موازین یک جامعه ی بیدار و آزاد، و جدایی دین از حکومت است. این حداقل، برداشت ناظران مطلع در آلمان است. هدف بنیاد هانریش بل این است که نمایندگان نیروهای اصلاح طلب را، چه آنان که درون نظام قرار دارند و چه آنان که در نهادهای مدنی و خودگردان غیر حکومتی فعالند، به آلمان دعوت کند تا از ارزیابی ایشان در باره ی خوش و اوضاع کنونی ایران آشنا شود و برای ایجاد یک افکار عمومی مطلع و مشتاق آلمانی، به اطلاعاتی دست اول در باره ی تحولات جاری ایران دست یابد. موضوع سخنرانی ها، مقاله ها و بحث های گفترانس به قرار زیر است:

### ایران پس از انتخابات مجلس

به دلیل انجام انتخابات اخیر مجلس، گفترانس را با بحثی عمومی در باره ی نتایج و پیامدهای انتخابات و تاثیر آن بر روند توسعه سیاسی در ایران افتتاح خواهیم کرد.

### اسلام، اصلاح و جامعه مدنی مدرن

در حال حاضر در ایران روحانیان فراوانی یافت می شوند که سوالات بنیادینی را به طور علنی مطرح می کنند. این سوالات از طرف روحانیان محافظه کار صریحا کفر خوانده می شوند. آیا باید بعضی از سنت های قرآنی را که برای دوره های تاریخی معینی کاربرد داشته اند، اکنون در متن زمان حال و از منظر آن معنا کرد؟ آیا آرایه پیش تعریف جدید از جدایی دین از حکومت، پیش شرط ناگزیر برای ایجاد و کارآمد کردن یک جامعه ی دموکراتیک است؟ جالب توجه است که یک چنین سوالاتی از جمله از طرف روحانیون بلندمرتبه ای مطرح می شوند که خود از مبارزان فعال برای استقرار جمهوری اسلامی بوده اند. از درون این گفتمان اصلاح، طرحی کلی و فهمی جدید از اسلام در حال شکل گیری است که برای کل جهان اسلام بسی با اهمیت خواهد بود.

### حقوق و جنبش زنان

شک نیست که بدون هست و شرکت زنان، جنبش اجتماعی حاضر در ایران، نه کیفیت، و نه وسعت کنونی را می توانست داشته باشد. هم اکنون تعداد فراوانی سازمان، نشریه و انتشارات زنان و

محمود دولت آبادی  
محمود دولت آبادی در این هم، طلیعه فصل نوین فعالیت. انبوهی از این گروه ها خواهان سهیم شدن زنان در امور اجتماعی و تساوی حقوق زن و مرد هستند. بسیاری از این زنان خود را فمینیست های مسلمان می دانند. آنان بنا به تعبیر جدید از قرآن و حدیث و با اتکا به آن، خواهان بهبود وضع اجتماعی و حقوقی زنان هستند و از نهادهای قضائی، قانون گذار و اداری به خاطر عقاید مردسالارانه شان انتقاد می کنند و زنان ایران را به عملی کردن شعار شرکت زنان در عرصه ی فعال سیاست، که از انقلاب اسلامی تا به کنون در حد شعار مانده، فرا می خوانند. اگرچه برای افکار عمومی آلمان غیر قابل تصور است، ولی گویا روسری و آزادی در ایران تناقض نیست.

### جوانان در ایران امروز و مطالبات دانشجویی

در کنار زنان، نسل جوان نیز یکی از ارکان جنبش اصلاح طلبی در ایران است. دقیقا ۴۰ در صد جمعیت ایران، یعنی سی میلیون نفر زیر بیست و پنج سال قرار دارند. جوانان سالیان دراز یکی از پر جنب و جوش ترین و مصمم ترین بخش جامعه برای برقراری حکومت اسلامی در ایران بوده اند. آنان یکی از خود گذشته ترین طرفداران آیت الله خمینی بودند، یعنی طرفدار یکی از سر سخت ترین مخالفان لیبرالیسم. آنان آماده بودند به خاطر اسلام و در جنگی مقدس علیه عراق بجنگند و شهید شوند. اما بسیاری از آنان در این فاصله جزو منقدین وضعیت اجتماعی کنونی در ایران شده اند. به راستی جوانان در ایران چه می خواهند؟ آیا خواست آنان فقط این است که بدون دنباله روی از یک خط ایدئولوژیک تحمیلی و بدون تحمل فشار اخلاقی حکومت، که مدام تبلیغ و موعظه می شود، بتوانند آزاد بیندیشند؛ و به دنبال پرورش استعداد های خود و شکوفایی آزاد خویش باشند؟ گفترانس ایران علاقمند است که به این موضوع، به افکار جوانان در ایران امروز و به مطالبات دانشجویی که در تابستان گذشته عیان شد، بپردازد.

### رسانه ها، هنر و ادبیات

#### در روند اصلاحات و دموکراسی

با انتخاب خاتمی به ریاست جمهوری، گشایشی درونی در ایران حادث شد که کاهش سانسور و پیدایش مطبوعات آزاد از نتایج آن گشایشند. اگرچه تا تثبیت آن هنوز راه درازی در پیش است. روزنامه ها و مجلات مکرر توقیف می شوند. خبرنگاران و نویسندگان محسوس می شوند. وابستگی وزارت اطلاعات بسی هیچ و اهمای نویسندگان را به قتل رساندند. رادیو و تلویزیون همچون گذشته در اختیار کامل



منیرو روانی پور

محمدعلی سیانو

محمود دولت آبادی

محافظه کاران است. با این همه، طلیعه فصل نوین در ایران را نمی توان نادیده گرفت. حضور مطبوعات لیبرال، کاهش سانسور و گشایش مرزها حتی برای نویسندگان و هنرمندان منتقد از برجسته ترین دستاوردهای جنبشی است که خواهان توسعه یک جامعه ی مدنی کارآمد است.

### اقتصاد و سیاست زیست محیطی

#### در جمهوری اسلامی ایران

کشور ایران از نظر اقتصادی و زیست محیطی با مسایل بس بزرگی مواجه است. بخش بزرگی از بازار اقتصاد در ایران در دست نهادهای مذهبی است و بازار سیاه بسیار پر رونق است. جنگ ایران و عراق و نارضایتی از سیاست های جمهوری اسلامی سبب مهاجرت صدها هزار نفر متخصص از کشور شده است. یک چنین زیانی برای هر کشوری غیر قابل جبران است. سقوط قیمت نفت در سال های اخیر سبب کسری بودجه ی دولت شده است. آلودگی هوای تهران، کمبود آب و در عین حال آلودگی منابع آبی سبب شده که مسئله حفاظت محیط زیست روز به روز اهمیت فزاینده ای در سیاست داخلی یابد. تمامی این علایم نشان دهنده ی ضرورت تغییر در سیاست اقتصادی و زیست محیطی در ایران است.

### ارزیابی و چشم انداز سیاست آلمان

#### در برابر ایران

روابط ایران و آلمان از زمان انقلاب اسلامی همواره حساس بوده است. دلایل تیرگی پیش آمده در روابط بین دو کشور، از نظر آلمان، انتقادهایی بوده که به بعضی رفتارهای ایران داشته است؛ از جمله انتقاد به بی توجهی به رعایت حقوق بشر، به سیاست خارجی ایران در برابر ایالات متحده ی آمریکا و اسرائیل، به پشتیبانی از گروه های معروف به تروریست و بالاخره انتقاد به سوء قصد و قتل مخالفان سیاسی در خارج از کشور. کوشش دوجانبه ی این دو کشور برای نزدیکی و تقابلهای متقابل از طریق به اصطلاح «گفتگوی انتقادی» توانست راه به جایی برسد و به شکست انجامید. حکم دادگاه میخونوس که مسئولان بالای حکومتی در ایران را آخرین این قتل ها دانسته بود، باعث تعطیل موقت سفارت خانه های هر دو کشور شد. ولی از سرگیری روابط دیپلماتیک هنوز نتوانسته روابط بین آن دو را به حالت عادی بازگرداند. امید است در بحث نهایی گفترانس که به موضوع سیاست خارجی آلمان در برابر ایران اختصاص یافته، پیشنهاد های راه گشایی در این باره به میان آورده شوند.

### زمان بندی و موضوعات گفترانس:

#### جمعه ۲۷ آوریل

ساعت ۱۸ تا ۱۹:۲۰ نمایش فیلم «دو زن» به کارگردانی تهیمینه میلانی ساعت ۲۰:۰۰ افتتاح گفترانس. خیر مقدم توسط پترس زیل (خانه فرهنگ های جهان) و کلاوس لینزه مایر (بنیاد هانریش بل) ساعت ۲۰:۱۰ تا ۲۲:۳۰ میزگرد ایران بعد از انتخابات مجلس: تحرک روند اصلاح طلبی در جمهوری اسلامی مسایل مورد بحث روز با شرکت: عزت الله سحابی (مدیر مسئول نشریه «ایران فردا» و نماینده سابق مجلس) حجت الاسلام یوسفی اشکوری (سرپرست دفتر فرهنگی دکتر شریعتی) کاظم کردوانی (سرپرست دپارتمان فرانسه «کانون زبان ایرانی» و عضو هیئت مدیره کانون نویسندگان ایران) اکبر گنجی (نویسنده، خبرنگار آزاد، نویسنده مقالات در «صبح امروز»، «عصر آزادگان»، «فتح» و دیگر نشریات) مهرانگیز کار (وکیل دادگستری، مدافع حقوق زنان و نویسنده) گرداننده بحث: احمد طاهری (خبرنگار «فرانکفورتر روندشاو» و اسلام شناس)

#### شنبه ۲۸ آوریل

ساعت ۱۰ تا ۱۲:۳۰ سخنرانی و بحث وضعیت و موقعیت دانشگاهها: اسلام و دموکراسی در آینه اعتراضات دانشجویی علیرضا علوی تبار (سرمدیر «صبح امروز» عضو مؤسس انجمن های اسلامی دانشجویان) علی افشاری (عضو هیئت مدیره انجمن های اسلامی دانشجویان) کاظم کردوانی (سرپرست دپارتمان فرانسه «کانون زبان ایرانی» و عضو هیئت مدیره کانون نویسندگان ایران) شرکت کننده در بحث: توماس درگر (خبرنگار روزنامه ی «تاگس سائوتنگ») گرداننده بحث: هاینریش بل (پژوهشگر رشته شناسی از ییلفلد) ساعت ۱۴ تا ۱۶:۳۰ سخنرانی و بحث اصلاح طلبی اسلامی و جامعه مدرن حجت الاسلام یوسفی اشکوری (سرپرست دفتر فرهنگی دکتر شریعتی) حمیدرضا جلالی پور (رئیس شورای سیاست گذاری روزنامه عصر آزادگان) شرکت کننده در بحث: مهدی سردانی (نویسنده و اسلام شناس) گرداننده بحث: برت فراگتر (پرفسور ایرانشناسی) ساعت ۱۴ تا ۱۶:۳۰ (همزمان در سالن B) سخنرانی و بحث مسایل اقتصادی و محیط زیست در جمهوری اسلامی فریبرز رئیس دانا (اقتصاددان و محقق دفتر پژوهش های فرهنگی) علیرضا علوی تبار (سرمدیر «صبح امروز» و استاد دانشگاه در رشته جامعه شناسی توسعه) خدیجه مقدم (سرپرست سازمان غیر دولتی جمعیت زنان برای مبارزه با آلودگی محیط زیست) شرکت کننده در بحث: م. بودنبرگ رایسنر (محقق علوم سیاسی، عضو بنیاد «علم و سیاست») ادامه برنامه یکشنبه ساعت ۱۷ تا ۱۹:۳۰ سخنرانی و بحث مهرانگیز کار (وکیل دادگستری، مدافع حقوق زنان و نویسنده) شهلا شرکت (سرمدیر ماهنامه «زنان» در ایران) شرکت کننده در بحث: ریتا گریس هابر (نماینده پارلمان آلمان، عضو حزب سبزها) گرداننده بحث: کتا یون امیرپور (خبرنگار روزنامه «فرانکفورتر روند شاو» و اسلام شناس) ساعت ۲۰ تا ۲۲:۳۰ موسیقی ایرانی و کتابخوانی نوازندگان: حمید متبسم (تار و سه تار) و بهنام سامانی (دف و تنبک) کتابخوانی: محمود دولت آبادی، منیره روانی پور و محمدعلی سیانو گرداننده برنامه: بهمن نیرومند (نویسنده)

#### یکشنبه ۲۹ آوریل

ساعت ۱۰ تا ۱۳ سخنرانی و بحث رسانه های عمومی، هنر و ادبیات در روند ایجاد اصلاحات و دموکراسی چنگیز پهلوان (پرفسور جامعه شناسی فرهنگی) شهلا لاهیجی (مدیر انتشارات «روشنگران») محمد علی سیانو (شاعر، مقاله نویس و منتقد ادبی) اکبر گنجی (نویسنده، خبرنگار آزاد، نویسنده مقالات در «صبح امروز»، «عصر آزادگان»، «فتح») گرداننده بحث: نوید کرمانی (خبرنگار روزنامه «فرانکفورتر روند شاو» و اسلام شناس) ادامه برنامه یکشنبه ساعت ۱۴:۳۰ تا ۱۷ میزگرد ارزیابی و آینده روابط ایران و آلمان تزا و نظرات مقدماتی (۱۵ دقیقه): یوهانس رایسنر (محقق علوم سیاسی، عضو بنیاد «علم و سیاست») بحث با یکی از نمایندگان وزارت خارجه آلمان ریتا گریس هابر (وکیل پارلمان آلمان، عضو حزب سبزها و بوندس ۹۰ و عضو کمیسیون خارجی پارلمان آلمان) بهمن نیرومند (نویسنده) چنگیز پهلوان (پرفسور جامعه شناسی فرهنگی) جمیله کدیور (نماینده مجلس آینده ایران، مشاور سابق رییس جمهور آقای خاتمی) گرداننده بحث: رالف فوکس (عضو هیئت مدیره بنیاد «هانریش بل»)

\*\*\*

سخنرانی ها و بحث های این گفترانس به زبانهای فارسی و آلمانی ایراد شده و گفتارها بطور همزمان به فارسی و آلمانی ترجمه می شود. ورود برای همه آزاد است. برنامه ریزی و سازماندهی: توماس هارتمن، مهدی جعفری گرزینی و بهمن نیرومند برای اطلاعات بیشتر با این آدرس تماس بگیرید.

Heinrich- Boel -Stiftung, Rosenthaler St. 40/41, 10178 Berlin, Telefon:030-28534- 240

## همایش فدراسیون سندیکایی جهانی در دهلی نو

دهلی نو، پایتخت هندوستان در روزهای ۲۲ تا ۲۸ مارس شاهد برگزاری چهاردهمین کنگره فدراسیون سندیکایی جهانی (اف. اس. ام) بود. فدراسیون سندیکایی جهانی با بیش از نیم قرن فعالیت جدی برای احیای حقوق کارگران به تدارک کنگره چهاردهم خود رفت. بررسی تحولات جهان و سیر استبان تسولات تکنولوژیک به ویژه در عرصه انفورماتیک، موضوع اصلی برنامه کارکنگره را تشکیل دادند. کمیسیون ارتباطات سندیکایی ایران، عضو دائمی فدراسیون سندیکایی جهانی در پایان کار کنگره اطلاعاتی انتشار داد که در زیر بخش هایی از آن درج می کنیم:

۲۳ مارس: نشست گفترانس سندیکایی بین المللی برای همبستگی با زحمتکشان جهان و بر علیه تحریم های اقتصادی کویت، ایران و عراق... و صدور قطعنامه در این موارد.

۲۴ مارس: تشکیل جلسه شورای رهبری... و شورش عمومی با حضور نماینده کمیسیون ارتباطات سندیکایی ایران.

۲۵ مارس: آغاز کار رسمی کنگره با نطق رییس جمهور هندوستان و وزیر کار این کشور و پس از آن گزارش دبیر کل sfm در باره فعالیت پنج ساله این نهاد بین المللی.

۲۶ مارس: برگزاری نشست های منطقه ای با شرکت اعضا رسمی و منطقه ای. نماینده کمیسیون ارتباطات سندیکایی ایران در یکی از این نشست ها در باره وضعیت کارگران و مزد بگیران و سایر امور مربوط به ایران اطلاعاتی به شرکت کنندگان ارائه داد.

۲۸ مارس: تصویب قطعنامه ها و انتخاب شورای عمومی sfm. نماینده کمیسیون ارتباطات سندیکایی ایران از جمله کسانی بود که به عضویت شورای عمومی در آمد.

در روزهای ۲۵ و ۲۹ مارس سمیناری توسط اتحادیه های کارگران کشاورزی وابسته به sfm برگزار شد. در این سمینار در باره سیاست تولیدی و جهانی شدن و آثار مخرب آن برای کشاورزان در آسیا و سایر مناطق بحث و گفتگو صورت گرفت.

نمایندگان حاضر در چهاردهمین کنگره فدراسیون سندیکایی جهانی، الکساندر ژوری کوف را به عنوان دبیر فدراسیون برگزیدند و با خواندن سرود به کار پایان بخشیدند.

## اطلاعه گروهی از انجمن ها و نهادهای دموکراتیک ایرانیان در خارج از کشور

### از گفتگو بین ایرانیان داخل و خارج از کشور استقبال می کنیم

روزهای ۷ تا ۹ آوریل ۲۰۰۰ میلادی برابر با ۱۹ تا ۲۱ فروردین ماه ۱۳۷۹ خورشیدی سمیناری زیر عنوان «ایران پس از انتخابات مجلس» در خانه فرهنگ های جهان در برلین به زبان های فارسی و آلمانی برگزار می شود. که این سمینار که به ابتکار و پشتیبانی بنیاد فرهنگی HEINRICH BOLL در آلمان و با همکاری و همفکری گروهی از ایرانیان علاقه مند در خارج از کشور تدارک یافته است، میهمانانی از ایران شامل نویسندگان، روزنامه نگاران، دست اندرکاران مطبوعات و سینما، صاحب نظران مسائل سیاسی، پژوهشگران مسائل زنان و متخصصان اقتصاد و مسائل زیست محیطی شرکت دارند. هدف از برگزاری این سمینار تبادل فرهنگی بین ایران و آلمان در سطح نهادهای، تشکیل ها، و افراد غیردولتی و نیز بحث و تبادل نظر بین ایرانیان داخل و خارج از کشور پیرامون چشم اندازهای تحول در ایران است.

ما بر این باوریم که جامعه ما در حال گذار از یک دگرگونی ژرف فرهنگی و در آستانه یک تحول بزرگ سیاسی و اجتماعی است. برای موفقیت در این راه و برای دستیابی به افق های روشن آینده شرکت دموکراتیک همه گروه های اجتماعی و فرد فرد شهروندان ایران از جمله میلیون ها ایرانی خارج از کشور امری ضرور و اجتناب ناپذیر است. بدین منظور مسائل مهمی چون پذیرش اصل تنوع فرهنگی و تنوع آراء و

عقاید در بین ایرانیان، آزادی جمعیت ها، و احزاب، نفی سرزندی های مصنوعی بین شهروندان در داخل کشور و بین داخل و خارج از کشور زیر عنوان «خودی و غیرخودی»، و تامین شرایط بازگشت آزاد و شرافتمندانه ایرانیان خارج از کشور بویژه بر اساس منع پیگرد سیاسی و عقیدتی، از جمله مسائلی است که باید به راه حل قطعی دست یابد. ما ضمن احترام به حق همه ایرانیان خارج از کشور برای انتخاب شیوه مبارزه در راه دستیابی به این اهداف، طرح علنی و آزاد مسایل و پیشبرد راه گفتگو و بردباری و تفاهم بین طیف های مختلف و در سطوح متفاوت ایرانیان در داخل و خارج از کشور در این زمینه را مفید و تسمربخش و در جهت تقویت روندها و تحولات دموکراتیک در کشور می دانیم و بر همین اساس از برگزاری سمینارهایی از این دست استقبال می کنیم. ما امیدواریم و به سهم خود می گوئیم تا در آینده فضا و امکانات گسترده تری برای برگزاری این گفتگوها بویژه با شرکت موثرتر ایرانیان خارج از کشور فراهم گردد.



قانونگذاری، روندی باشد که از اراده مردم نشأت می‌گیرد. قانونگذاران، نمایندگان مردمند و اراده مردم که تنها در جریان بحث آزاد در سطح جامعه قابل شکل‌گیری است، باید در رأی آنها به نمایندگانشان در قوه مقننه و در رأی نمایندگان مردم به قوانین، جاری شود. اگر قوانین، شمول ابدی داشته‌اند، نیازی به قوه مقننه نبود.

قانون اساسی، از این حکم مستثنی نیست. در همه نظام‌های دموکراتیک، تغییر قانون اساسی نیز پیش‌بینی و مکانیزم آن تعریف شده است. در قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز نحوه بازنگری همین قانون را گنجانده‌اند. بنابراین، هر کس که خواهان تغییر قانون اساسی شود، نه تنها مرتکب عملی غیرقانونی نشده است، بلکه باید حق مبارزه او برای تغییراتی که در هر قانون و از جمله قانون اساسی پیشنهاد می‌کند، تضمین گردد.

سازمان ما در کنگره ششم خود، خواهان تغییر قانون اساسی در جهت انطباق آن با موازین جهان‌شمول حقوق بشر و حاکمیت مردم شد. هدف از نوشتار حاضر، اثبات این مدعاست که این خواست کنگره ششم سازمان، در مرحله کنونی مبارزه برای اصلاحات در ایران، ضرورتی مبرم و درنگ‌ناپذیر است. در این مقاله به طور فشرده به برخی از عمده‌ترین موارد عدم انطباق قانون اساسی جمهوری اسلامی با معیارهای شناخته‌شده حقوق انسانی و دموکراسی که اهداف جنبش اصلاحات در ایران نیز هستند، پرداخته شده است. لازم به توضیح است که آنچه در زیر می‌آید، شامل همه مواردی که در نوعی بازنگری در قانون اساسی باید مورد بحث قرار گیرد، نیست، بلکه تنها به ذکر فاحش‌ترین موارد تضاد قانون اساسی جمهوری اسلامی با اهداف جنبش اصلاحات در ایران اکتفا شده است.

#### ۱- حقوق بشر

معمولاً قوانین اساسی با اصولی آغاز می‌شود که مبنای بنیادی‌ترین حقوق مردم بر اساس معیارهای به رسمیت شناخته‌شده جهانی است. در قانون اساسی جمهوری اسلامی چنین نیست. فصل اول و دوم قانون اساسی جمهوری اسلامی به تعریف نوع حکومت، مذهب رسمی و غیره اختصاص دارد و تنها فصل سوم است که به حقوق مردم می‌پردازد. در اصل دوم، «کرامت و ارزش والای انسان» تنها پس از اصول پنجگانه مذهب شیعه به عنوان مبنای نظام جمهوری اسلامی مورد اشاره قرار می‌گیرد.

فصل سوم، «حقوق ملت» نام دارد. نخستین اصل در این فصل (اصل نوزدهم) مقرر می‌دارد که «مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ، نژاد، زبان و مانند اینها سبب امتیاز نخواهد بود». در کنار «رنگ، نژاد، زبان و مانند اینها» جای مذهب خالی است. این امر، تضاد نیست. سراسر قانون اساسی جمهوری اسلامی، مشحون از امتیاز مثبتی است که برای یک مذهب خاص قائل شده است.

اصل بیستم، حقوق بشر را تابع موازین اسلام می‌کند. در قانون اساسی جمهوری اسلامی، همه حقوق انسانی مشروط به آن است که مغایر با «موازین اسلام» نباشد.

بسیاری از حقوق انسانی علاوه بر موازین اسلام، مشمول استثنای «قانونی» نیز شده‌اند. از آن جمله است:

اصل بیست و دوم: حیثیت، جان، حقوق، مسکن و شغل اشخاص از تعرض مصون است مگر در مواردی که قانون تجویز کند.

اصل بیست و پنجم: بازرسی و نرساندن نامه‌ها، ضبط و فاش کردن مکالمات تلفنی، افشای مخاربات تلگرافی و تلکس، سانسور، عدم مخابره و نرساندن آنها، استراق سمع و هر گونه تجسس ممنوع است مگر به حکم قانون. اصل بیست و هفتم: تشکیل اجتماعات و راهپیمایی‌ها، بدون حمل سلاح، به شرط آنکه مخل به مبانی اسلام نباشد آزاد است.

اصل سی و هشتم: هر گونه شکنجه برای گرفتن اقرار و یا کسب اطلاع ممنوع است...

با این استثنایات شرعی و قانونی، حقوق اولیه انسانی از محتوی تهی می‌شود. در جمهوری اسلامی مرجعی برای شکایات شهروندان در زمینه نقض حقوق انسانی آنها وجود ندارد. تفسیر قانون اساسی طبق اصل نود و هشتم بر عهده شورای نگهبان است که مکانیزمی برای مراجعه به آن توسط شهروندان پیش‌بینی نشده است. ارگان مفسر قانون اساسی در جمهوری اسلامی، به جای آنکه ملجأ مردم باشد، ابزار رهبری برای وتو کردن مصوبات مجلس منتخب مردم است. در قوانین اساسی

## بحثی پیرامون قانون اساسی جمهوری اسلامی

# اصلاحات، باید قانون اساسی را هم شامل شود

جلساتی را بشنود، بیگانگانند نه مردم. مذاکرات مجلس باید همواره علنی باشد. این، اصل مسلم دموکراسی است. بدون مذاکرات علنی، مردم چگونه عملکرد نمایندگان خود را بسنجند و بر چه اساس درباره انتخاب یا عدم انتخاب مجدد آنان تصمیم بگیرند؟

طبق اصل ۱۰۳، استانداران، فرمانداران، بخشداران و سایر مقامات کشوری از سوی دولت مرکزی تعیین می‌شوند. این، نشان چیزی نیست جز بی‌اعتمادی بیکران به مردم. چرا باید بخشدار را مردم یا شورای آنها انتخاب نکنند؟

#### ۶- نیروهای مسلح

طبق مقدمه قانون اساسی، نیروهای مسلح ایران علاوه بر حفاظت از مرزها، «مبارزه در راه گسترش حاکمیت قانون خدا در جهان» را نیز بر عهده دارند. این، نقض آشکار مقررات بین‌المللی است. یک دولت به خود اجازه می‌دهد نیروهای مسلحش را مأمور تحمیل تفسیر خاصی از یک آیین‌تولوزی کند. آیا جمهوری اسلامی می‌خواهد این گونه اعتماد جهانیان و به ویژه همسایگان را به نیت خود جلب کند؟

#### ۷- قوه قضائیه

رئیس قوه قضائیه طبق اصل ۱۵۷ یک مجتهد منصوب رهبر است. این اصل از مواردی است که در سال ۱۳۶۸ در قانون اساسی وارد شد و قوه قضائیه را از آنچه که بود نیز عقب‌تر برد. طبق قانون اساسی ۱۳۵۸، اختیارات فعلی رئیس قوه قضائیه را شورای عالی قضائی داشت که اکثریت اعضای آن منتخب قضاات کشور بودند (اصل ۱۵۸ قانون قبلی).

در قانون اساسی ۱۳۵۸، تغییر سمت یک قاضی بر خلاف میل خود او، منوط به اتفاق آرای اعضای شورای عالی قضائی بود (اصل ۱۶۴ همان قانون).

بدین ترتیب، در قانون اساسی ۱۳۵۸، حد معینی از استقلال قوه قضائیه پیش‌بینی شده بود. جناح حاکم در سال ۱۳۶۸، این حد از استقلال را هم تحمل نکرد و یک فرد منصوب رهبر را به جای شورای عالی قضائی گذاشت. نتیجه، همین است که می‌بینیم. قوه قضائیه، مجری منویات رأس هرم قدرت است و قاضی در ایران، استقلال ندارد.

در قانون اساسی ایران، یک اصل مسلم عدالت در دادرسی یعنی استقلال قضاات از دادستانی، مسکوت گذاشته شده است. طبق قانون اساسی رئیس دادگاه می‌تواند جلسات دادگاه را به طور غیرعلنی برگزار کند (اصل ۱۶۵). اینکه در صورت تقاضای متهم، جلسات دادگاه غیرعلنی باشد، قابل بحث است. اما چرا باید رئیس دادگاه بتواند رأی تصمیم به غیرعلنی بودن دادگاه، آن هم به دلیل بودار «نظم عمومی» بگیرد؟

اصل ۱۶۸ از جرایم سیاسی سخن می‌گوید و تعریف آن را به قانون دیگری واگذار می‌کند.

در کشوری که چه در دوره جمهوری اسلامی و چه قبل از آن، حقوق انسانی صدها هزار متهم به دلایل سیاسی نگذارد شده است، قانون اساسی باید اصولاً مقوله‌ای به نام جرم سیاسی را به صراحت منتهی اعلام کند. اگر منظور از جرم سیاسی، جرایم دولتمردان باشد که مقولاتی مانند اختلاس و سوءاستفاده از قدرت و غیره، گویاتر است. اما قطعاً منظور نویسندگان قانون اساسی از مجرم سیاسی، مخالف حکومت بوده است نه عضو آن. از آنجا که اتهاماتی مانند قیام مسلحانه را حکومت‌گران قطعاً جرم سیاسی نمی‌خوانند و حاضر به پذیرش هیأت منصفه برای رسیدگی به آن نیستند (آنگونه که اصل ۱۶۸ مقرر می‌دارد)، مراد از جرم سیاسی چیزی جز مخالفت مسالمت‌آمیز با حکومت نیست. چنین مخالفتی، نه تنها نباید جرم محسوب شود، بلکه باید در قانون اساسی به عنوان حق مسلم همه شهروندان ایران اعلام و سرکوب آن جرم محسوب شود.

#### ۸- نتیجه‌گیری

قانون اساسی جمهوری اسلامی، مانعی مهم در برابر روند اصلاحات در ایران است. اصلاح‌طلبان باید تغییر قانون اساسی را در دستور کار خود بگذارند. در غیر این صورت، تحقق حقوق اولیه، آزادی و حاکمیت مردم بر سر نوشت خویش، قابل تصور نیست.

اصلاح‌طلبان همچنین باید راه را برای بحث آزاد پیرامون قانون اساسی و ضرورت اصلاح آن بگشایند. مخالفت با اصول عقب‌مانده قانون اساسی، نه جرم است نه دلیلی بر عدم اعتقاد به ضرورت حکومت قانون. بر عکس، حکومت واقعی قانون به جای اراده خودسرانه این و آن، با اصلاح قانون اساسی میسر است. □

تعیین نامزدهایی را می‌دهد که مردم باید انتخاب کنند. قوه قضائیه، مردم را به جرم نوشتن مقاله، بیان عقیده و امثالهم به زندان می‌اندازد. صدا و سیما، با انعکاس یکجانبه و قلب واقعیات، مردم را به خشم می‌آورد. اعضای سپاه پاسداران روز روشن با موتورسیکلت دولتی نایب رئیس شورای شهر تهران را ترور می‌کنند. نیروی انتظامی دانشجویان بی دفاع را از طبقات بالای خوابگاه به پایین می‌افکند و در محوطه دانشگاه مرتکب قتل می‌شود.

علاوه بر اختیارات مستقیم رهبری، قانون اساسی به رهبر «وکالت در توکیل» هم داده است. طبق اصل ۱۱۰، «رهبر می‌تواند بعضی از وظایف و اختیارات خود را به شخص دیگری تفویض کند». این نیز شاید در دنیا نظیر نداشته باشد که اختیاراتی چنین تعیین‌کننده، به سادگی نوشتن یک نامه قابل انتقال باشند. هیچ مقام دیگری حتی در خود قانون اساسی جمهوری اسلامی نمی‌تواند اختیارات خود را به دیگری واگذار کند. چنین اختیاری، راه را بر کسانی می‌گشاید که از راه نزدیک تر شدن هر چه بیشتر به رأس هرم قدرت، کسب قدرت بیشتر را می‌جویند. این، سرمنشأ فساد است. نمونه دیگر از اختیارات بیکران رهبری، اصل ۱۱۲ است که به موجب آن، رهبر همه اعضای مجمع تشخیص مصلحت را تعیین می‌کند که آخرین مرجع تصمیم‌گیری در مورد قوانین است. بدین ترتیب معلوم نیست اصلاً چرا مجلسی تشکیل می‌شود. وقتی شورای نگهبان منصوب رهبری طبق اصل چهارم قانون اساسی و در مرحله بعد مجمع تشخیص مصلحت منصوب رهبری، در مورد قوانین تصمیم نهایی را می‌گیرند، ساده‌تر نبود که رک و پوست‌کنده بگویند مرجع قانون‌گذاری، رهبری است؟

#### ۴- اقتصاد

در اصل ۴۴ آمده است: «بخش دولتی شامل کلیه صنایع بزرگ، صنایع مادر، بازرگانی خارجی، معادن بزرگ، بانکداری، بیمه، تأمین نیرو، سدها و شبکه های بزرگ آبرسانی، رادیو و تلسکوپ‌یون، پست و تلهگراف و تلهفن، هواپیمایی، کشتی رانی، راه و راه‌آهن و مانند اینهاست». صرف نظر از اینکه خود جمهوری اسلامی هم این اصل را رعایت نمی‌کند و هر جا مصلحت پیوند حکومت‌گران با صاحبان سرمایه ایجاب کند، اصل ۴۴ را به فراموشی می‌سپارد، این اصل مانع پیشرفت اقتصادی (و در مورد رادیسو و تلویزیون فرهنگی و سیاسی) در بسیاری از عرصه‌هاست. مثلاً معلوم نیست چرا کشتی‌رانی باید در انحصار دولت باشد. تکلیف رشته‌های جدیدی مانند اینترنت نیز که در مقوله پست و تلگراف و تلفن می‌گنجد معلوم نیست. همچنین معلوم نیست بزرگترین انحصار ایران یعنی بنیاد مستضعفان طبق این اصل دولتی محسوب می‌شود یا نه. اگر دولتی است، چرا مشمول اصل ۵۳ نیست که می‌گوید «کلیه دریافت‌های دولت در حساب‌های خزانه‌داری کل متمرکز می‌شود و همه پرداخت‌ها در حدود اعتبارات مصوب به موجب قانون انجام می‌گیرد». اگر دولتی نیست، چرا بسیاری از صنایع بزرگ، بازرگانی خارجی، پانک‌ها و شرکت‌های بیمه را در اختیار دارد؟ آیا غیر از این است که نهادهایی مانند بنیاد مستضعفان، نه تعهدات بخش خصوصی مانند پرداخت مالیات را دارند نه الزامات بخش دولتی یعنی حسابرسی در برابر مجلس و دیوان محاسبات، و بدین ترتیب نقش پشتوانه اقتصادی نهادهای غیردموکراتیک در حکومت و سازماندهی مافیایی بیکارشی حاکم را دارند؟

اصل ۸۱ می‌گوید «دادن امتیاز تشکیل شرکت‌ها و مؤسسات در امور تجاری و صنعتی و کشاورزی و معادن و خدمات به خارجیان مطلقاً ممنوع است». این، اصل، علاوه بر آنکه مانع همکاری اقتصادی با دیگر کشورهاست و ایران را منزوی می‌کند، غیردموکراتیک و تبعیض‌آمیز نیز هست. طبق این اصل، به عنوان نمونه افغانی‌های مقیم ایران حق داشتن یک زراعت محقر را هم ندارند.

#### ۵- حکومت جدا از مردم

طبق اصل ۶۹، مجلس می‌تواند به تقاضای رئیس جمهوری یا یکی از وزرا یا ده نفر از نمایندگان، جلسه غیر علنی تشکیل دهد. کیست که باور کند آن نامحرمی که نباید مذاکرات چنین

مقدمه قانون اساسی بر «باز یافتن وظیفه خلیف و پراچ مادری در پرورش انسان های مکئی» به عنوان راهی که جمهوری اسلامی پیش پای زنان می‌گذارد، تأکید دارد. انتخاب واژه «باز یافتن» تصادفی نیست. کسانی که این قانون را در سال ۱۳۵۸ نوشتند، معتقد بودند در سالهای قبل از آن، زنان از «وظیفه خلیف مادری» باز مانده‌اند که معنایی جز ضرورت به کنج خاندان‌زدن زنان از عرصه‌های اجتماعی ندارد. این اعتقاد نویسندگان قانون اساسی، به صورت روح زن ستیز حاکم بر این قانون، در جا به جای آن بازتاب می‌یابد.

در قانون اساسی جمهوری اسلامی از برابری حقوق زن و مرد سخنی نیست. در اصل بیست و یکم، پس از کلی‌بافی در حمایت از زنان، نخستین مورد مشخصی که به آن اشاره شده است، «حمایت مادران» و حمایت از کودکان بی سرپرست است (معلوم نیست این مورد دوم چه ربطی به حمایت از حقوق زنان دارد).

در اصل ۱۱۵ آمده است رئیس جمهور باید از میان رجال مذهبی و سیاسی انتخاب گردد. در آخرین انتخابات ریاست جمهوری، شورای نگهبان که طبق قانون اساسی مفسر این قانون است، واژه «رجال» را چنین تفسیر کرد که زنان از رئیس جمهور شدن محرومند.

در قانون اساسی جمهوری اسلامی، سخنی از تبعیض جنسی و ضرورت پایان‌دادن به آن در میان نیست. بار دیگر اصل نوزدهم را می‌خوانیم که می‌گوید «مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ، نژاد، زبان و مانند اینها سبب امتیاز نخواهد بود». علاوه بر مذهب، جای «جنس» نیز در این جمله خالی است که قطعاً تضاد نیست. زنان ایران در جنبش اصلاحات در کشور ما حضوری فعال دارند، حضوری که در مسخیه نویسندگان قانون اساسی ۱۳۵۸ نمی‌گنجد. تفکر حاکم بر نگرش قانون اساسی به زن، از واقعیات جامعه ایران و نقش زنان ایران در حیات اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی عقب‌تر است و تنها با تلاش جناح ارتجاعی حکومت برای حفظ تبعیض جنسی از طریق گذراندن قوانین قرون وسطایی مانند جدایی زن و مرد در بیمارستانها انطباق دارد. این‌گونه تلاش‌ها محکوم به شکست است. زنان ایران حکومت طالبانی را نمی‌پذیرند. بیست سال تلاش جمهوری اسلامی برای آنکه زنان ایرانی نقش مادر را «باز یابند» و به آن اکتفا کنند، بی سرانجام ماند. وقت آن است که نگرش امروزی‌تری در قانون اساسی بازتاب یابد.

#### ۳- حکومت غیردموکراتیک

یکی از نخستین اصول (اصل پنجم) که در پایان متن قانون اساسی تغییرناپذیر اعلام شده است، مقرر می‌دارد: «ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و با تقوی، آگاه به زمان، شجاع، مدبر و مستدر است». اصل ۱۰۷ می‌افزاید رهبر را خیرگان تعیین می‌کنند. اصل بعدی می‌گوید تصویب مقررات مربوط به وظایف خیرگان در صلاحیت خود آنان است.

در جمهوری اسلامی، این دو اصل چنین اجرا می‌شود که فقهای شورای نگهبان را رهبر تعیین می‌کنند. حقوقدانان این شورا نیز از سوی رئیس قوه قضائیه که منصوب رهبر است به مجلس پیشنهاد می‌شوند. این شورایی که همه اعضای آن، مستقیم یا غیرمستقیم منصوب رهبرند، اختیار تعیین کاندیداهای مجلس خیرگان را دارد، و این مجلس رهبر را انتخاب می‌کند. در این مدار بسته، آنچه محلی از اعراب ندارد، اراده مردم است.

اختیارات رهبر علاوه بر تعیین سیاست‌های کلی، شامل امور مشخصی مانند فرماندهی کل نیروهای مسلح، اعلان جنگ و صلح و بسیج نیروها، نصب و عزل فقهای شورای نگهبان، رئیس قوه قضائیه، رئیس صدا و سیما، رئیس ستاد مشترک، فرمانده سپاه و فرماندهان عالی نیروهای نظامی و انتظامی نیز هست (اصل ۱۱۰). بدین ترتیب، همه این ارگان‌ها از کنترل دموکراتیک معافند. آیا سابقه دارد که مجلس فرمانده سپاه را مورد مؤاخذه قرار دهد؟

انتصاب از سوی رهبر، برای همه ارگانهای نسامبرده حکم چک سفید برای هر اقدام خودسرانه و ضد مردمی است. شورای نگهبان، به خود اجازه دخل و تصرف در رأی مردم و

دموکراتیک، معمولاً بالاترین دادگاه یک قوه قضائیه مستقل از قوای دیگر، تفسیر قانون اساسی را بر عهده دارد و آحاد مردم می‌توانند شکایات خود را از عملکرد حکومت یا قوانین حاکم به این نهاد تسلیم کنند. در جمهوری اسلامی چنین نیست. اولاً هر قانونی می‌تواند حقوق اولیه انسانی را محدود کند و ثانیاً مردم مرجعی برای به کرسی نشاندن حقوق مصرح در قانون اساسی در اختیار ندارند. اگر قرار باشد اعتماد مردم به روند قانونیت کسب شود، باید مردم بدانند در صورتی که حکومت حقوق آنها را نقض کرد، کدام مرجع مستقلی داد آنان را خواهد ستاند.

آزادی بیان در قانون اساسی جمهوری اسلامی تصریح نشده است. تنها در اصل بیست و چهارم آمده است نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند مگر آنکه مخل به مبانی اسلام یا حقوق عمومی باشد. بدین ترتیب، تحت تعقیب قراردادن افراد به جرم بیان شفاف مطالب یا ایراد سخنرانی منافاتی با قانون اساسی جمهوری اسلامی ندارد. اگر چه تفتیش عقاید طبق اصل بیست و سوم ممنوع است، اما بیان عقیده تحت حفاظت قانون اساسی نیست. در کشوری که به قولی در آن آزادی بیان هست اما آزادی پس از بیان نیست، تصریح آزادی بیان به عنوان اصل تغییرناپذیر قانون اساسی ضرورت مبرم دارد.

حقوق بشر، در زمره اصول تغییرناپذیر قانون اساسی نیست. در اصل ۱۷۷ آمده است: «محتوای اصول مربوط به اسلامی بودن نظام و ابتدای کلیه قوانین و مقررات بر اساس موازین اسلامی و پایه‌های ایمانی و اهداف جمهوری اسلامی ایران و جمهوری بودن حکومت و ولایت امر و امامت امت و نیز اداره امور کشور با اتکا به آراء عمومی و دین و مذهب رسمی ایران تغییرناپذیر است». در قوانین اساسی دموکراتیک، حقوق بشر از زمره اصول تغییرناپذیرند تا مبادا اکثریتی موقت، بتواند آزادی‌ها را تعطیل و حقوق اقلیت را پایمال کند. در زمره حقوق اقلیت‌ها، قانون اساسی جمهوری اسلامی تنها مقرر می‌دارد مسیحیان، کلیسایان و زرتشتیان در حدود قانون در انجام مراسم دینی خود آزادند و در احوال شخصی و تعلیمات دینی بر طبق آئین خود عمل می‌کنند (اصل سیزدهم). به عنوان نمونه مقررات ارت را هم شامل می‌شود یا نه. فعلاً در ایران وضع به گونه‌ای است که اگر در یک خانواده متعلق به یک اقلیت مذهبی، فرزندی به اسلام بگردد یا با مسلمانان ازدواج کند، سابقی اعضای خانواده از ارت محروم می‌شوند. این، تنها یک نمونه از تبعیضی است که در مورد غیرمسلمانان اعمال می‌شود و قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز آن را منع نکرده است.

مورد دیگر، محدودیت اقلیت‌های به رسمیت شناخته شده به سه مذهب نامبرده است. بیست سال است که جمهوری اسلامی اقلیت بهایی را به شدت سرکوب می‌کند و هزاران ایرانی وابسته به این اقلیت را تنها به جرم دگرباوری به زندان انداخته، شکنجه کرده یا حتی به چوبه دار سپرده است. همین تبعیض در مورد کسانی که به تعبیر حکومت، «از اسلام برگشته‌اند» اعمال می‌شود. هزاران ایرانی تنها به دلیل مارکسیست بودن سالها در زندان به سر برده، شکنجه شده و اعدام گردیده‌اند. قانون اساسی جمهوری اسلامی، در اصل چهاردهم خود راه را برای این سرکوب خوین گشوده است و مقرر می‌دارد: «دولت جمهوری اسلامی ایران و مسلمانان موظفند نسبت به افراد غیرمسلمان با اخلاق حسنه و قسط و عدل اسلامی عمل نمایند و حقوق انسانی آنان را رعایت کنند. این اصل در حق کسانی اعتبار دارد که بر ضد اسلام و جمهوری اسلامی ایران توطئه و اقدام نکنند».

یا به عبارت دیگر، اگر کسی علیه جمهوری اسلامی اقدام کرد، طبق قانون اساسی می‌توان او را از حقوق انسانی محروم کرد. شاید در هیچ جای دنیا چنین به صراحت، نقض حقوق بشر مجوز قانونی نداشته باشد. یک اصل مسلم و پذیرفته‌شده جهانی، این است که حتی جنایتکاران را نیز نمی‌توان از حقوق انسانی محروم کرد. در قانون اساسی جمهوری اسلامی، اتهام اقدام علیه این حکومت آن هم به تشخیص خود حکومت کافی است که فرد را از حقوق بشر محروم کند.

مصاحبه با خانم شیرین عبادی

«ما همگی ساکنین و مالکین خانه بزرگی به نام ایران هستیم»

خانم شیرین عبادی، نخستین زن ایرانی است که در تاریخ دادگستری ایران، به ریاست دادگاه شهرستان تهران منصوب گردید. وی در سال ۱۳۴۶ در همدان، در خانواده‌ای حقوقدان به دنیا آمد. در سال ۱۳۴۸ در رشته حقوق قضائی فارغ‌التحصیل شد و به سمت قاضی در دادگستری استخدام گردید و دو سال بعد فوق لیسانس خود را از دانشکده حقوق دانشگاه تهران دریافت کرد. خانم عبادی در سال ۱۳۵۴ به ریاست دادگاه منصوب شد و تا سال ۱۳۵۸ نیز در این سمت انجام وظیفه کرد. ولی مدتی بعد از انقلاب بهمن به خاطر زن بودن از شغل قضاوت برکنار گردید و به بخش اداری انتقال یافت و در سال ۱۳۶۳ خود را بازنشسته کرد. هم‌اکنون وکیل پایه یک دادگستری، و مدرس حقوق دانشگاه تهران و رئیس انجمن دفاع از حقوق کودک است. وی در زمینه تاریخچه حقوق، حقوق کلی اصناف و حرفه‌های مختلف، و حقوق کودکان و ناهندگان و نیز در زمینه تاریخچه حقوق بشر در ایران تالیفات دارد.

\*\*\*

عفت ماهباز: خانم عبادی بیش از پنج سال است که خوانندگان روزنامه کار با شما و دیدگاه‌های شجاعانه‌تان از طریق مصاحبه‌های خاص در این روزنامه انجام داده‌اید آشنا هستیم. شما جز اولین کسانی که از ایران بودید که با شجاعت بی‌نظیر با همه نیروهای ایران بیرون‌مرزی وارد گفتگو شدید.

با تشکر از شما، آیا توصیه خاصی برای خوانندگان ما دارید؟

شیرین عبادی: با سلام خدمت شما و دوستان عزیز بایستی عرض بکنم که گفتگوی خاصی ندارم که گفتگوی عامی دارم و آن این است که ما همگی ساکنین و مالکین خانه بزرگی به نام ایران هستیم. بایستی دست در دست هم برای آبادی و برقراری هر چه بیشتر آزادی در این مملکت بکوشیم و در این راه از وجه اشتراک حرکت کنیم نه از وجود افتراق و اینجاست که ما پیروز خواهیم شد.

کنتی‌ما همگی ساکنین و مالکین این خاک هستیم! من موضوع را برمی‌گردانم به وضعیت مهاجرین و تبعیدیان در خارج از کشور، هر چند می‌دانم که شما هنوز با مشکلات عدیده از قبیل پرورده قتل‌های زنجیره‌ای پرورده دانشگاه ... درگیر هستید. با این وجود با توجه به موقعیتی که هم‌اکنون در ایران بوجود آمده، شرایط امن برای بازگشت تبعیدیان فراهم نیست، تا به خانه خود بازگردند، شما موقعیت را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ آیا به عنوان یک حقوقدان فرصت این کار را دارید که به امر بازگشت که خواست تک تک ایرانیانی است که به اجبار سرزمین‌شان را ترک نموده‌اند بپردازید؟

من عرض کردم که ساکنین و مالکین، یعنی اگر ساکن ایران هم نباشیم مالک واقعی کشور ایران، ایرانیان هستند. بنابراین در آبادی خانه خود بکوشیم، سعی نکنیم ویرایش کنیم. این که عده‌ای این دور از وطن و دور از مادر بسر می‌برند بسیار دردناک است از این مسئله نه تنها فرزندان دور از مادر، در عذابند که مادر وطن هم دوشی برای بی‌چهارای دورافتاده از خودش تنگ شده در این راستا آرزو مندیم هر چه زودتر با وضع قوانینی مناسب، راه را برای ورود افرادی به ایران، که تصور می‌کنند مشکلاتی دارند هموار شود جز این که آرزو کنیم هر چه زودتر آن روز فرا برسد و این فراخ به پایان برسد، چیز دیگری نمی‌توانم بگویم.

خانم عبادی همانطور که می‌دانید دو روز دیگر روز

جهانی زن است. از ۸ مارس در یونید با موقعیت کنونی زن ایرانی، سخن بگویند.

با توجه به این که زنان ایرانی در انتخابات دوم خرداد و ۲۹ بهمن نشان داده‌اند که دیگر چون گذشته نمی‌خواهند نقش سیاهی‌لشکر را بازی کنند بلکه می‌خواهند تعیین‌کننده سرنوشت خویش و سرنوشت ایران باشند آنها در دو دوره انتخابات نشان داده‌اند که با گذشته خود بسیار فاصله گرفته‌اند. شما آینده زن ایرانی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

با برگزاری روز جهانی چون ۸ مارس باید با دید مثبت نگریست. بالاخره یک روز زنان ایران همراه زنان جهان گرد هم می‌آیند و ظلم رفته بر خود را فریاد می‌کنند و به یاد خود و جهانیان می‌آورند که زن هم موجودی است چون مرد و اگر هم به آقایان برنخورد، موجودی است با ارزش‌تر، زیرا که زن بیش از اندازه تحت ستم اجتماعی واقع می‌شود. وظایف دوگانه زن را وادار می‌کند که برای اثبات موجودیت خویش بیشتر بکوشد. این بسیار زیباست. ضمن این که دردناک و غم‌انگیز است. روز ۸ مارس یادآور مظلومیت زنان جهان است و زن ایرانی جزو ستم‌دیده‌ترین آنهاست. در مورد موقعیت کنونی زن ایرانی بایستی به مسئله‌ای اشاره کنم. در زمان شاه علیرغم قوانین مترقی که وجود داشت، برخی زنان که به خانواده‌های سنتی تعلق داشتند از این قوانین نمی‌توانستند بهره‌مند شوند. به عبارتی به خانواده‌های سنتی بر این اعتقاد بودند که چون دانشگاه‌ها، ادارات و کارخانه‌ها مختلط هستند زن نمی‌تواند در این محیط‌ها کار کند. این چنین محیط‌هایی موجب فساد زنان می‌شود و مقاومت می‌کردند. در بهترین شرایط زمان شاه تعداد دانشجویان دختر تا ۲۵ تا ۳۰ درصد بود در حالیکه در سال ۱۳۷۸ ۵۲ درصد دانشجویان دانشگاه‌ها دختر هستند. فرهنگ مردسالار و زن‌ستیز حاکم بر جامعه ایران امروز نمی‌تواند به بهانه مذهب زن را در منزل نگاه دارد و امکان تحصیل و کار در اجتماع را از او سلب کند و همین مسئله کلید رهایی زن ایرانی است، یعنی زنی که از چهار دیوار منزل، مطبخ بیرون آمد و به دانشگاه راه یافت و آگاه شد نسبت به وضعیت اجتماعی خویش، در صدد مطالبه حقوق تضییع شده خودش برمی‌آید. اگر در زمان شاه زنان سنتی رو در رو زنان روشنفکر می‌ایستادند و به گونه‌ای دیگر خواسته‌های خویش را مطالبه می‌کردند که در تضاد با زنان روشنفکر و خواسته‌هایشان بود آنان این چنین نیست. مثلاً اگر در زمان شاه مردی دو هوسر می‌گرفت و ما با زن، صحبت می‌کردیم که چرا تحمل می‌کنی؟ بلافاصله یک نگاه به وضعیت ظاهر ما می‌کرد و می‌گفت: حکم خدا و رسول خدا است به تو چه مربوط است خود اعتراضی ندارم! تو چه می‌گویی این در حقیقت یک نوع مقاومت بسود در مسقابل زنان



روشنفکر، اما الان زنان آگاه‌تر شده‌اند زیرا که از خانه بیرون آمده‌اند و دیگر تحت ستم مردان خانواده نیستند به تدریج این مقاومت‌ها شکسته و الان زنان خانواده‌های سنتی هم در کنار زنان خانواده متجدد و روشنفکر، هر دو در کنار هم ایستاده‌اند رو در روی حکومت و خواهان حقوق انسانی تضییع شده خود هستند و راهی این اتحاد در حقیقت، طلعه پیروزی و رهایی زن ایرانی است.

ارزیابی شما از مجلس ششم و چشم‌انداز کار آن در آینده چیست، آیا امکان تغییر قوانین زن‌ستیز مردسالار، وجود دارد؟

مجلس ششم با حمایت و پشتیبانی ۳۰ میلیون رای بوجود آمد. اگر زن‌ها خودشان را درگیر انتخابات نمی‌کردند مسلماً نتیجه انتخابات این نبود. زنان تاثیرگذار در ترکیب نمایندگان مجلس بودند. بنابراین مجلس ششم، خودش را وامدار زن ایرانی باید بداند. مطمئناً زن ایرانی از این انتخابات حمایت کرد زیرا که در آرزوی تغییر قوانینی است که حقوق انسانی او را به رسمیت بشناسد. به همین دلیل است که مجلس ششم را بایستی بر آن بدارد - اگر مجلس آگاهی باشد و من امیدوارم این گونه باشد - که ادعای قانونی و انسانی و بر حق زنان را برآورده سازد و قوانین را عوض بکند.

من بر این باورم که امکان تغییر قوانین ضد زن وجود دارد زیرا که خواست عموم ایرانیان بر این است. بر این اعتقادم که همواره اگر مردم متفق باشند به آن خواهند رسید.

به نظر شما علت کم بودن شمار زنان، در مجلس ششم چیست؟ بی‌شک زنان نماینده در پنج دوره مجلس، تنها در چهارچوب سیستم حکومتی عمل کردند و در رفع مشکلات

حقوق زنان، نه تنها گاهی به پیش برداشتنند، بلکه در عوض قوانینی با تلاش به تصویب رسانند که خلاف محمداق ضراب‌المثل معروف جافو نمی‌تواند دسته خودش را ببرد. در مجلس پنجم جافو توانست دسته خودش را ببرد. دو مصوبه مجلس پنجم:

- ۱- ممنوعیت دفاع از حقوق زنان
  - ۲- جداسازی جنسی امکانات درمانی
- اما علیرغم این مسائل به نواندیشان دینی یا گروه مشارکت لیستی را که برای انتخابات ششم ارایه کردند سوال‌برانگیز است. اینها زنان هم‌عمر خودشان را قابل ندانستند و جز انگشت‌شماری کسی را به میدان نیاوردند! در تهران از ۳۰ نفر نماینده تنها سه زن را کاندید نموده‌اند!
- من مسئله را به این صورت نگاه نمی‌کنم بلکه این گونه می‌بینم که در پنج دوره قانون‌گذاری که داشتیم، زانی که به مجلس راه یافتند چگونه عمل کردند؟ تنها وقتی کارنامه اینها را بررسی می‌کنیم متأسفانه نقطه روشنی در کارنامه اکثر این‌ها نمی‌بینیم بنابراین به عنوان یک انسان ایرانی وقتی که می‌خواهم رای بدهم زن یا مرد بودن برای من فرقی نمی‌کند. آنچه که فرق می‌کند آن است که کسی انتخاب شود که به شایسته‌سالاری اعتقاد داشته باشد والا زانی چون خان‌ها منیره نوبخت یا فیاض‌بخش یا وحید دستجردی که چندین طرح ضد زن را به مجلس آوردند و با اصرار به تصویب رسانند. این‌ها دردی از جامعه زنان ایرانی دوانمی‌کنند بلکه درد جامعه ایرانی زمانی درمان می‌شود که قوانین ضد زن را در آن برداشته باشند یا این ترتیب من خود به شخصه با وجود این که زن هستم زن یا مرد بودن معیاری برای من در رای دادن نیست، آنچه که مهم است آن است که فرد معتقد به برابری انسان‌ها باشد.

شما به شایسته‌سالاری اشاره می‌کنید، علیرغم این که نکات بسیار دقیقی در صحبت‌های شما وجود دارد که مورد قبول من است، اما فکر می‌کنم می‌توان راهی پیدا کرد که هم شایسته‌سالاری مسئولیت بگیرند، هم برای زنان ما امکان مساوی به وجود بیاید، شایسته‌سالاری زمانی خوب خواهد بود که این قبایی فقط برتن زنان نباشد.

چرا که در طول ۲۰ سال گذشته برای ورود زنان به عرصه‌های سیاسی - اجتماعی همیشه با پیش کشیدن بحث شایسته‌سالاری مانع پیشرفت زنان به جلو شده‌اند! چرا آقایان بدان نیازی ندارند؟ آیا مردان نماینده مجلس که باترول‌سوار و موبایل به دست چهار سال بر صندلی‌های مجلس تکیه زدن عملکرد بهتری داشته‌اند؟! تاریخ جنبش زنان نشان می‌دهد که همیشه ظریف واقعی زنان ناچیز ارزیابی شده، همانگونه که در انقلاب کبیر فرانسه، زنان در قانون اساسی سهمی پیدا نکردند. همانگونه که دو انقلاب ایران، یعنی انقلاب مشروطیت و انقلاب بهمن زن‌های ما سهمی نبردند و امکاناتی برای جبران عقب‌ماندگی خود پیدا نکردند. هروقت خواستند به میدان آیند، همیشه دیوار بسند جنسیتشان ویزگی‌های بیولوژیک زنانه و... مظلومیت‌های سنجیده‌شده با معیارهای قوانین مردسالار،

برای آن چه که بیست و یک

سال پیش از دست رفت!

ادامه از صفحه ۳

صحنه حذف شده و جناح‌های عمده‌ای از حکومت در حاشیه مانده و محافظه کاران انحصارطلب خود را برای بلع کامل آن‌ها (نیمی از حکومت) آماده می‌کردند، جامعه واکنش نشان داد. دوم خرداد آغاز یک روند معکوس بود. مردم از خود و رای خود که آن را وسیله حذف مخالفین و دمکراسی ساخته بودند، اعاده حیثیت کردند. با این جنبش آن چه که طی سالیان دراز، که سرآغازی جز دوازده فروردین ۵۸ نداشت، از مردم بازستانده شده بود، مورد مطالبه دوباره قرار گرفت. هیچ‌کس پنهان نمی‌کند در صدر این مطالبات بازگشت آزادی‌های سیاسی و استقرار دمکراسی در کشور قرار دارد. در دوازده فروردین، یعنی روزی که آغاز

سرب مذاب در دهان آزادی

عبدالصمد یزدان‌شناس

می‌دانند و بر زمینیان با چشم حقارت نگاه می‌کنند و برای منکوب کردن اینان هزاران گونه راه را تجربه کرده‌اند که آخرین آن ترور است. حذف فیزیکی نواندیشان و دگراندیشان اکنون در دستور کار کسانی قرار گرفته است که خشونت و ارباب و کشتن را اعمالی درست و مطابق با دستور می‌دانند! ریشه‌یابی و تحلیل اندیشه‌های کهنه‌ای که ترور را توجیه می‌کند وظیفه همه نیروهای مترقی و آزادی‌خواه سرزمین گسترده ایران است. این وظیفه‌ای است ملی و در جهت تعمیق و نهادینه شدن قانونمندی و دمکراسی.

دهان او اصابت کرد و از میانه دهان به گردن او نشست. این تصادفی نیست! طراح و آمران این ترور دهان او را نشانه گرفته بودند. آنان دهان باز و سخنگو را دوست ندارند. دهان‌های بسته و دوخته و سرهای به زیر افکنده می‌خواهند! راستی دشمنان آزادی و مشتاقان ترور از کدام دیار آمده‌اند! در سرزمین نور و اندیشه چه سودایی دارند؟ آنگونه‌اندیشان به دگراندیشان و مخالفان با چشم دشمن نگاه میکنند و برای حذف آنان از صحنه کارزار به هزاران حیل و ترفند متوسل می‌شوند. آنگونه‌اندیشان خود را نماینده آسمانها

چون مظلومیت‌های زنانه معتدل سربزیر و آراسته و... مانع ورودشان به میدان شده و طبیعتاً امروز شایسته‌های مورد نظر طبیعتاً مردانی تشکیل می‌دهند که به نوعی سهم زنان را نصیب خود کرده‌اند. اگر زنان بیشتری می‌توانستند به عنوان کاندیدا معرفی شوند.

من عقیده خود را گفتم و کسانی را که لیست‌های انتخاباتی را بیرون می‌دادند نمی‌دانم چگونه می‌اندیشیدند. من خوشبختانه یا متأسفانه هرگز جزو هیچ گروه و جناحی نبودم خصوصاً اگر دستی در حکومت می‌داشتم چه در زمان گذشته و چه در زمان حال بنابراین عملکرد خودشان از خودشان سوال کنید. من فقط می‌توانم بیان‌کننده عقاید خود باشم. گفتم برای من شایسته‌سالاری اهمیت دارد و طرز تفکر درست. بنابراین اگر در یک گروهی بخوایم افرادی را انتخاب کنیم به طرز تفکر و عملکرد بایستی رای بدهیم نه به جنسیت. حال اگر بین گروه نواندیش زنان لایق کمی وجود دارد وای به حال این‌ها! اگر از جهانی و اما از جهت دیگر آفرین بر این‌ها که معتقد به شایسته‌سالاری هستند جایزند. چند تا زن هم باب دکور به خودشان اضافه نکردند. من موضوع را از این جهت بررسی می‌کنم. زیرا که در جناح‌بندی‌های گذشته در ادار قلی مجلس می‌بینیم که گروه‌هایی که اساساً اعتقادی به حقوق زن نداشتند صرفاً برای این که تظاهر بکنند. به چیزی که اعتقاد ندارند همواره چند تا زن هم در لیست‌شان به عنوان شاخص‌شان معرفی کردند بنابراین اجازه بدهید شفاف فکر کنیم و تظاهر به خود دروغین نداشته باشیم.

خانم عبادی حتماً یادتان نرفته که شما را به خاطر جنسیتان، از سمت قاضی دادگستری و رئیس دادگاه شهرستان برکنار نموده و خانه‌نشین کردند اسمال شما در ایران کم‌نیستند!

لازم است توضیحی را اضافه کنم. من وقتی از شایسته‌سالاری صحبت می‌کنم طبیعتاً بایستی به فرصت‌های برابر برای بازسازی خود نیز اشاره بکنم زیرا بدون این صحبت، شایسته‌سالاری بحث ناقصی خواهد بود. مردان به مناسبت این که در اجتماع فقط وظایف برعهده دارند، عسهددار امور خانواده نیستند. مشکلاتشان کمتر است و بهتر می‌توانند به خودشان بپردازند مثلی است معروف می‌گوید پشت سر هر مرد موفق زنی ایستاده می‌داند. چرا برای این که حق‌شان را به آن مرد داده‌اند. خوب حتی در اروپا هم این چنین است چه برسد به ایران و کشورهای شرقی، زن و مرد هر دو کار می‌کنند. اما زن است که باردار می‌شود و مدتی از کار بازمی‌ماند. هر دو کار می‌کنند اما زن است وقتی که به خانه می‌آید بایستی به فکر آذوقه و غذای شب بچها باشد. هر دو کار می‌کنند اما زن است که بایستی مهمان را راه بیاندازد و مرد اگر روشنفکر باشد با فراغت کتابش را می‌خواند و اگر غیر از این باشد در کافه‌ها می‌نشیند و عرق می‌خورد چیز دیگری نیست. خوب در چنین حالتی مردان امکان بازی می‌دهند به اهدافشان را بهتر و راحت‌تر دارند. از همین روست که همواره با ستم مضاعف بایستی اشاره کرد و در رفع این ستم کوشید. از چه طریق. از این طریق که با ایجاد امکانات و تسهیلات بیشتر برای زنان اجازه بدهید از چهاردیواری مطبخ بیرون بیایند و بیشتر بتوانند به خودشان و افکارشان بپردازند. و در شرایطی مثل ایران که بامشکلات عظیمی دست به‌گریبان است باید تلاش بیشتری نمایم. □

گلوله‌های سربی در گلوئی جامعه مدنی! سرب مذاب در دهان آزادی! آتش در کانون قانونمندی! شلیک گلوله سرخ بر حلقوم دگراندیشان! این بود پیام نفرت‌انگیز ترور سعید حجاریان. سعید حجاریان سعید بود اما از سلسله سعید امامی نبود! سعید بود اما بر خلاف اندیشه‌های سعید اسلامی فکر می‌کرد و در راهی دیگر متفاوت از راه سعید امامی گام برمی‌داشت. در فضای سیاسی بعد از دوم خرداد این سعید به آزادی، دمکراسی، قانونمندی، جامعه مدنی و دیگر به تحدید آزادی، تهدید مخالفان، شکنجه و ارباب، زندان و اعدام، کشتن و قطعه قطعه کردن نواندیشان و دگراندیشان و راست‌قامتان ملت خود کمر بسته بود. این از روشنی حرف می‌زد و آن در سیاهی قدم برمی‌داشت، این دوگانگی راه و روش و این تضاد فکر و اندیشه بود که سرنوشت سعید حجاریان را بگونه‌ای دیگر رقم زد. سعید حجاریان را در روز روشن و در هنگامه حرف زدن در میان تشی چند از مشتاقان کلامش به گلوله بستند. گلوله دقیقاً به

## کنگره ششم از نگاهی دیگر

## مریم سطوت

درون سازمان بود.

در مبارزه سیاسی توافق و ائتلاف امری عادی و پذیرفته شده است. در یک توافق (سازش) اصولی طرفین نظرات خود را ارایه داده و از آن دفاع می‌کنند و زمانیکه ایده‌های آنها در کلیت خود مورد پذیرش حزب (و یا جامعه) قرار نمی‌گیرد، با نزدیکترین نیروها سازش می‌کنند. در چنین شرایطی نظرات نیروهای توافق کننده و دلایل توافق روشن است و همه قادرند در رابطه با درستی و یا نادرستی این توافق قضاوت کنند. در سازمانهای معتقد به سانترالیزم دمکراتیک (دیکتاتوری پرولتاریا) اصولی دیگر حاکم است. در این احزاب افراد همه میبایست پشت چهره حزب پنهان شوند و تنها زمانی مجاز به طرح و دفاع از نظرات خود در سطح جامعه هستند، که این نظرات در حزب اکثریت یافته باشد. مبارزه درون حزبی می‌بایست از مردم پنهان بماند زیرا اختلاف نظر به چهره استوار، مصمم و یکپارچه حزب خدشه وارد می‌کند. در درون حزب نیز کمیته مرکزی سند خود را تهیه کرده و به کنگره ارایه می‌دهد و کنگره بر آن صحنه می‌نهد. بحث‌ها و توافقی که در درون کادر بسته رهبری پیش برده می‌شود و ائتلافی که بتواند اکثریت را داشته باشد قبل از کنگره و دور از چشم اعضا حزب شکل می‌گیرد. در این احزاب مثلا شکست سیاست خروشچف و غلبه سیاست برژنف نه در کنگره حزب، بلکه در کمیته مرکزی و دقیقتر در هیات سیاسی صورت می‌گیرد و وظیفه کنگره تایید نظر اکثریت کمیته مرکزی است.

سازمان اکثریت سالیهاست که تئوری سانترالیزم دمکراتیک و دیکتاتوری پرولتاریا را نفی نموده است. ولی بازمانده روشهای پیشین کماکان در این سازمان عمل می‌کند. روش کار کمیسیون اسناد از این سازماندهاست. اکثریت کمیسیون (اکثریت شورای مرکزی) خود را موظف می‌داند که یک سند، که بتواند کنگره را هدایت کند، تهیه و تنظیم نمایند. سندهای مبنای کار (مبشری، خلیق) منتشر نمی‌شوند، زیرا می‌توانند «اغتشاش فکری» پدید آورند. حتی اعتراض می‌شود که چرا نگهدار و جوشنی سند خود را منتشر کرده‌اند. دو گرایش سیاسی در درون کمیسیون به بحث می‌نشینند و با یکدیگر توافق کرده و سندی ارایه می‌دهند که هم پورنقوی معتقد به اعلام التزام به قانون و هم کریمی معتقد به مبارزه برای فعالیت قانونی و هم احمدی معتقد به مبارزه برای فعالیت آزاد (نه قانونی) می‌توانند با آن توافق داشته باشند. کمیسیون ضرورتی نمی‌بیند توضیح دهد که اصل نظرات چه بوده، کدام توافقی صورت گرفته و دلایل آن چه بوده. اکثریت کنگره نیز ضرورتی نمی‌بیند که توضیح بخواهد، که احمدی مدافع سیاست سازمان در جریان دانشگاه و خلیق منتقد بدان، چگونه و چرا به توافق با یکدیگر قادر شدند و مثلا چرا این توافق نمی‌توانست بین سند خلیق و فتاپور انجام شود. از آنجا که هیچکدام از این مسایل توضیح داده نمی‌شود، افراد می‌توانند بر حسب موضوع خود قضاوت کنند و مثلا بدین‌ترها می‌توانند به این نتیجه برسند که این روش نه برای حل مسایل سازمانی، بلکه برای حفظ موقعیت «اکثریت بودن» در سازمان پیش برده شده و ائتلاف، نه مابین نظرات که مابین افراد صورت گرفته است. برای یک سازمان معتقد به سانترالیزم دمکراتیک بکارگیری این روش یک موضوع نظری بوده و می‌بایست پایه‌های فکری آن مورد بحث قرار گیرد. ولی بکارگیری این شیوه در سازمان اکثریت و توسط کسانیکه در نوشته‌ها و مقالات خود از «ارایه آشکار نظرات» و «شفافیت در طرح ایده‌ها» دفاع می‌کنند، و «پنهان کردن ایده‌ها از توده‌ها» را مورد نقد قرار می‌دهند، غیرقابل پذیرش و یک بی‌پرنسیبی محسوب می‌گردد.

در این کنگره نیز مانند کنگره‌های پیشین تعداد موضوعاتی که از طرف شورای مرکزی برای بحث در کنگره پیشنهاد شده بود، بیش از توان واقعی کنگره و کار تدارکاتی قبلی آن بود. شورای مرکزی سازمان ۵ موضوع را برای بحث و تصمیم‌گیری پیشنهاد کرده بود. اعضا کنگره ۵ موضوع را به موضوعات مورد بحث افزودند. در میان موضوعات افزوده شده به دستور کار، مسایل پر اهمیتی مثل جهان و جایگاه ما و

کنگره ششم سازمان اکثریت در شرایطی برگزار شد که نتایج انتخابات مجلس ششم اعلام شده بود و فضای موفقیت‌آمیز انتخابات بر کنگره نیز حاکم بود. بحث نتایج انتخابات و وظایف سازمان در این رابطه بسیار داغ بود، هر چند نتایج یکسانی از این بحث‌ها گرفته نمی‌شد.

در این کنگره در مقایسه با کنگره‌های قبلی آرامش و منطقی‌تر بودن حاکم بود. تعداد بیشتری از شرکت‌کنندگان می‌کوشیدند به ایده‌ها توجه کنند و مسائل را در محیطی آرام حل نمایند. حرکات شورشی و نگرانی از اقلیت و اکثریت شدن، آنچنان که در کنگره چهارم وجود داشت، ضعیفتر شده بود. تعداد سخنرانیهایی که سخنران راجع به آنچه می‌گفت، اندیشیده بود و فکری را مطرح می‌کرد و تعداد کسانی که به سخنان مضمون‌دار و لو مخالف نظرات خود بدقت توجه می‌کردند، بیش از کنگره‌های پیشین بود. این‌ها همه نکاتی مثبت و نشانه پیشرفت سازمان اکثریت است، هر چند این پیشرفت نسبت به نیاز زمان ما کند است.

نمایندگان فکری ۷ سند ارائه شده به کنگره، که قبل از نشریه کار نیز به چاپ رسیده بود، توضیحات بیشتری در باره پایه‌های فکری نظری خود ارائه دادند. این اسناد از طیف فکری رضا جوشنی تا طیف فکری علی اکبر را در بر می‌گرفت. ۴ سند (نگهدار - جوشنی، فتاپور، مسمینی، مقصودنیا) در موضوع انتقاد از سیاست‌های دو ساله اخیر، از زاویه اعتدال و یک سند (علی اکبر) در موضوع رادیکال (سرنگونی) بودند. کمیسیون و رئیس سند خود را در حمایت از سند کمیسیون پس گرفتند.

سند کمیسیون با ۶۶ درصد آرا بعنوان سند مینا انتخاب شد. سند بعدی سند ارایه شده از طرف فتاپور بود که ۴۶ درصد آرا را بخود اختصاص داد. با توجه به ۱۲ درصد آرا مشترک این دو سند، می‌توان گفت موضع اعتدال در این کنگره حدود ۴۰ درصد آرا را بخود اختصاص داد و این در مقایسه با کنگره‌های گذشته نشانه پیشرفت این موضوع بود. این پیشرفت هم در افزایش تعداد آرا اقلیت و مهتر از آن هم در مواضع منعکس شده در همه اسناد منجمله سند کمیسیون که در مقایسه با مصوبات پیشین سازمان، سیاسی کفایت معتدلتر را مطرح می‌کرد مشهود بود. ۴ سال پیش در برابر اکثریتی که استراتژی مبارزه برای آزادی‌های سیاسی را رد می‌کرد و تشکیل سازمان مخفی در ایران را از وظایف اصلی خود می‌دانست، آرا اقلیتی که بر استراتژی مبارزه برای آزادی‌های سیاسی تأکید داشت و خط مشی موازی مبارزه برای گسترش برنامه دمکراتیک و پیشبرد رفاه‌های معین را طرح می‌کرد، (ایده‌هایی که پایه‌های آن در اکثر اسناد این کنگره منجمله سند کمیسیون مورد تأیید قرار گرفته) کمتر از امروز بود. این تغییر نه تنها غیر منتظره نبود بلکه برای کسانی که در حاشیه سازمانند، پس از تغییرات عظیم جامعه ما در چند سال اخیر کند می‌نمود و پابرجایی و نیرومندی ایده‌های رادیکال عجیب بود.

بنا به گزارش کمیسیون اسناد، مبنای سند تهیه شده، دو سند ارایه شده به کمیسیون توسط سهراب مبشری و بهروز خلیق بوده است. هر چند این دو سند انتشار بیرونی نیافتند و مورد بحث قرار نگرفتند، ولی با توجه به مواضع و مقالات انتشار یافته در دو سال اخیر، آشکار بود که رفقای مدافع این دو سند در رابطه با مرکزی‌ترین مسایل سیاسی در دو سال اخیر، مواضع متفاوت و حتی متضاد داشته‌اند و این نمی‌توانست در اسناد منعکس نباشد. سند کمیسیون توافقی بود که طیف‌های فکری مختلفی را در بر می‌گرفت. زمانیکه در رابطه با یکی از مباحث مرکزی یعنی مبارزه برای فعالیت قانونی بحث دقیقتر شد، سه نظر کاملاً متفاوت توسط کسانیکه از سند کمیسیون دفاع کرده بودند، به کنگره ارایه گردید: (اسناد ارایه شده توسط پورنقوی، کریمی و سند ۱۲ امضایی). در سند پیشنهاد شده توسط پورنقوی ۱۲ امضایی از بکارگیری جمله مبارزه برای فعالیت قانونی اجتناب شده و از واژه فعالیت آزاد استفاده گردید. این دو سند دو سیاست کاملاً متفاوت را در این زمینه نمایندگی می‌کردند. قابل پیش‌بینی بود که اگر در سایر مسایل نیز بحث‌های جدی صورت می‌گرفت، همین وضعیت تکرار می‌شد. سند کمیسیون حاصل توافق حداقلی دو گرایش سیاسی در

تور سعید حجاریان بار دیگر موضوع خشونت و خشونت‌طلبان را به صحنه سیاسی کشور آورد و برخلاف گفته خاتمی و خوشبینی برخی نیروها، مسلم‌گشت که ریشه خشونت و خشونت‌طلبان نه تنها کهنه نشده است، بلکه آنچنان در تار و پود جمهوری اسلامی ریشه دوانده است که با کشف این یا آن محفل از بین رفتنی نیست.

بعد از قتل‌های زنجیره‌ای و رو آمدن جریان خشونت‌طلب، موضوع خشونت به یک مسئله جدی سیاسی و اجتماعی در سطح جامعه و به ویژه مطبوعات تبدیل گردید و از جانب نیروهای آزادی‌خواه و اصلاح‌طلب مبارزه فکری و سیاسی سنگینی پیش برده شد. صاحب‌نظران، نویسندگان و روزنامه‌نگاران قلم به دست گرفتند و ابعاد مختلف آن را شکافتند. پیشبرد مبارزه فکری - سیاسی و ریشه‌یابی خشونت کاری بود موثر. اما هم‌وزن کار فکری - سیاسی اقدامات عملی برای شناسایی و انحلال پاندهای جنایتکار صورت گرفت و پرونده قتل‌ها و تلاش روزنامه‌های اصلاح‌طلب برای افشاء عاملین و امرین قتل‌ها بجای موثر نرسید و شبکه مافیایی به حیات خود ادامه داد و این بار به سراغ عناصر موثر اصلاح‌طلبان حکومتی رفت.

قتل‌های زنجیره‌ای، فوجای کوی دانشگاه و ترور حجاریان و اطلاعاتی که در طی این مدت در مطبوعات انتشار رفته است، نشان می‌دهد که سالیهاست شبکه مافیایی در بطن جمهوری اسلامی شکل گرفته است که حیات خود را در تداوم استبداد مذهبی می‌بیند و مرگ خود را در پیشرفت اصلاحات سیاسی و فرهنگی در جامعه، آنها حاضرند بر ماجراجویی و کشتار دست بزنند تا به مقاصد خود دست یابند. در ذنیت آنها جنایت، ترور و شکنجه امری است مقدس و وظیفه‌ای است شرعی.

لذا این واقعیت مسلم را بپذیریم که باند مافیا مسقاومت قسبرآمیز را در مقابل پیشرفت اصلاحات سیاسی و فرهنگی سازمان داده و خواهد داد. نیروهای آزادی‌خواه و اصلاح‌طلب نیز لازم است که مبارزه علیه خشونت و تروریسم را بطور پیگیر سازمان دهند و جنبش ضدخشونت را پی بریزند.

در این ارتباط لازمست جایگاه امر مبارزه با خشونت را شناخت و سیاست‌های ضرور را تدوین و اقدامات مبرم را پیش برد:

۱ - مسئله خشونت و خشونت‌طلبان به گره‌گاه امر توسعه سیاسی در کشور تبدیل شده است. هر آنجا که اصلاحات سیاسی می‌خواهد گامی به جلو گذارد با سد خشونت و خشونت‌طلبان روبرو می‌شود. آنها آشوب می‌آفرینند، دست به ترور می‌زنند و جو سیاسی کشور را تغییر می‌دهند. آنها استراتژی «بحران‌سازی» را برای پیشبرد اهداف خود طراحی کرده‌اند.

امروز پیشرفت توسعه سیاسی با تضعیف و طرد خشونت و خشونت‌طلبان پیوند خورده است. در سطح جامعه صف‌بندی روشنی بین خشونت‌طلبان و مخالفین آن شکل گرفته است.

۲ - باید از ایجاد هرگونه خوشبینی نسبت به

طرح گردید. این بحث سالیهاست که در میان کادرهای سازمان در پائین جریان دارد و هیچگاه بطور جدی به آن پرداخته نشده.

این واقعیت است که در هر یک از کنگره‌های سازمان کادرهای جدیدی به عضویت کمیته مرکزی سازمان افزوده شده‌اند و برخی از سرشناس‌ترین رهبران گذشته سازمان در ۱۰ سال اخیر عمدتاً عضو ارگان مرکزی رهبری سازمان (هیات سیاسی) نبوده و مسئولیت‌های مرکزی سازمان را بر عهده نداشته‌اند و از سوی دیگر این هم واقعیت است که چنین احساسی در درون کادرهای سازمان وجود دارد. هیچگاه سازمان تلاش نموده که این موضوع را بطور جدی مورد بررسی قرار دهد و روشن نماید که کجای این احساس بر واقعیت متکی است و باید تغییراتی در روابط پدید آید و آنجایی که این احساس بر واقعیت متکی نیست، به بررسی دلایل آن بپردازد. تنها برخوردی که با اینگونه احساسات در سازمان شده، استفاده از این احساسات در نطق‌های تبلیغاتی در کنگره و اجلاس‌های سازمانی بوده و متأسفانه هنوز اینگونه شیوه‌ها از طرف اکثریت اعضا کنگره تائید می‌گردد.

تصویب طرح در باره مسایل ملی، بعنوان مسایل پر اهمیت و اینکه سازمان می‌بایست حتماً سیاست روشنی در قبال آنها داشته باشد، وجود داشت. در مورد برخی از این مسایل طی دو سال اخیر هیچ بحثی صورت نگرفته و حتی یک مقاله در نشریه سازمان درج نگردیده بود.

از چند ماه قبل از کنگره روشی در رابطه با تغییر متد متداول تعیین دستور کار کنگره طرح گردید. این روش بر کیفیت تصمیم‌گیری تأکید داشت و می‌کوشید با محدودکردن موضوعات کیفیت را ارتقا دهد. شورای مرکزی و تدوین‌کنندگان اسناد بدون آنکه با این متد کار مخالفت کنند، آنرا بکار نبردند. اعضا کنگره نیز در یک تصمیم‌گیری افراطی تقریباً هر چه را که پیشنهاد شده بود به دستور افزودند. در دستور قرارگرفتن مباحثی که افراد، قبل از کنگره آنرا مورد بحث قرار نداده و برای آن آماده نبودند در عمل به معنی آن بود که اعضا کنگره از حق خود برای رای آگاهانه صرف‌نظر کردند.

تعدادی از اعضا کنگره منجمله هیات رئیسه با تکیه به امکانات عملی کنگره بدرستی با این نحوه کار مخالفت کردند ولی از آنجا که این نوع مخالفت‌ها تنها بر امکانات اجرایی در طی ۴ روز کنگره تأکید می‌کرد و این تصور را بوجود می‌آورد که اگر امکانات اجازه می‌داد و مثلاً مدت کنگره طولانی‌تر بود، در دستور قرار دادن مطالب فوق فاقد ایراد می‌بود، این خطا را به تصمیم افراطی کنگره در افزودن همه موارد پیشنهادی به دستور کار کنگره محدود می‌کرد. در حالیکه این روش به تصمیم افراطی شرکت‌کنندگان محدود نمی‌شود و می‌بایست خود کار و تفکر خود شورای مرکزی در تعیین دستور و تهیه اسناد مورد نقد قرار گیرد.

فدائیان در آغاز حیات خود می‌پنداشتند که می‌توانند و می‌بایستی پاسخگوی همه مسایل باشند. با چنین اعتقادی طبیعتاً پاسخ‌های ارایه شده آنها فاقد کیفیت بود. سازمان اکثریت پس از همه تحولاتی که پشت سر گذاشته هنوز نتوانسته بر این پنداریابی خود غلبه نماید. این سازمان هنوز می‌کوشد در رابطه با همه مسایل نظر داده و عمل کند. محدودشدن عرصه‌های فعالیت سازمان نه با تصمیم آگاهانه بلکه بدلیل اجبار و بی میلی صورت گرفته. سازمان می‌بایست میان اظهار نظر و فعالیت در ابعاد گسترده و بدون کیفیت با محدودکردن موضوعات و عرصه‌های فعالیت ولی اهمیت به کیفیت یکی را انتخاب کند. این هر دو هم‌زمان با یکدیگر ناسامکن است و شورای مرکزی سازمان در عمل و نه در حرف) نشان داد که راه اول را کماکان ترجیح می‌دهد و اعضا کنگره سازمان با تصمیم خود نشان دادند که حاضر به تماشای این بحث نیستند. شرایط جامعه ما ارایه کیفیت می‌طلبد و دیدگاه حاکم بر روش کار سازمان با این نیاز بیگانه است.

## در حاشیه کنگره

در این کنگره نیز برخی مسایل مطرح در همه کنگره‌های پیشین کماکان مورد توجه بوده و موضوع بحث در کنگره و حاشیه کنگره بود. این کنگره نیز نشان داد که سیاست سازمان در رابطه با نیروهایی که زمانی با سازمان بودند و امروز در چارچوب ایده‌های مورد پذیرش سازمان فعالند ولی بدلایل مختلف با فاصله از تشکیلات سازمان حرکت می‌کنند ناروشن است. سازمان از یک طرف این نیروها را به سوی خود می‌خواند و در بحثها و جلسات منطقی‌های و سراسری و حتی کنگره‌های خود از آنها دعوت می‌کند و از طرفی از آنان واهمه داشته و نگران آینده این رابطه است.

در این کنگره دعوت از این نیروها گسترده‌تر بود و شاید بتوان گفت برخی تنگ‌نظری‌ها و برخورد‌های فردی گذشته، کمتر عمل کرده بود و بنظر می‌رسید که این نشانه تأکید بیشتر سازمان در جهت نزدیکی با این نیروهاست. ولی اظهار نظرها و واکنش‌های درون کنگره نشان داد که کماکان بخش بزرگی از اعضا سازمان به چنین نیروهایی و رابطه با آنان بی‌اعتمادند. بدلیل روشن نبودن سیاست سازمان در قبال این نیروها، اعضا سازمان بسته به اینکه خود چگونه به این نیروها می‌نگرند، با آنها برخورد می‌کنند. این عدم تجانس رفتاری باعث دوری بیشتر نیروهای حاشیه‌ای سازمان می‌گردد.

باقی‌ماندن رهبران قدیمی در موقعیت رهبری و باز نکردن فضای بیشتر برای نیروهای جوان یکی از مباحثی بود که در این کنگره نیز

## جنبش ضدخشونت را سازمان دهیم

## بهروز خلیق

این نیرو دوری جست. این نیرو با نصیحت و سخنرانی سر عقل نخواهد آمد. این نیرو در کانون‌های مختلف و در درون نهادها و ارگان‌های جمهوری اسلامی و در بیرون از آن مستحکم است. کانون آن تنها در وزارت اطلاعات نیست که با دستگیری عده‌ای ریشه آن خشک شود.

۳ - باند مافیا را نباید با جمهوری اسلامی و جناح اقتدارگرا یکسان گرفت. بین خشونت‌طلبان و اقتدارگرایان منافع و اعتقادات مشترک و فراوانی وجود دارد که گاه تمایزشان را از یکدیگر دشوار می‌سازد. جناح اقتدارگرا در عملیات و اقدامات خشونت‌گرایان ذینفع است ولی کارگردان اصلی نیست. آنها بر این باورند که اقدامات باند مافیا، جنبش اصلاح‌طلبی را تضعیف و پیشروی آن را کند خواهد کرد. از سوی دیگر خشونت‌طلبان از پوشش اقتدارگرایان برای بقاء خود بیشترین بهره را می‌گیرند. آنها روی پایگاه اجتماعی اقتدارگرایان حساب باز کرده‌اند و بر این تصورند که با اتکا به آن نیروی اجتماعی و با عملیات نظامی «جبهه مقاومت اسلامی» را سازمان داد. و سرانجام جنبش اصلاح‌طلبی را شکست خواهد داد.

اسا فشار اجتماعی در جریان قتل‌های زنجیره‌ای و در رویدادهای بعدی موجب شده که اقتدارگرایان در پیشبرد آن شیوه‌ها با خشونت‌گرایان همراهی کامل نشان ندهند، بین خود و آنها مرزبندی کم‌رنگ بکشند تا مجبور به پرداخت تاوان سنگینی نگردند تا سرنوشته سیاسی‌اشان با سرنوشته آنها گره نخورد.

جنبش اصلاح‌طلبی باید بکوشد که خط فاصل بین آنها را پررنگ‌تر کند و سیاست‌های متفاوتی را نسبت به آن دو اتخاذ کند.

۴ - خشونت در تاریخ ما ریشه‌های عمیقی دارد. خشونت در جامعه ما با استبداد آنچنان جوش خورده است که یکی بدون دیگری نمی‌توانند حیات داشته باشند. استقرار مردم‌سالاری و جامعه مدنی منوط به طرد خشونت از جامعه ما است. باید توجه کرد که خشونت جایگاه ویژه‌ای در گذار کشورمان از جامعه سنتی به جامعه مدرن پیدا کرده است.

۵ - اگر بپذیریم که استقرار مردم‌سالاری با نفی خشونت در جامعه ما پیوند خورده است، اگر بر این نظر باشیم که پیشرفت رفاه‌های سیاسی مرتباً به سد و مانع خشونت و خشونت‌گرایان برمی‌خورد، و اگر قبول داشته باشیم که خطر آشوب‌طلبی، قتل و کشتار و سرانجام وارد آوردن ضربه به نیروهای آزادی‌خواه و اصلاح‌طلبی منتهی نشده است، ضروریست همه قوانین را برای شکل دادن جنبش ضدخشونت در داخل و خارج از کشور جمع کنیم و حرکت وسیعی را سازمان دهیم.

این موضوع از جانب برخی از نیروهای آزادی‌خواه و اصلاح‌طلب کشور مطرح گردیده است. باید به این خواست پاسخ مثبت داد و در جهت سازمان دادن جنبش ضدخشونت حرکت کرد. قتل‌های زنجیره‌ای و به دنبال آن ترور حجاریان به مسئله کانونی در مبارزه با خشونت‌طلبان و باند جنایتکار تبدیل شده است. بسایند انحلال باند‌های جنایتکار و خشکاندن ریشه‌های آن را به شعار عمومی مردم فرارویانند.

وجه دیگر این موضوع، مبارزه فکری و فرهنگی با دیدگاه‌ها و فرهنگ خشونت‌طلب است که در جامعه تولید خشونت می‌کند. بعد از قتل‌های زنجیره‌ای کار فکری، فرهنگی و سیاسی قابل ملاحظه‌ای در سطح جامعه صورت گرفته است، ولی موضوع خشونت در جامعه ریشه‌دارتر از آن است که با این حد از فعالیت بتوان آن را ریشه کن کرد.

ضروری است خیز دیگری برداشته شود و جریان‌های سیاسی، تشکیلاتی دمکراتیک، صاحب‌نظران و اندیشمندان به فعالیت گسترده‌ای در این زمینه دست بزنند و با قلم و قدم خود به پیکاری حاشیه‌ای این معضل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه ما برخیزند. می‌توان در نشریات بحث‌هایی را در این زمینه سازمان داد، سمینارهایی برگزار کرد، گردهمایی‌هایی در نفی خشونت تشکیل داد، از صاحب‌نظران دعوت به سخنرانی کرد، مقالاتی را نگاشت و انتشار داد. در این زمینه دستیابی کار وجود دارد که تنها با همکاری و هماهنگی نیروهای آزادی‌خواه و اصلاح‌طلب می‌توان پیش برد.



# ما هم اصلاح طلبیم

جمشید طاهری پور

فوستار زیر متن سخنرانی آقای جمشید طاهری پور در کنگره ششم سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) است که سخنران آن را جهت انتشار در اختیار «فهریه کار» قرار داده است.

سروش تازه

در دوم خرداد ۷۶ و در همین هفته گذشته، در ۲۹ بهمن ۷۸، مردم ما سرنوشت تازه‌ای برای جمهوری اسلامی ایران رقم زدند. این سرنوشت تازه برای ما هم سرنوشت تازه‌ای پیشارو دارد.

اکنون اکثری می‌پذیرند که دوم خرداد و ۲۹ بهمن، روزهای تاریخی هستند اما کسی در باره معنای تاریخی این روزها، حرفی به میان نیاورده است. بنظر من، دوم خرداد و ۲۹ بهمن، به این دلیل روزهای تاریخی هستند که اکثریت قاطع مردم ما بر مطالبه‌ای پا فشرده که از روشنگران عصر انقلاب مشروطیت گرفته تا بهترین نمایندگان جامعه روشنفکری ایران در دو دهه اخیر، تحقق آن را در ایران، پایان گذار از جامعه سنتی به جامعه مدنی توصیف کرده‌اند.

این مطالبه چه بود؟ مختصر و مفید باید بگویم این مطالبه، مطالبه‌ی حقوق شهروندی بود. به این ترتیب معنا و مضمون تاریخی این روزها را می‌توان اینگونه بیان کرد: جنبشی که یک حیات جنبشی صد ساله‌ای داشت در این روزها متولد شد. در این روزها، مردم ما جنبشی را به عرصه آوردند که بنظر صحیح این است آن را جنبش حقوق مدنی مردم ایران نام بگذاریم. جنبشی که اهداف محوری آن استقرار دموکراسی و برپایی جامعه مدنی در کشور است، یعنی آن جامعه‌ای که - تا آنجا که به درک ما مربوط می‌شود - جدایی دین از حکومت از ارکان آن بحساب می‌آید.

سرنوشتی که برای جمهوری اسلامی رقم زده شده است، ناشی از این جنبش است و آن عبارت از اینست: برای اینکه نظام قدرت این را داشته باشد که از موجودیت خود دفاع کند باید با دموکراسی، با حقوق شهروندی مردم، با ارزش‌ها و معیارهای جامعه و جهان مدنی سازگاری پیدا کند. یعنی انجام اصلاحات در نظام حقوقی، در ساختار سیاسی و نظام فرهنگی جمهوری اسلامی یک ضرورت گریزناپذیر است و بحران در رابطه میان حکومت و مردم، وقتی قابل رفع نتواند بود، که این رابطه بر اصل و بنیان حاکمیت مردم و حقوق شهروندی استوار گردد.

سرنوشت جمهوری اسلامی با آینده اصلاحات گره خورده است. اگر اصلاحات از بالا، با آهنگی که جامعه طلب می‌کند، با موانع و پیوندها در تضاد در حکومت مواجه شود - که موانع وجود دارند و انسداد نیز امری محتمل است - مطالبه‌ی اصلاحات از پائین طنین دیگری پیدا خواهد کرد و بر حسب اینکه کدام ائتلاف از اصلاح طلبان بیرون حکومت و با چه کیفیتی، در رهبری جنبش حقوق مدنی مردم ایران قرار بگیرند، سرنوشت جمهوری اسلامی در منظر دیگری رقم خواهد خورد و آینده کشور صورت دیگری پیدا خواهد کرد.

اما سرنوشتی که پیشاروی ما قرار گرفته است، فرارویاندن جنبش چپ ایران - جنبشی که با آرمانخواهی سوسیالیستی هویت دارد - به مؤلفه‌ای از جنبش حقوق مدنی مردم ایران است. شرط مقدم این کار بدست دادن تعریف تازه‌ای از چپ ایران است. جنبش چپ ایران اگر آینده‌ای برای خود می‌خواهد ناگزیر باید تعریف تازه‌ای از خود بدست دهد. تعریفی موافق ذات و هستی جنبش حقوق مدنی مردم ایران.

ما برای آنکه بتوانیم چونان مؤلفه‌ای از جنبش حقوق مدنی مردم ایران برآمد کنیم، نیازمند فرهنگ سیاسی نوینی هستیم. فرهنگ سیاسی که بر گفت و کرد مدنی را - موافق روح جنبش حقوق مدنی - با این میزان به داوری می‌نشیند که هیچ فرد و گروهی حقیقت را در انحصار خود نداند. از ناحیه این جنبش است که ما به نقد فرهنگ سنتی چپ فراخوانده می‌شویم و همین جنبش است که ما را در برابر ضرورتی قرار داده است که باید به آن پاسخ دهیم: با ضرورت تجهیز چپ ایران به فرهنگ نوین سیاسی.

چنین فرهنگی تنها از رهگذار نقد سرنوشت ایدئولوژیک جنبش چپ ایران در صفوف ما سر راست تواند کرد. همانگونه که در صفوف روشنفکران مسلمان و روشنفکران سوسیالیست دولتمردان اصلاح طلب جمهوری اسلامی، با نقد ایدئولوژیک کردن دین، سر بر افراشته است. هر دیدگاه ایدئولوژیک - حال می‌خواهد یک دیدگاه دینی باشد یا یک دیدگاه لائیک - به هر نسبتی که ایدئولوژیک شده است، حقیقت را در انحصار خود می‌شناسد و هر دیدگاهی به هر نسبتی حقیقت را در انحصار خود بشناسد به همان نسبت نیز در تحقق دموکراسی ناپیگیر و سترون خواهد بود و خواسته ناخواسته در

اصلاح طلبی در کشور از دست ما بر می‌آید تلاش واقعی برای عملی ساختن حضور قانونی و علمی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در داخل کشور است. موضوع حضور قانونی و علمی سازمان در کشور، امروز دیگر یک سمتگیری نیست، یک سیاست در دستور روز است.

نکته با اهمیت اینست که ما نباید شبهه‌ای بوجود آوریم گویا تلاش ما در راه حضور قانونی و علمی در کشور با چیزی ملازمه دارد که مثلاً می‌توان بداند دور شدن از موقعیت اپوزیسیون - که البته ما می‌خواهیم یک اپوزیسیون قانونی باشیم - یا فاصله گرفتن از شان و منزلت دگراندیشی ما نام نهاد. چنین شبهاتی نه تنها کمکی به ژرفش اصلاحات در کشور نمی‌کنند بلکه روی آن ترمز می‌گذارند.

طراحی سیاست در این باره دو وجه دارد. یک وجه متوجه بازگشت همه ایرانیان مهاجر، قطع نظر از گرایش سیاسی یا موقعیت اجتماعی‌شان است. این وجه بطور روشن و بدون هیچگونه ابهامی باید در راستای تحقق شعار «ایران از آن همه ایرانیان» طراحی شود. ما از اظهارات اصلاح طلبان دایر بر بازگشت ایرانیان به کشور - هر چند منظور آنها بیشتر سرمایه‌ها و مغزها به ایران می‌باشد - استقبال می‌کنیم و می‌کشیم پدیدار بازگشت را در خدمت گسترش حقوق و آزادیهای فردی و اجتماعی و تأمین و تضمین امنیت فردی و اجتماعی در کشور در آوریم. و اما وجه خاص مسأله، متوجه مهاجرین سیاسی و احزاب و سازمانهای اپوزیسیون در مهاجرت است. آشکار است هر شخصیت و هر حزب و سازمان و گروه سیاسی در مهاجرت، موافق سمتگیری اندیشگی و سیاسی و بنا به موقعیت خاص خود یزادی که داراست، متناسب با وضعیت و موقعیت خاص خود، تصمیم می‌گیرد و ما نیز حق داریم آنطور که فکر می‌کنیم و آنطور که موقعیت ما اقتضا می‌کند، تصمیمی را که صحیح می‌دانیم اتخاذ کنیم و البته خیلی خوب است با شخصیت‌ها و جریان‌هایی که با سیاست ما مخالفند وارد یک گفت‌وگو بشویم.

من اینطور می‌فهمم، تصمیمی که به موقعیت ما، برای سازمان صحیح و در خدمت گشایش یک فضای دموکراتیک در کشور است، ممکن است برای سازمان دیگری، بنا به موقعیت دیگری که دارد، سیاست درستی نباشد. در هر حال تا آنجا که به ما مربوط می‌شود، اهتمام برای حضور علمی و قانونی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، خدمت عینی به ژرفش اصلاح طلبی در راستای استقرار دموکراسی در کشور می‌باشد. پیشتره چنین سیاستی الزاماتی دارد. نخستین التزام، شناساندن خودمان بعنوان یک «مخالف قانونی» است. شناساندن این واقعیت است که ما یک نیروی برانداز نیستیم بلکه با التزام به قانون اساسی، خواهان پیشبرد یک مبارزه قانونی برای ژرفش اصلاحات و تحقق دگرگونی‌های بنیادینی هستیم که جنبش حقوق مدنی مردم ایران آن را طلب می‌کند.

ما نباید فراموش کنیم، بر عکس باید یادآوری کنیم در حالی که نیرویی در آمیخته با انقلاب بودیم، ملتزم به قانون اساسی بودیم و در این التزام خود پایبند باقی مانده بودیم و اندیشه و کار تحقق اهداف استقلال طلبانه و عدالت‌جویانه و آزادخواهانه انقلاب مردم حضور و فعالیت قانونی و علمی داشتیم، بنا حق سرکوب و اعدام و زندان و مجبور به ترک وطن شدیم. اشتباه درک نشود، ما با کینه‌جویی و کین خواهی مخالف و بیگانانیم. ما نخستین ادامه در صفحه ۱۱

هم از اینروست که می‌گوئیم هیچ فرد و هیچ گروهی را نمی‌توان صاحب حق ویژه شناخت و بر دیگر قشرهای مردم برتری داد و یا شهروندی را بنا به ملاحظاتی که برشمرده از این حق محروم کرد که بتواند انتخاب کند و انتخاب شود. من همچنین فکر می‌کنم در این نبرد «که بر که» که در جمهوری اسلامی ایران جریان دارد، سازمان باید «اتحلال باندهای خشونت‌گرا و خارج کردن اهرم‌های قدرت از دست محافظه کاران را در دستور قرار دهد».

این تاکید درست است اما واقعی مقصود نیست. می‌بایست آن تجربه‌ای را که به بهای گران بدست آوردیم، امروز بکار بندیم. منظور تجربه‌ی بی‌اعتنایی به اهمیت خود ساختار حکومت در استقرار دموکراسی در کشور است. پیروزی اصلاح طلبان در انتخابات ۲۹ بهمن بدون تردید گام بلند با اهمیتی در بیرون آوردن جامعه از بحران اختناق و استبداد دینی است، اما ما می‌دانیم - تجربه انقلاب ۵۷ و تجربه فروپاشی بلوک شرق به ما آموخته است - ساختارهای حکومت، مستقل از ترکیب و بافت اجتماعی و سرشت اصلاح طلبانه یا محافظه کارانه حکومت‌گران، برای استقرار دموکراسی واجد اهمیت تعیین‌کننده‌ایست.

به این ترتیب می‌بایست دموکراتیزه کردن ساختار حکومت نیز، جزء مطالبات طرح اصلاح طلبانه‌ی «چپ» باشد. ما خواستار تغییرات دموکراتیک در ساختار حکومت، موافق اصل حاکمیت مردم و اصل برابری همه شهروندان در برابر قانون هستیم و راست اینست که این، عین مطالبه مردم نیز هست.

مسأله پنهان نمی‌کنیم که چپ لائیک با آرمانخواهی سوسیالیسم دموکراتیک هستیم و بر همین اساس است که بی‌توزیر و ری‌می‌گوئیم مخالف هر گونه دخالت حکومت در امور دینی هستیم و از استقلال نهاد دین از نهاد حکومت - که خواست مراجع و بخش بزرگی از دولتمردان اصلاح طلب جمهوری اسلامی است - حمایت می‌کنیم. در عین حال از آنجا که عمیقاً خود را پایبند به آزادی معتقدات، از جمله معتقدات دینی می‌شناسیم و به باور و معتقدات دینی مردم خود - که پدران و مادران و برادران و خواهران ما هستند - احترام می‌گذاریم و بی‌حرمتی به معتقدات آنان را بی‌حرمتی به خودمان بحساب می‌آوریم، بلکه حقیقتاً چون اینگونه می‌اندیشیم و اینگونه هستیم نظر دیگری هم داریم که اتفاقاً متوجه پاسداری از شان و حرمت و تقدس معتقدات دینی مردم خودمان است. نظر ما اینست: ضرورت پاسداری از امر قدسی دین ایجاب می‌کند، حیطه حکومت نیز از دخالت دین محصور و مصون نگه داشته شود، زیرا هر اندازه که دین دخالت و موقعیت خود را در حکومت تحکیم می‌بخشد، همان نسبت شان و منزلت و قداست خود را بعنوان دین از دست می‌دهد و بیشتر از دست خواهد داد. تجربه ۲۰ سال حکومت دینی در ایران این را به رای‌الین اثبات کرده است.

## ضرورت التزام به قانون اساسی و فعالیت قانونی

خدمت عینی که در حال حاضر در راه ژرفش

آید. من همیشه از شفافیت دفاع کرده‌ام و بر این نظر بوده‌ام که بهتر است اختلاف‌ها و تفاوت‌ها در آرا و نظرات و گرایش‌ها، مرزهای روشنی داشته باشد. در نقطه مقابل، روشی سلطه داشته است که هنرش گرد کردن عقاید و پرددپوشی اختلاف‌ها و تفاوت‌ها بوده است. این شیوه آسیب‌های اساسی به ما وارد آورده است که مهمترین آن عدم ثبات شخصیت سیاسی و به تأخیر انداختن شکل‌گیری سیمای نوین برای سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) بوده است. این شیوه ما را از یک موج به موج دیگری کشانده و همواره در تلاطم امواج، سرگشته و بی‌دفاع گذاشته است.

اکنون در نخستین تلاش‌ها برای طراحی یک استراتژی سیاسی اصلاح طلبانه، هم و غم ما باید متوجه این باشیم که چه چهره‌ی مستقل و با شخصیتی از اصلاح طلبی خود ارائه دهیم. امروز باید درک کنیم که مسأله یک بازگشت ساده به تجربه‌ی اول ماه مه ۱۳۵۹ نیست که طی آن التزام خود به قانون اساسی جمهوری اسلامی و اهتمام در راه تحقق اهداف سازمان در کادر یک مبارزه قانونی را اعلام داشته بودیم. مسأله امروز طراحی چنان استراتژی سیاسی اصلاح طلبانه‌ایست که ما را از این دورماندگی تباهی اور از مردم و میهنمان برهاند و به ما سعادت کند تا موافق روح و ضریبانگ جنبش حقوق مدنی مردم ایران، سهم و نقش مردمی و مدنی خود را در ژرفش اصلاح طلبی در کشور ادا کرده و بمنصه ظهور برسانیم. مسأله امروز، ترسیم راستاهای لازم برای مشارکت در گفت‌وگو اصلاحات در کشور است و باز هم تاکید می‌کنم توان مشارکت به درجه‌ی تجهیز ما به فرهنگ اصلاح و قانون‌گرایی و علینیت وابسته است.

## طراحی سیاست نه بر پایه برانگیختگی‌ها بلکه بر پایه تعقل

در اینجا بخش بزرگی از بحث و جدل‌ها، بر محور چند و چون بیان سمتگیری سیاسی و صورت‌بندی شعارها جریان دارد. بنظر من انقلابیگری که شفته شعارهای تند و تیز است و مصلحت‌اندیشی که همواره در جستجوی قالب‌های گرد برای کند کردن تیزی و برای سیاست است، به یکسان زیانمندند زیرا نشان می‌دهند که سیاست را با میزان نقش برانگیختگی آن داوری می‌کنند، در حالیکه یکی از بنیان‌های تفکر نوین سیاسی طراحی سیاست نه بر پایه برانگیختگی‌ها، بلکه بر بنیاد تعقل است.

بر کسی پوشیده نمانده است که از پلنوم ۶۳ با شعار و مثنی براندازی بطور پیگیر مخالفت داشته‌ام. نظرم این بوده است که سمت اصلی مبارزه ما باید متوجه ساختار سیاسی کشور، متوجه استبداد مذهبی حاکم بر کشور باشد، من می‌گفتم سمت‌گیری درست، مبارزه برای پایان دادن به رژیم ولایت فقیه در مبین ماست و راهکار آن نیز در هم شکستن سلطه ارتجاع در حکومت است.

امروز نمی‌توانم ناگفته بگذرم که چنین صورت‌بندی برخاسته از استراتژی سیاسی بود که یک دیدگاه ایدئولوژیک راهبر و راهشما آن بود. دیدگاه ایدئولوژیک که دموکراسی و جامعه مدنی را مفاهیم و پدیدارهایی غیر اصیل و بی اعتبار معرفی می‌کرد. دل‌بستگی به شعارهایی نظیر «طرد»، «درهم شکستن»، «پایان دادن»، انعکاس از همین واقعیت و بساز تاب‌های رنگ‌پریده‌ای از پدیدار ایدئولوژیک‌کردن سیاست است، چنین شعارهایی زمزمه‌های شرمگینانه‌ی «مرگ بر...» هستند که راه را بر هر گونه گفت‌وگو اصلاح مسدود می‌کنند.

## همه چیز در خدمت تأمین حق حاکمیت مردم

من هم موافقم که اعلام شود: «سازمان به قانونیت و فعالیت قانونی پایبند است و می‌کوشد تا حکومت قانون مستقر شود. این کوشش با مبارزه برای دموکراتیزه کردن قوانین کشور به شمول قانون اساسی، با هدف برابری همه شهروندان در برابر قانون همراه است.» ما «حکومت قانون» را بمعنای تأمین حق انتخاب مردم در گزینش نظام سیاسی کشور، بمعنای تأمین حق حاکمیت مردم می‌فهمیم و درک ما از «برابری همه شهروندان در برابر قانون» نیز عبارت از اینست که در تعقیب حق و حقوق فرد، به مثابه یک شهروند نباید موقعیت اجتماعی، اصل و نسب، دین و مذهب، نژاد و خاک و خون، زبان، رنگ و عقیده را داخل کرد.

## بازنگری فرهنگ سیاسی، یک ضرورت است

در مقدمه مقاله‌ای به نام «بازنگری فرهنگ سیاسی ما یک ضرورت است» که در نشریه الکترونیکی «ایران امروز» درج شده است، نویسنده مقاله، رفیق جمشید طاهری پور نوشته است: «۲۳ سپتامبر، سخنرانی‌ام را در تالار «کنگره خلق‌ها» (کنگره فرهنگ‌ها) در شهر برلین ایراد کردم و چند روز بعد... شایق شدم آن را برای نشر در اختیار «نشریه کار» و «کیهان لندن» بگذارم و گذاشتم. «نشریه کار» از درج و نشر آن امتناع ورزید و «کیهان لندن» نیز، بی آنکه سطری از متن سخنرانی را منتشر کند، هجویه‌ای در باره سخنرانی من نشر داد که اندیشه‌هایم را فاقد اصالت و بی اعتبار اعلام می‌داشت. این نحوه برخوردها برایم نامنتظر نبودند زیرا می‌دانستم «چپ» و «راست» در خارج کشور، سخت دل‌بسته فرهنگ سیاسی سنتی باقی مانده‌اند و از هر نقدی که راهگشای تجهیز به فرهنگ نوین سیاسی باشد رویگردان و هراسانند.»

در این زمینه تذکر و توضیحی ضروری است: ۱ - بر کمتر دل‌بسته فرهنگ نوین سیاسی پوشیده است که از بنیان‌های تجهیز به فرهنگ نوین سیاسی و از ضروریات فاصله گرفتن از «فرهنگ سیاسی سنتی»، گریز از اتهام‌زنی، اتخاذ زبان و فرهنگ گفت‌وگو حداقل منصفانه و کلام اول و آخر ندانستن یافته‌های ذهنی خود است.

متهم کردن نشریه کار به دل‌بسته بودن به فرهنگ سیاسی سنتی و رویگردان و هراسان بودن «از هر نقدی که راهگشای تجهیز به فرهنگ نوین سیاسی» است، بیش از آنکه پای‌گذاری خشن بر واقعیات و نفی غیر منصفانه نقش نشریه کار در خارج از کشور در این زمینه باشد، خود مبین فرهنگی است که نیاز جدی به بازبینی دارد.

۲ - عدم درج مطلب مزبور توسط کار صحت ندارد. از کار خواسته شد که متن آن سخنرانی توسط کار منتشر شود. سردبیر وقت کار ابراز داشت که روال معمول کار انتخاب و چاپ یک سخنرانی از میان سخنرانی‌های متعددی که در خارج از کشور انجام می‌گیرد نیست، مگر اینکه خود نویسنده آن را جهت چاپ در اختیار نشریه قرار دهد. مطلب مزبور جهت چاپ برای نشریه کار ارسال نشد.

نشریه کار

## خط‌مشی‌های اساسی چپ نو در توسعه

دکتر فریدرز رئیس‌دانا

برگرفته از نشریه فرهنگ توسعه شماره ۳۱

قسمت اول

دهه‌های شصت و هفتاد وقتی که موج توسعه‌خواهی ملت‌های بیدار شونده پی‌درپی پس‌بالا برآمد و نهضت‌های آزادی‌بخش اوج گرفتند، همان دوره‌ای بود که خط‌مشی سیاست جهانی اتحاد شوروی با رهبری خروش‌چف را از سیاست استالینی تا حد قابل توجهی دور می‌گرداند. در آن زمان شوروی ارتباط حراستی و فرمانروایانه با کشورهای کمونیستی و ارتباط فرمانروا و محوری با دول امپریالیستی و نمایندگان آن‌ها را به سیاست جدید ترکیبی تبدیل کرد؛ سیاست فرمانروایی در جهان کمونیستی به اضافه حمایت ضمنی یا قوی از کشورهای جهان موجود اما بجز آن در همان دوره جنبش‌های فکری و سیاسی روشنفکری کارگری چپ جهان پیشرفته نیز می‌خواست که از پوسته‌های دوره استالینی بیرون آید و به مسائل جهانی با دیدگاهی ژرف‌تر و رها تر نگاه کند. در همان زمان بود که کوشش‌های نظری و سازمانی زیادی برای تطبیق دیدگاه‌های موجود مارکسیستی (اعم از لنینی و استالینی و مانوی و یا جز آن‌ها) با فرآیندهای توسعه اقتصادی و سیاسی و نهضت‌های رها بیخ‌ش به عمل آمد. نادرست نخواهد بود اگر بگوئیم بخش قابل توجهی از ذخایر نومارکسیسم در جریان تبیین و شناخت واقعیت‌های جهان سوم از سوی نظریه‌پردازان چپ و دمکرات گرد آمد.

پیش از آغاز بحث اصلی، آشنایی مقدماتی با مبانی اندیشه چپ جدید و نومارکسیستی ضروری است. اگر آغازین سال‌های دهه‌های شصت و هفتاد دهه‌های پنج‌دهه دوره مناسبی بدانیم و سعی نکنیم بحث را با بازگشتن به سال‌های پسین کشنده کنیم، می‌توانیم بگوئیم در این دوره که دوره سراسری بحران‌های جهانی سرمایه‌داری و تحول سیاسی در استالینیزم بود، نومارکسیسم به مثابه نظریه و محزن علمی و تجربی مدون ظاهر شد و نیروهای چپ و دمکرات به طور جدی و با بحث‌های جمعی و رویکردهای همگانی و گسترده شروع کردند به یافتن چارچوبی آرمان‌شناسانه و آرایه تحلیلی برای نقد رادیکال نظریه‌ها و تجربه‌های توسعه اجتماعی و اقتصادی و تحولات و فرآیندهای سیاسی. این دیدگاه و رویکرد البته الهام‌های اساسی خود را از مارکس و لنین می‌گرفت، به تفکر ویژه مائوتسه تونگ، چوئن‌لای، لیو شائوچی، لین پیاو و حتی خروش‌چف توجه ویژه نشان می‌داد و تحت تاثیر مارکسیست‌های قدیمی‌تری که تا آن زمان در نیخله تبلیغاتی استالینی ممنوع اعلام شده بودند، مانند روزا لوکزامبورگ، قرار می‌گرفت (توجه ویژه به اندیشمندان و سیاست‌مدانی چون کائوتسکی و برنشتاین بعدها از جناح ملایم در چپ جدید پدیدار شد). تلاش انسان متوجه بررسی مسأله‌ای بود که خود مارکس تنها به اختصار به آن پرداخته بود؛ فرآیند تحولات اقتصادی در کشورهای آسیایی و آفریقایی و آمریکای لاتین. با توجه به جهانی سوم آن زمان و جهان کم توسعه به زبان امروز، نومارکسیسم علاقمند به این است که بدانند بر سر تولید ملی و توزیع آن چه می‌آید و چرا. در آن سال‌های اولیه، جستجو برای کشف ماهیت ضروری شیوه‌های تولید که در کشورهای پیرامونی وجود دارد، مورد توجه اندکی قرار داشت. در عوض تاکید بر روابط اقتصادی و سیاسی بین مرکز و پیرامون در اقتصاد جهانی و تاثیر این روابط در پیرامون بود. نومارکسیست‌ها در بحث‌های خود از مفاهیم و واژگان مارکسیستی استفاده کردند اما در جریان بحث و نظریات متفاوت که در برابر یکدیگر می‌گذاشتند، گاه به یکدیگر نشان می‌دادند که از مفاهیم اصلی خود مارکس دور شده‌اند از آن جا که جمع‌بندی و سمت و سوی کلی نظریات آنان در راستای مفاهیم دیالکتیکی و طبقاتی مارکس و جستجوهای رادیکال قرار داشت. به نظر نمی‌رسد که ایشان از این که راه تنوع آرا و آزادی بحث و اندیشه را برگزیدند در مجموع پشیمان باشند.

\*\*\*

وجه مشخص چپ جدید در استقلال بینش و عمل آن است و در این که ناهمبندی شده سستی بر مواضع مشخص و از پیش تعریف شده چندانی ندارد. چپ جدید وابستگی ندارد، به همین سبب آن را «چپ مستقل» نیز می‌نامند. واژه چپ مستقل بیشتر در مباحثه‌ها و مبارزه‌های سیاسی داخلی در برابر احزاب سنتی چپ مورد استفاده طرفداران این مشی قرار می‌گیرد، اما اصطلاح چپ جدید بیشتر در فلسفه سیاسی مورد استفاده واقع می‌شود. چپ جدید بر پایه نومارکسیسم، و به بیان برخی از نویسندگان، دیدگاه سیک «مارکس جدید» (مورس کرانتون، چپ جدید لندن ۱۹۷۰ به زبان انگلیسی) قرار دارد تا آن جا که به نگرش

مارکس مربوط می‌شود اعضا و رهبران جنبش جدید، از آن مارکس که اقتصاددان بود و نیز مارکس آخر عمر که نویسنده کتاب کاپیتال بود، بیشترین تبعیت را نمی‌کنند، بلکه بیشتر پیرو یک مارکس جامعه‌شناس و همان نویسنده «دست‌نوشته‌های اولیه فلسفی» هستند. مارکس آنان، همانند خود آنان «هگلین» است و در شکل‌های دیگر، یک متافیزیکست است نه یک «ترمینیست اثباتی» و یا علم‌گرا. «مارکس آنان فیلسوف از خودبیگانگی است» (مورس کرانتون، همان‌جا، صفحه ۷). به این ترتیب تعجبی نیست وقتی می‌بینیم در فهرست اسامی چپ جدید جایگاه‌دار در تاریخ بررسی‌های سیاسی، هم‌اکنون چون هربرت مارکوز و ژان پل سارتر و هم کسانی چون ارنستو چه گوارا، هم سازمان‌هایی چون «قدرت سیاه» (جنبش سیاهان در آمریکا و اروپا) و هم روشنفکران عمل‌گرای چون فرانتس فانون جای می‌گیرند. به هر حال گرچه وجه مشترک آنان اتکاهای مثبت و الهام‌گیری نظری و عملی جدی از راستاهای فکری مارکس (به ویژه مارکس جوان) است، اما در زمینه اتکا به بررسی اقتصادی - مارکس (به شیوه کاپیتال و نقد برنامه گوتا) آن‌ها در طیفی از دلبستگی و اعتقاد قرار دارند و به هر حال همگی به گونه‌ای نومارکسیست هستند که از منظر تحلیلی کارل مارکس برای تبیین جهان سلطه و سرمایه‌داری امروز به اندازه‌های متفاوت وام می‌گیرند. پرواضح است که فراموش کردن پایه‌های نظری و جنبه‌های اساسی دیدگاه مارکس در بررسی‌های اقتصادی مانند - ارزش کار، نیروی طبقاتی، تضاد کار و سرمایه، انباشت سرمایه، جهانی شدن سرمایه‌داری، مبارزه طبقه کارگر (و طبقات تحت ستم) - قیاس دیکتاتوری بورژوازی و پرولتاریایی تا آن جا تحلیلی و تبیین جهان را به وادی پراگماتیسم و یا لیبرالیسم می‌کشاند که دیگر تحلیلگر را نیز از راه نومارکسیسم خارج می‌کند. آندره گز، پیرو ژان پل سارتر، تقریباً دیگر به هیچ روی نشانی از جنبه‌های نومارکسیستی ندارد و به این ترتیب در نیخله چپ جدید نیز جای نمی‌گیرد. هم چنین است، هابرمس، پیرو اولیه مکتب فرانکفورت؛ در حالی که بی‌تردید می‌توان آندره گوندر فرانک را متعلق به چپ دانست.

در حیطه اقتصاد سیاسی و مسائل اقتصاد توسعه البته اصطلاح چپ جدید مفهومی عام‌تر و کلی‌تر دارد ولی اصطلاح نومارکسیسم چنان که گفتیم و خواهیم گفت مبتنی است بر باورهای در زمینه سيطرة‌های امپریالیستی، مبارزات طبقاتی در سطح ملی و جهانی، نقش و ارزش جدیدتر طبقه کارگر - که جداساز از دیدگاه متفاوت و یا دیدگاه سنتی اتحاد شوروی سابق از دیکتاتوری پرولتاریا - و باورهایی از همین دست، پیوستگی چپ جدید با دستوربندی دوره مارکسیسم، تا حدی می‌تواند برای پژوهش‌خواهی روشنفکری در برابر مارکسیست - لنینیست‌های راست‌آئینی (ارتدکسی) باشد که هیچ فرد تحصیلکرده‌ای نمی‌توانست به سادگی از آن چشم‌پوشد؛ تحلیل‌های اقتصادی مستتر در کاپیتال در تجربه نادرست درآمده‌اند. به هر حال در دیدگاه نومارکسیسم (در اقتصاد، در علوم سیاسی و جز آن) این مقدار کاستن از اعتبار مارکس به وسیله جنبش چپ جدید، وجود ندارد. اما به رغم این اعتبار کاهی اقتصادی، چپ جدید برای مارکس ارزش‌های تازه‌تری در نقش فیلسوف قائل می‌شوند، یعنی در نقشی که کمتر کسی به سادگی به آن دست می‌یابد. چنین است زیرا «اگر مارکس جدید یک هگلین عوامانه است پس می‌باید از طریق منطبق دیالکتیکی عوامانه نیز مورد پشتیبانی قرارگیرد (منطقی که می‌گوید) هر تعارضی می‌تواند یک پیوستگی عقلایی را به دست دهد» (مورس کرانتون، همان جا صفحه ۸).

مارکس جدید، گاه، چیزی نیست جز همان مارکس قدیمی که این بار بر روی سرش نگه داشته شده باشد. به عنوان مثال خود مارکس انتظار داشت طبقه کارگر جامع صنعتی به طرز فرآیندهای فقیر شونده؛ وی هم چنین انتظار داشت که آنان نقش طبقه انقلابی جهان، که نظام

سرمایه‌داری را سرنگون می‌کند و سوسیالیزم را جایگزین آن می‌سازد برعهده بگیرند. اما چپ جدید چنین امیدی را در سر نمی‌پرورد. چپ جدید از هر نوع حرکت انقلابی طبقه کارگر در غرب ناامید شده است. هربرت مارکوز با تلخی از آنان یاد می‌کند (مورس کرانتون، هربرت مارکوز، همان‌جا). شماری از اصحاب چپ جدید، طبقه کارگر کشورهای صنعتی را بورژوا می‌خوانند به هر حال اگر در نظر داشته باشیم که در آثار مارکس و انگلس، به ویژه انگلس، در باره امکان مشارکت طبقه کارگر جهان صنعتی در غارت و بهره‌کشی به وسیله سرمایه‌داران به طور جدی صحبت به میان آمده است، درمی‌یابیم که چپ جدید وقتی چهار زبانه‌داری‌های لیبرالی می‌شود، نمی‌تواند جایگاه طبقات را در نظام جهانی و راه‌حل‌ها و پیش‌های نظری واقعی‌تر را برای شناخت واقعیت کارکرد و نقش طبقه کارگر جهان صنعتی در غارت و بهره‌کشی به وسیله سرمایه‌داران به طور جدی صحبت به میان نمی‌تواند جدی از راستاهای فکری مارکس (به ویژه مارکس جوان) است، اما در زمینه اتکا به بررسی اقتصادی - مارکس (به شیوه کاپیتال و نقد برنامه گوتا) آن‌ها در طیفی از دلبستگی و اعتقاد قرار دارند و به هر حال همگی به گونه‌ای نومارکسیست هستند که از منظر تحلیلی کارل مارکس برای تبیین جهان سلطه و سرمایه‌داری امروز به اندازه‌های متفاوت وام می‌گیرند. پرواضح است که فراموش کردن پایه‌های نظری و جنبه‌های اساسی دیدگاه مارکس در بررسی‌های اقتصادی مانند - ارزش کار، نیروی طبقاتی، تضاد کار و سرمایه، انباشت سرمایه، جهانی شدن سرمایه‌داری، مبارزه طبقه کارگر (و طبقات تحت ستم) - قیاس دیکتاتوری بورژوازی و پرولتاریایی تا آن جا تحلیلی و تبیین جهان را به وادی پراگماتیسم و یا لیبرالیسم می‌کشاند که دیگر تحلیلگر را نیز از راه نومارکسیسم خارج می‌کند. آندره گز، پیرو ژان پل سارتر، تقریباً دیگر به هیچ روی نشانی از جنبه‌های نومارکسیستی ندارد و به این ترتیب در نیخله چپ جدید نیز جای نمی‌گیرد. هم چنین است، هابرمس، پیرو اولیه مکتب فرانکفورت؛ در حالی که بی‌تردید می‌توان آندره گوندر فرانک را متعلق به چپ دانست.

چپ جدید در گذشته، دچار نارسایی بینشی و زیاده‌روی دیگری نیز در زمینه توان انقلابی نادرها و ستمدیدگان جهان کم توسعه با تقویت مواضع مارکسیستی و نومارکسیستی چپ جدید این نارسایی نیز در دهه‌های اخیر، به ویژه در دهه هشتاد و نود، که دور تهاجم راست افراطی، یا ابزارهایی همانند برنامه‌هایی همانند برنامه‌های اقتصادی بانک جهانی و سرمایه‌گذاران بین‌المللی بنود، تاحد زیادی کاهش یافته است. تجربه‌های جهان سوم و جهان کم توسعه این اصلاح بینشی را برای جنبش پویا و مترقی چپ جدید (و نومارکسیسم) به ارمان آوردند. داستان به این شکل است که چپ جدید، پرولتاریایی جدیدی را یافت که در واقع عملاً نخستین بار تا حد زیادی به وسیله مائوتسه تونگ و تا حدی نیز به وسیله فرانتس فانون معرفی شد. این پرولتاریا جدید به زبان عنوان کتاب معروف فانون به فرانسه (damnes de la terre = نفرین‌شدگان زمین) عبارت بودند از دهقانان فقیرشده و کارگران روستایی جهان سوم، ساکنان سپاه‌یوگت گتوهای آمریکا و (آن طور که شماری از نویسندگان باور داشتند) انواع انسان‌های از خود بیگانه طرده شده از بورژوازی غربی. انقلاب‌ها در مستعمرات به مثابه نشانه‌ای از زندگی در میان این پرولتاریایی جدید تلقی می‌شد، اگرچه، بخش عمده‌ای از ترک‌کنندگان در انقلاب‌ها بسیار با نفرین‌شدگان زمین فاصله داشتند و خود فرزندان طبقه متوسط به شمار می‌آمدند که نمونه‌های آن کاسترو، چه گوارا، ژرژ دیره و فرانتس فانون بودند. به هر حال اگر پرولتاریایی جدید یک افسانه به شمار می‌آمد، افسانه بسیار مهمی بود برای کسانی که باور داشتند که با پشت‌کردن به طبقه کارگر جامع صنعتی (و نه لزوماً همه جنبش‌ها و حرکت‌های سیاسی کارگری) آنان مارکسیست‌هایی بسیار خوب - و به قول برخی مفسران خوبتر از خود مارکس بودند.

جنبه دیگر از ماهیت سیاسی چپ جدید به امر خشونت مربوط می‌شود. مارکس خود بر این باور بود که خشونت انقلابی می‌باید امری گریزناپذیر باشد، اما در عین حال از آن متاسف بود و هیچ احساس همدردی با شورشگران و آناارشیست‌هایی که دورنمای آشوب را می‌بلعیدند نداشت. در این مورد گفتن این که چپ جدید خشونت را به هر حال گرامی می‌دارد نادرستی بیش با غرض‌ورزی است. چپ جدید در واقع خشونت پنهان و آشکار و به هر حال نیرنگ‌آمیز سرمایه‌داری و حکومت‌های دیکتاتوری وابسته به امپریالیسم میلیتاریست‌ها و نظایر آن‌ها را به دعوی می‌خواند، نه این که خود پیشتان اتخاذ رویه‌های خشونت‌آمیز با ترور باشد. نمونه آن سال‌ها حکومت فیدل کاسترو در کوبا، جنبش‌های کنگو و آنگولا و رفتار سیاسی

اقتصاد توسعه ۱۹۸۹).  
۱ - کم‌توسعه‌ی اقتصادی عبرت از فرایندی است که جنبه چیره آن همانا جریان دایمی مازاد اقتصادی ایجاد شده در پیرامون به سمت اقتصادهای پیشرفته سرمایه‌داری است. مازاد را می‌توان به صورت تفاوت بین توان تولید واقعی و توان تولید بالقوه و یا به صورت تفاوت بین مصرف واقعی و مصرف ضروری تعریف کرد.

۲ - در نتیجه فرایند یادشده بالا وجه مشخص کشورهای کم‌توسعه‌ی اقتصادی، عبارت است از سطح درآمد سرانه متوسط پایین و نرخ رشد انباشت پایین.

۳ - توسعه‌ی اقتصادی به طور دلالتی عبارت است از بازسرمایه‌گذاری مازادها و در نتیجه افزایش تولید ملی به گونه‌ای که این آخری با برابری بیشتر و لازم توزیع شود.

۴ - پیگیری توسعه اقتصادی در هر کشور مشخص از راه سرمایه‌داری، با وضعیت آن کشور در اقتصاد بین‌المللی مشخص می‌شود.

۵ - دو موقله اساسی در تحلیل نو مارکسیستی عبارتند از - یکم: قبول چشم‌انداز تاریخی، دوم: تمرکز بر توزیع طبقاتی و کنترل مازاد در کشورهای کم‌توسعه.

۶ - کشورهای صنعتی پیشرفته امروزی در گذشته کشورهای پیرامونی را به وادی نظام رابطه مبادله نابرابر کشانیدند که نتیجه آن انتقال مازاد اقتصادی از پیرامون به مرکز بود.

۷ - روابط مبادله نابرابر که در آغاز اساساً بر پایه زور و تجاوز قرار داشت، تا به امروز از راه‌های جدید سلطه سیاسی و نظامی و نیزنگ ادامه یافته است و همین روابط است که عمدتاً رشد و توسعه سرمایه‌داری را در این کشورها متوقف می‌سازد.

۸ - مبادله‌های بین‌المللی پیرامون با مرکز، تولید پیشه‌ورانه سرمایه‌داری را در پیرامون نابود کرده و به شاد انگیزه‌های بومی برای تولید صنعتی سرمایه‌دارانه را از بین برده است. ۹ - رقابت از سوی کالاهای صنعتی صادر شده از مرکز به از میان بردن انگیزه‌های توسعه صنعتی در پیرامون ادامه می‌دهد.

۱۰ - توسعه‌های صنعتی که تاکنون به وقوع پیوسته است: عمدتاً مشتمل بر شمار محدودی از صنایع انحصاری هستند که در مالکیت سرمایه‌داران بومی یا خارجی قرار دارند (و سودها را به خارج صادر می‌کنند).

۱۱ - طبقات مسلط در کشورهای پیرامونی (زمین‌داران و مثلاً در ایران، زمین‌داران و زمین‌بازان و بساز و بفروش‌های بزرگ شهرهای بزرگ، سرمایه‌داری تجاری و باز در ایران، احتکارگران و واردکنندگان و بازاریان خاص، صاحبان سرمایه‌ی انحصاری و سرمایه‌داران خارجی که در ایران تقریباً وجود ندارند و بالاخره سرمایه‌داری بوروکراتیک و کلاریکال و اصحاب و نهادهای ایشان) در شرایطی که دارای صنایع مالی داده شده و تضمین شده‌ای هستند، انگیزه‌ای برای توسعه پایدار در روند سرمایه‌داری تولیدی خود ندارند. در میهن ما وجود سرمایه‌های عاطل و سرگردان و بورس باز مبتنی بر منابع نفتی و ارزش‌های ملی که به زیان رشد بادوام و توسعه پایدار و استقلال مکتی تمام شود از همین نوع است.

۱۲ - بدینسان اقتصادهای توسعه‌نیافته معاصر نمی‌توانند از همان مرحله‌های توسعه اقتصادی که کشورهای پیشرفته صنعتی جدید عبور کرده‌اند گذر کنند، زیرا شرایط اقتصادی بین‌المللی به گونه‌ای برگشت‌ناپذیر دگرگون شده است. مرحله توسعه سرمایه‌دارانه رقابتی ملی، در شرایطی که در پویاترین وضعیت خود قرار دارد، در کشورهای پیرامونی از طریق رقابت خارجی با بازار زندگی روبرو شده است، و می‌شود این تجربه بارها در ایران به اثبات رسیده است. تجربه کرده و تابوان و حتی ژاپن، که به عنوان نمونه‌های قابلیت گذر از مرحله صنعتی شدن با ادغام در نیروی سرمایه‌داری جهانی مطرح می‌شوند، به هر حال نمی‌توانند یک نمونه رشد سرمایه‌داری کلاسیک (اروپایی) و نه یک نمونه قابل نسخه‌برداری برای کشورهای عقب‌مانده باشند. این کشورها دارای امکانات مشخص و مکان‌های معین برای تمرکز سرمایه جهانی (به اضافه بومی) هستند که در فرآیند تقسیم کار جهانی زیر فشار سرمایه‌داری بزرگ در کشورهای مرکزی پدید آمده است.

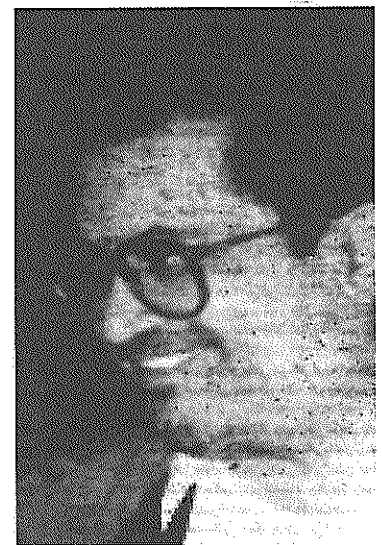
۱۳ - به این ترتیب توسعه اقتصادی جدی و بادوام و کامل تنها از طریق تغییرات سیاسی رادیکال و اجتماعی و فرهنگی و زیرساختی، (نیز می‌تواند شکل بگیرد. □ ادامه دارد

## کارنامه ۷۸

ادامه از صفحه ۵

که نشان دهند با رفتن سعید امامی روش‌ها تغییر نکرده است، منوچهر محمدی، مریم شمس و غلامرضا مهاجری نژاد سه تن از دانشجویان دستگیر شده را به به تلویزیون آوردند و از قول آنان مدعی شدند سرخ ماجرا به خارج از کشور وصل بوده است.

تابستان به روزهای پایانی خود می‌رسید. هر چند مجلس و دادگاه مطبوعات مرکز منازعات بودند، اما نگاه‌ها به سوی دیگری متوجه بود. روز بازگشایی دانشگاه نزدیک می‌شود. دانشجویان زخم‌خورده چه خواهند کرد؟ همدارهای راجع به طرح اغتشاش دو از مدت‌ها پیش به روزنامه‌ها راه یافته بود. اصلاح‌طلبان دانشجویان را از حرکات اعتراضی برحذر می‌داشتند. اما این تضمین و اطمینان خاطر برای آنان که یک ماه و نیم پیش دانشجویان را تار و مار کرده بودند نبود. هم‌زمان با آغاز سال تحصیلی نمایش



دیگری به راه افتاد تا هم دانشجویان مرعوب شوند و هم تیر دیگری بر هدف نشیند. نام این نمایش جدید «موج» بود.

پس از ۷۸ نوبت موفقیت‌های نسبی اصلاح‌طلبان بود. تلاش «موج‌سواران» برای غرق ساختن کشتی دولت ناکام ماند. عبدالله نوری در هیئت کمی قهرمان اصلاح‌طلب ظاهر شد و دادگاه ویژه روحانیت و کل سیستم استبدادی را رسوا ساخت. هاشمی رفسنجانی تنها امید محافظه‌کاران برای مجلس ششم خود را در طوفانی گرفتار ساخت که تنها نتیجه آن ضمیمه شدن نام او به پرونده «عالیجنابان خاکستری» بود.

کیفرخواست دو بیست‌صفحه‌ای عبدالله نوری که در بیستم مهر ماه انتشار یافت، بسیار کسان به او مراجعه کردند و از او خواستند که با نگاه داشتن حدود، بر بخت خود پشت نزنند. یکی از این کسان همان‌گونه که خود بعدها اعتراف کرد هاشمی رفسنجانی بود که میدانی خالی برای خودنمایی می‌جست. عبدالله نوری راه دیگری برگزید. او دفاعیاتی که برای جنبش اصلاح‌طلبی در ایران ماندگار شد را با این جملات فراموش‌نشده آغاز کرد: «وای بر این نظام، وای بر این ولایت!» پاسخی که عبدالله نوری به مدعیان خویش داد سنگین‌تر از کیفرخواستی بود که آنان برای او تهیه دیده بودند. با این دفاعیات او یک شبه ره صد ساله پیمود و به قهرمان محبوب جوانان تبدیل گردید. دفاعیاتش پلانتفرم سیاسی اصلاح‌طلبانی شد که قصد داشتند راه او را دنبال کنند. دادگاه ویژه روحانیت در جنگ علیه عبدالله نوری مغلوب شد و تتمه مشروعیت خود را هم از دست داد. حتی دفاع صریح «رهبر» جمهوری اسلامی از مشروعیت این دادگاه کمکی به آن نکرد. عبدالله نوری از زندان به «رهبر» پاسخ داد: دادگاه ویژه روحانیت غیرقانونی است و اراده هیچ مقامی نمی‌تواند آن را قانونی سازد. با این محاکمه برچیدن این دادگاه به یکی از اولویت‌های اصلی اصلاح‌طلبان در مجلس ششم تبدیل شد. روز ۶ آذر عبدالله نوری را روانه زندان اوین کردند.

در همان روز مردی که در تاریکی حرکت می‌کرد، چراغ‌ها را روشن کرد. حریف قدر در گوشه زندان بود. رویای شیرین ریاست مجلس

اما برای هاشمی رفسنجانی ده روز هم ادامه نیافت.

دانشجویان در یگانه فرصتی که بعد از حوادث تیرماه یافته بودند، ضربه کاری را بر کاندیدای شماره یک محافظه‌کاران وارد ساختند. تظاهرات دانشجویی ۱۶ آذر که به دعوت دفتر تحکیم وحدت در دانشگاه تهران برگزار شد، دو محور اساسی داشت: اعتراض به «انحراف» در مسیر پرونده قتل‌های زنجیره‌ای و افشای هاشمی رفسنجانی. اما این موضوع دوم بود که در چشم به هم زدنی به خط اول صحنه سیاست ایران آمد. پیش از آن اصلاح‌طلبان همدارهای لازم را به رفسنجانی داده بودند. اما شعارهای دانشجویان علیه رفسنجانی به مخالفت با او بعد توده‌ای داد و «مساله رفسنجانی» را به موضوع روز تبدیل کرد. واکنش‌های شتاب‌زده و عصبی افراد خانواده وی، بر حدت موضوع افزود و نشانه‌های شکاف در بین کارگزاران و جناح چپ اصلاح‌طلبان را، که دیگر مدت‌ها بود جبهه مشارکت اسلامی نماینده قدرتمند آن به حساب می‌آمد، آشکار کرد. شاید در زمانی که این شکاف آشکار و فراخی می‌شد، محافظه‌کارانی که به همین منظور عبدالله نوری را به زندان انداخته بودند، خود را در آستانه پیروزی می‌دیدند. آن‌ها هنوز گمان نمی‌کردند رادیکال‌ها چنان نیرو بگیرند که نیروی مشترک محافظه‌کاران و کارگزاران نیز نتواند به نجات آنها امید آنان در مجلس ششم کمکی کند.

هاشمی رفسنجانی موضوع اول انتخابات مجلس شده بود و اصلاح‌طلبانی که منتظر فرصت بودند، فرصت را به چنگ آوردند. کارنامه «سردار سازندگی» گشوده شد، هر چند نه به تمامی، اما تنها گوشه‌هایی از آن برای منظور کفایت می‌کرد. نام «عالیجناب سرخپوش» در کنار «عالیجنابان خاکستری» قرار گرفت. اگر چه که پرونده قتل‌های زنجیره‌ای به مسیری ناصحیح می‌رفت، اما افکار عمومی به حلقه‌ای بالاتر از «شاه‌کلید» تقب می‌زد.

«پرونده ملی» به دلیل سرعت حوادث از خط مقدم به عقب رانده شده بود. به دلیل فرار رسیدن یکمین سالگرد قتل‌های زنجیره‌ای فرصت دوباره برای بازگشایی این پرونده فراهم شد. در مراسم بزرگداشت اولین سالگرد قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای معلوم شد که روند تحقیقات نه تنها در بن‌بست است، بلکه به مسیر «دیگری» افتاده است. در بیرون از مدار قدرت اما مجاهدت‌ها ادامه داشت. در مراسم سالگرد مختاری و پیونده کمیته دفاع از قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای تشکیل شد. در همان زمان‌ها تشکیل کمیته حقیقت‌یابی ملی از سوی روزنامه‌نگاران اصلاح‌طلب پیشنهاد شد. این پیشنهاد قرار است در مجلس ششم به سرانجامی برسد. هم‌زمان با این آیین‌های بزرگداشت، قانون نویسندگان ایران که بسیاری از نویسندگان کشور در راه احیای آن جان باختند، جلسه رسمی مجمع عمومی خود را تشکیل داد و هیات دبیران دایمی خود را انتخاب کرد. مجمع عمومی نویسندگان ایران در اسانامه خود تأکید کرد: «آزادی بدون هیچ حصر و استثنا». آرمان زنده‌یادان مختاری و پیونده زنده ماند!

در مدار قدرت اما کار در مسیر دیگری پیش می‌رفت. روزنامه‌نگاران در مورد انحراف پرونده از مسیر کشف حقیقت همدار دادند، جبهه مشارکت اسلامی با صدور اطلاعیه‌ای اعلام کرد «شدیدا نگرانیم». نگرانی‌ها بی‌مورد نبود. مسئولان پرونده در این مدت نمایشنامه تازه‌ای نوشته بودند. سازمان قضایی نیروهای مسلح، مسوول پیگیری این پرونده، شاید از شدت بیکاری، خود را برای پیش‌اعترافات تلویزیونی متهمان آماده می‌کرد. قرار بود بار دیگر داستان «سرخ خارجی» و «جاسوس بیگانه» که آیت‌الله خامنه‌ای در نخستین روزهای این جنایت نسبت به وجود آن‌ها ابراز اطمینان کرده بود، از نوزنده شود. محافظه‌کاران برای پخش نوار اعترافات بی‌تابی می‌کردند، اما رئیس‌جمهور مخالف بود. اختلافات باقی ماند و به آن جا کشید که بعدتر در روزهای سرد زمستانی، تیم مسئول این پرونده برکنار شود و

کسان دیگری به جای آن‌ها بنشینند. نوار اعترافات روی دست تهیه کنندگان آن باقی ماند.

از روزهای پایانی پاییز با شروع زمان ثبت‌نام کاندیداهای مجلس ششم، سوت مسابقه بزرگ سال به صدا درآمد.

در پایان مسابقه بزرگ سیاه‌بخت‌ترین فرد «سردار سازندگی» بود، کسی که یک‌شبه رویاهای خود را برپا کرده دید. در حالی که انتظار می‌رفت زمان کوتاه باقی مانده از سال به استراحت و تجدید قوا بگذرد، شلیک گلوله‌ای در صبح یکشنبه ۲۲ اسفند ماه، «استراتژیست» جناح پیروز را از پا انداخت. پیام روشن و آشکار بود. نتیجه مسابقه و داوری مردم پذیرفته نخواهد شد. ایران یک چشم به میدان بهارستان و یک چشم به بیمارستان سینا، قدم به سال نو نهاد!

مجلس شورای اسلامی در جریان اصلاح



قانون مطبوعات، شرکت «هواداران گروه‌های غیرقانونی» در انتخابات را قانوناً ممنوع کرد. پیرامون این ماده اعتراض چندانی صورت نگرفت، جنجالی هم برپا نشد. کسانی پیگیر این موضوع شدند که این «گروه‌های غیرقانونی» کدام گروه‌ها هستند؟ اما چون موضوع چندین مورد علاقه اصلاح‌طلبانی که با چشمان باز هر حرکت محافظه‌کاران در جهت انتخابات را دنبال می‌کردند، نبود. و هیچ کدام از طرف‌های عمده علاقه‌ای به این بحث نداشتند، میدان محدود انتخابات بی‌سر و صدا رسمیت قانونی یافت. این میدان همواره محدود بود اما برخی را تصور بر این بود که موج اصلاح‌طلبی توانسته است اندکی مرزهای آن را جابجا کند. اصلاح‌طلبان که خود سخت سرگرم آرایش نیروهای خود بودند، انگار فرصتی نیافتند برای دفاع از حقوق «غیرخودی»‌ها کمی وقت و هزینه صرف کنند.

گروهی از «نیمه خودی‌ها» کوشیدند با نادیده گرفتن این قانون و سایر قوانین نوشته و نانوشته، خود را وارد میدان رقابت کنند، اما یکی بعد از دیگری با کارت قرمز شورای نگهبان از میدان مسابقه اخراج شدند. پیشتر از آن هیات اجرایی وابسته به وزارت کشور «پیشانی سفیدها» را غربال کرده و کار بر فقهای محترم آسان‌تر شده بود. چیزی نزدیک به هفتصد نفر از جرگه رقابت خارج شدند. محافظه‌کاران منت می‌گذاشتند که درصد تسویه‌شدگان که بطور معمول به نیمی از داوطلبین می‌رسید، «رقم قابل‌توجهی» را تشکیل نمی‌دهد و ارزش چانه‌زنی ندارد، اصلاح‌طلبان هم در مجموع راضی بودند و برخی از آن‌ها که تنها پوسته‌ای از اصلاح‌طلبی بر روی خود کشیده‌اند این رضایت را بر زبان هم آوردند. چند روز سر و صدا با سرعت سپری شد و بعد پیام رسید کافی است، کارهای مهمتری پیش روست!

محافظه‌کاران صفوف خود را به سرعت و بدون دردمر مرتب کردند، اما در جبهه مقابل آشننگی بیشتر بود. رقیب یگانه کسی را که می‌توانست به این صفوف نظم بدهد به گوشه زندان انداخته بودند و می‌کوشیدند به کمک «اسب تروای» خود جبهه اصلاح‌طلبان را از درون فتح کنند. آتشی را که «استراتژیست» پشت‌پرده اصلاح‌طلبان برافروخته و

دانشجویان بر شعله‌های آن دمیده بودند، اکثریت بزرگ جبهه اصلاح‌طلبان تا پایان پاس داشتند. هاشمی رفسنجانی و اطرافیان اعتماد به نفس و خویشتنداری خود را از دست دادند. «سردار سازندگی» که به اعتدال و میانه‌وری مشهور بود، عنان اختیار از کف داد و با تندترین و بی‌سابقه‌ترین حملات به رقبای اصلاح‌طلب خویش تاخت و هر بار که دهان باز کرد، بیشتر در امواج طوفان گرفتار شد. برای نجات «مرد شماره دو» غلامحسین کرباسچی را از زندان بیرون آوردند تا شاید با تتمه آبروی او آبرویی برای «سردار» خریده شود.

جبهه مشارکت اسلامی در وضعیت متفاوتی به سر می‌برد. انگار رگ خواب مردم را یافته بود. شعار هوشمندانه «ایران برای همه ایرانیان» در چشم برهم زدن توده‌ای شد. دانشجویان و جوانان با انرژی بی‌پایان خود ضعف مالی این جبهه در برابر رقبای ثروتمند را جبران می‌کردند. سرمایه‌ای در اختیار این حزب قرار گرفته بود که هر کس به آن غبطه می‌خورد! برادر رئیس‌جمهور که در راس فهرست این جبهه قرار داشت و پاره‌های نیروهای جوان و محبوب جوانان نقاط سیاه لیست آن را جبران می‌کردند. به این ترتیب وقتی تبلیغات یک هفته‌ای انتخابات آغاز شد، باز یگران میدان، آرایش نهایی خود را یافته بودند و با آمادگی به هفته سرنوشت‌ساز وارد شدند.

یک هفته انتخابات تنها هنرنمایی این باز یگران نبود. هفته‌ای بود که انگار ایران دیگر جمهوری اسلامی نبود. مردم همه آن چیزهایی را که بیست سال از آن محروم مانده بودند تسخیر می‌کردند. کاروان‌های شادی، کنسرت‌های بزرگ مختلف، تصاویر زنان زیبایی که حجاب از سر برمی‌گرفتند خشم محافظه‌کاران را برانگیخته بود. اما درناک‌تر این جا بود که برای پیروزی در انتخابات اکثر احزاب و گروه‌ها ترجیح داده بودند با این فضا هماهنگ شوند. وعده‌های آسمانی از تابلوهای انتخاباتی پاک شده بود و جای آن‌ها را شعارهای زمینی گرفته بودند، روحانیون دیگر باز یگران اول این نمایش نبودند. ایران انگار بعد از بیست سال از خواب برخاسته و نفس می‌کشید.

آخرین تلاش‌ها برای جلوگیری از شکست بازتاب چندانی در جامعه هیجان‌زده ایران نیافت. حتی پشتیبانی و حمایت رئیس‌مجلس خبرگان از شورشیانی که در مسجد اعظم قم جمع شده بودند تا درست در آستانه انتخابات، وزیر ارشاد را از صندلی خود به زیر بکشند، به جایی نرسید. آنها با پیام همدردی «رهبر» مجبور شدند بساط خود را جمع کنند و به انتظار آینده شوند که به حجره‌های خود بازگردند. تهدیدات گاه و بیگاه فرماندهان نظامی نیز جدی گرفته نشد.

شکست محافظه‌کاران از پیش معلوم بود، اما نتیجه انتخابات باز غیرمنتظره بود. نمایندگان محافظه‌کار مجلس پنجم که چهار سال بدون اعتنا به خواست‌های موکلان خود هر چه خواسته کرده بودند، مثل برگ خزان بر زمین ریختند. دو بیست و بیست نماینده با صندلی‌های قرمز رنگ مجلس خداحافظی کردند. در تهران بساط محافظه‌کاران به کلی برچیده شد. در طوفانی که در گرفتار بود شاید خوشبخت‌ترین فرد محافظه‌کاران ناطق‌نوری بود که یاد گرفت از شکست دو سال پیش بیاموزد و پیشاپیش وارد رقابتی نشود که توان انجام آن را ندارد. سیاه‌بخت‌ترین فرد «سردار سازندگی» بود، کسی که یک‌شبه رویاهای خود را برپا کرده دید و تنها به کمک «امدادهای غیبی» توانست صندلی شماره سی تهران را برای خود دست و پا کند. معادله قدرت برهم خورده بود.

به این ترتیب مسابقه بزرگ سال پایانی یافت. در حالی که انتظار این بود زمان کوتاه باقی مانده از سال به استراحت و تجدید قوا از مبارزه نفس‌گیری که پشت‌سر بود بگذرد، شلیک گلوله‌ای در صبح یکشنبه ۲۲ اسفند ماه، «استراتژیست» جناح پیروز را از پا انداخت. پیام روشن و آشکار بود. نتیجه مسابقه و داوری مردم پذیرفته نخواهد شد. ایران یک چشم به میدان بهارستان و یک چشم به بیمارستان سینا، قدم به سال نو نهاد!

### ما هم اصلاح‌طلبیم

ادامه از صفحه ۹

سازمان سیاسی اپوزیسیون بودیم که شعار «وفاق ملی» را اعلام داشتیم. من می‌گویم می‌توانیم و باید مطالبه حق بکنیم. سازمان ما در هیچ زمانی و توسط هیچ مرجع قضائی غیر قانونی اعلام نشده بود و نشده است. سرکوب و اعدام و شکنجه و زندان و تحمیل مهاجرت بر ما، از مظاهر و مصادیق بارز خودسری، قانون‌شکنی، خشونت و جنایت آفرینی‌ها در کشور ما بوده‌است. به این دلیل است که می‌گویم ما می‌توانیم و باید باب یک‌گفتمان مدنی و حقوقی را در این باره با آقای خاتمی رئیس‌جمهور و دولت ایشان و با مجلس که اکنون اصلاح‌طلبان در آن اکثریت دارند و یا با هر مرجع ذیصلاح دیگری در کشور بگشاییم. البته ما در هر گفتمان و اقدامی در این باره، بدون هیچ لغزش و استثنایی با علنیت عام و تام رفتار خواهیم کرد.

کسی نمی‌تواند انکار کند که نهضت چپ ایران دارای سنن درخشان فداکاری و پاکبختی در نبرد علیه دیکتاتوری و اختناق و استبداد در کشورمان نبوده است. حالا اگر می‌خواهیم مبارزین راستین راه دمکراسی در کشور باشیم باید بر پایه سنن فداکاری نهضت خودمان گام در راه بگذاریم. اصلاح‌طلبی بمعنای عافیت‌خواهی نیست. جنبش حقوق مدنی مردم ایران زنان و مردان، جوانان و پیران پمراپت فداکارتر و شجاع‌تر از نسل ما، به صحنه آورده و به صحنه خواهد آورد. کسی می‌تواند به ژرفش اصلاح‌طلبی در کشور مساعدت برساند که با ضرباتک جنبش حقوق مدنی مردم ایران گام در راه بگذارد.

شایسته ماست که دو تصمیم شجاعانه بگیریم:

تصمیم اول: اعلام تشکل خارج از کشور بعنوان تشکل بیرون‌مرزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت).

تصمیم دوم: انتخاب یک هیات ۳ تا ۵ نفره، بعنوان هیات نمایندگی تام‌الاختیار سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) برای گفتگو با مقامات جمهوری اسلامی و دارای صلاحیت برای اقدام در زمینه عملی ساختن حضور قانونی و علنی سازمان در داخل کشور.

\* \* \*

«ایران از آن همه ایرانیان». من این کلمه همه را، حقیقتاً همه می‌فهم و همان اندازه خودم را داخل در آن می‌بینم که فی‌المثل «عالیجنابان خاکستری» را. من در این همه، همان اندازه خودم را داخل می‌بینم که مثلاً آقای رضا پهلوی را که وطن‌خواه و میهن‌دوست است.

هر ایرانی مهاجری باید سر خود را بالا بگیرد و سرافراشته خواهد آرد  
«ایران از آن همه ایرانیان!»

### اعضای تحریریه نشریه

«خواص» ارگان بسیج

شهر ری در ترور...

ادامه از صفحه اول

داوود احمدپور، مجتبی توانگر، حسن اجاقی، عبدالله عبیری و محسن شجاعی از همکاران این نشریه نام برده که در نشریه داخلی یکی از ارگان‌ها در شهری فعالیت داشته‌اند.

مخاطبان نشریه «خواص» مردم شهری هستند و نوشته‌های این نشریه به با نوشته‌های نشریات افراطی جناح راست همخوانی دارد. برخی از مطالب یکی از روزنامه‌های عصر در این نشریه چاپ شده است. از قرار معلوم محمدتقی رومغنی مقالاتی را تحت عنوان «آموزش کامپیوتر» در نشریه خواص به چاپ رسانده است و سعید عسگر که ادعا می‌شود ضارب اصلی در ترور حجاریان بوده است برای نشریه خواص اخبار را تهیه و تنظیم می‌کرد و در شماره دی ماه نشریه خواص با محمد ابوفاضلی جانشین فرماندهی بسیج حوزه ۴ نیز مصاحبه کرده است.

در همین شماره به خوانندگان وعده داده شده است که به زودی ویژه‌نامه‌ای در نقد افکار عبدالله نوری منتشر خواهد شد. □

شماره فاکس: 0049 - 221 - 331 82 80  
 شماره تلفن: 0049 - 221 - 9322136

آدرس کار در اینترنت: <http://www.fadal.org>  
 آدرس پست الکترونیکی: [fadal.aksariyat@magnet.at](mailto:fadal.aksariyat@magnet.at)  
 تک فروشی: معادل ۴ مارک آلمان  
 بهای اشتراک: اروپا: شش ماهه ۵۵ مارک؛ یک ساله ۱۰۲ مارک  
 سایر کشورها: شش ماهه ۶۲ مارک؛ یک ساله ۱۱۵ مارک

Verleger: I.G.e.v  
 آدرس: I.G.e.v  
 شماره حساب: I.G.e.v  
 شماره حساب: 22 44 20 32  
 کد بانک: 37 05 01 98  
 نام بانک: Stadtparkasse Köln  
 Postfach 260268  
 50515 Köln  
 Germany

## فرم درخواست اشتراک

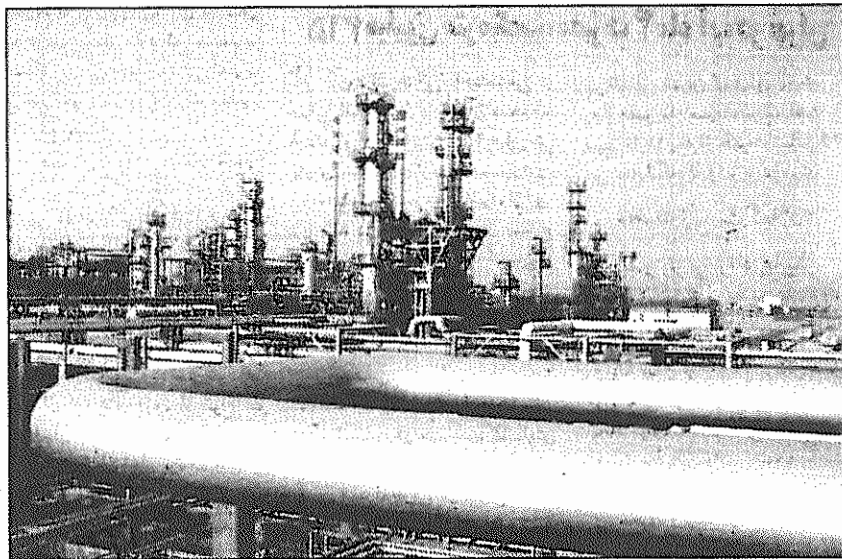
اشتراک جدید □ تمدید اشتراک □ شماره اشتراک: □  
 مدت اشتراک: شش ماهه □ یک ساله □ تاریخ: □

نام: Name: .....  
 نشانی: Address: .....

فرم را همراه با بهای اشتراک (حواله بانکی یا نمبر)

به آدرس:  پست کنید.

# بحران جهانی نفت بحران بعدی در راه است



نشده و تولید نفت از طریق غیر متعارف در سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۲۰.

برای اینکه کشورهای خاور میانه عضو اوپک بتوانند سهمی را که از آنها در تامین نیاز جهانی انتظار می‌رود، برآورده کنند و این نیاز که در سال ۱۷،۱۹۹۶، ۱۷ میلیون بشکه در روز بود به ۹۴/۸ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۱۰ می‌رسد، باید بتوانند که تولید خود را دو برابر کنند یعنی از ۱۸/۵ میلیون بشکه در روز به ۳۶/۷ در سال ۲۰۱۰ برسانند و تا سال ۲۰۲۰ بایستی که تولید در خاورمیانه به ۴۹ میلیون بشکه در روز افزایش یابد. یعنی ۱۶۴/۲ درصد نسبت به سال ۱۹۹۶. در ضمن تولید گاز این کشورها بنابه محاسبه IEA بایستی دو برابر شود یعنی از ۱۱۰ به ۲۱۴ میلیون تن و تا سال ۲۰۲۰ بایستی این حجم به ۳۷۶ برسد.

### شکارچی مجهزتر می‌شود دام کمپابتر

به شکلی که گفته شد، پیش‌بینی افزایش تولید کاملاً غیرواقعی به نظر می‌رسد. در صورتی می‌تواند این امر به حقیقت پیوندد که قیمت نفت به سرعت بالا رود، و هر چه زودتر به تحریم ایران و عراق که یک‌سوم نفت منطقه را ذخیره دارند، پایان داده شود. این فرض نیز محال نیست که از ۲۰۱۰ تا ۲۰۲۰ از ۱۹/۱ میلیون تن گاز از منابع کشف نشده بهره‌گیری. در اینجا نیز مسئله قیمت نفت تعیین‌کننده است.

IEA قیمت ۱۷ دلار بر بشکه را برای سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۰ و ۲۵ دلار را برای سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۲۰ محاسبه می‌کند. (ارزش دلار بر اساس قیمت آن در سال ۱۹۹۰ محاسبه شده است). IEA در توضیح این مسئله می‌گوید: افزایش نیاز به انرژی به میزان ۶۵ درصد بحران انرژی و کمبود را دامن خواهد زد، از این رو باید در عرصه سیاست مصرفی و کاهش گاز کربنیک و تولید، استراتژی‌های نوینی یافت.

دیدگاه خوش‌بینانه‌تر تخمین می‌زند که پیشرفت فنی این امر را امکان‌پذیر می‌کند که هزینه استخراج نفت را کاهش داد و همواره منابع جدید کشف و بهره‌برداری شود. بدین ترتیب عرضه نفت تا سال ۲۰۲۰ کافی می‌باشد. ولی مستحصین واقع‌بین می‌گویند: نفت به منابع غیرقابل تجدید تعلق دارد و ذخایر جدید نیز بندرت یافت می‌شود، و از آنجا که مواد خام محدود است، هر چقدر که از این

تاکی این وضعیت می‌تواند ادامه یابد؟ با توجه به خوردی که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و همچنین جنگ خلیج بر سیاست انرژی کشورهای غربی حاکم است، شاید این سوال بی‌ربط باشد. بطور کلی می‌شود گفت که پیشرفت تکنیکی در بهره‌برداری از ذخایر نفتی، و سقوط قیمت نفت و تسلط روزافزون آمریکا در جهان و بیش از همه در خاورمیانه، تضمین‌کننده‌ای برای تامین طولانی‌مدت انرژی و تثبیت قیمت نفت در سطح نسبتاً پایین وجود می‌آورد. انتظار نمی‌رود که این وضعیت در ۵ یا ۶ سال آینده تغییر کند با توجه به اینکه هیچ حادثه سیاسی غیر مترقبه‌ای مانند سقوط حکومت سلطنتی در لیبی سال ۱۹۴۹، سقوط شاه در ۱۹۷۹ و یا مانند حمله عراق به کویت در سال ۱۹۹۰ پیش نیاید. ولی آنچه که به سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۰ و دیرتر مرتبط می‌شود و با توجه به نیاز روزافزون جهان به انرژی، پیش‌بینی‌های مربوط به عرضه و تقاضا و میزان استخراج آرامش‌دهنده نیستند. نیاز به انرژی بطور پیوسته افزایش می‌یابد، نفت در دهه‌های آینده نیز مهم‌ترین منبع انرژی می‌باشد، در مورد اینکه وضعیت عرضه به چه صورتی است و چگونه و با چه قیمتی این عرضه تامین می‌شود، نظرات مختلفی وجود دارد. در مقدمه آخرین گزارش که بنام [چشم‌انداز انرژی در جهان] که از انس جهانی IEA ارائه داده است، خاطرنشان می‌شود که در مورد تامین انرژی در طولانی‌مدت دو علامت سوال بزرگ وجود دارد. اول در مورد نقش خاورمیانه در تامین نیاز جهانی و مسئله دوم توسعه در زمینه ذخایر نفتی هنوز کشف

انرژی قابل تامین نباشد، و این عکس‌العمل‌ها که شروع آن در ۷۴ - ۱۹۷۳ بود، گناه چنان هیستریک بود که از نابودی اقتصاد غرب و سقوط (قرهنگ مسیحی - یهودی) صحبت به میان می‌آمد و در دوره‌های نزول قیمت صحبت از شکوفایی اقتصادی به میان می‌آید و با وجود بالا رفتن قیمت نفت در سال ۱۹۹۹ این احساس هم‌چنان تسلط دارد. دیگر از وحشت کشورهای صنعتی که اوایل دهه ۷۰ و پس از ملی شدن دارایی شرکت‌های نفتی در شرق و شمال آفریقا بوجود آمده بود، خبری نیست. وحشتی که با تحریم ۱۹۷۳ و انقلاب ۱۹۷۹ ایران و حمله عراق به کویت در آگوست ۹۰ تکرار شده بود. و همچنین از مشکل معروف مصرف صدها میلیارد دلار نفتی مازاد دیگر صحبتی در میان نیست، زیرا دیگر مازادی وجود ندارد که صحبت از مصرف آن باشد.

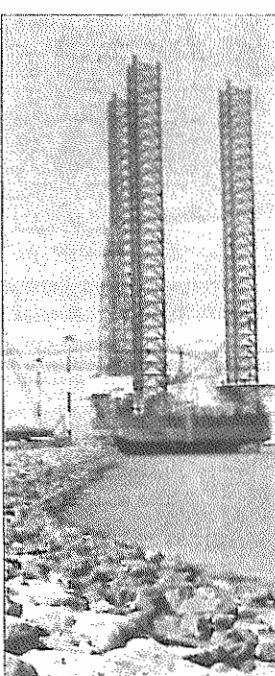
اکنون کشورهای تولیدکننده نگران آن هستند که بازار فروش خود را تثبیت کنند، به دلیل سقوط قیمت نفت و پایین آمدن درآمد این کشورها و بالا رفتن مالیاتی که کشورهای صنعتی بر تولیدات نفت وضع کرده‌اند، برای اکثر این کشورها این سوال مطرح نیست که چگونه مازاد درآمد را به نحو بهتری سرمایه‌گذاری کنند، بلکه چگونه وام‌های خود را بپردازند و بر بحران اقتصادی غلبه کنند. دیگر هیچ کشور تولیدکننده به آن فکر نمی‌کند که نفت را به عنوان «اسلحه سیاسی» بکار گیرد، با وجود آنکه بر سه کشور تولیدکننده بزرگ اوپک یعنی ایران، عراق و لیبی تحریم آمریکا و تحریم جهانی تحمیل می‌شود.

در طی یک سال قیمت نفت تقریباً سه برابر شده و از مرز ۳۰ دلار گذشته است. این انفجار قیمت ناشی از نیاز روزافزون به انرژی و محدودیت استخراج نفت در کشورهای تولیدکننده نفت است. در اول آوریل ۱۹۹۹ اوپک تصمیم گرفت که تولید نفت را به ۲۲/۸ میلیون بشکه در روز محدود کند. کلیتاً کشورهای اوپک را تهدید کرده که از منابع ذخایر استراتژیک استفاده می‌کند تا بدین ترتیب کشورهای اوپک را وادار کند که در جلسه ۲۷ مارس ۲۰۰۰ خود سقف تولید را افزایش دهند.

از سال ۱۹۷۳ بازار جهانی نفت با دو تکانه شدید صدور قیمت نفت و دو بار سقوط شدید قیمت نفت و یکسری بحران‌های جدی روبرو بود. بعد از جنگ اکتر در سال ۱۹۷۳ قیمت نفت ۴ برابر شد. از ۲/۶۷ دلار در بشکه در سال ۱۹۷۲ به ۹/۸۲ دلار در سال ۱۹۷۴ رسید. قیمت نفت به بالاترین حد خود یعنی ۱۷/۱۳ (در مقایسه با ارزش دلار در سال ۱۹۷۳) پس از انقلاب اسلامی در ایران در سال ۱۹۸۲ رسید. در سال ۸۶ - ۸۵ قیمت نفت شدیداً سقوط کرد و به یک‌سوم قیمت رسید. سقوط شدید دیگر در سال ۱۹۹۸ رخ داد که قیمت نفت ۳۴/۴ درصد پایین آمد. و در سال ۱۹۹۹ مجدداً تا ۴۲/۲ درصد بالا رفت. ولی هیچگاه قیمت نفت به نصف سطح آن در سال ۱۹۷۴ دست نیافت. این نوسان قیمت نفت باعث برداشت‌های گاه متضادی شد، در دوره‌هایی که قیمت بطور شدیدی افزایش می‌یافت، کشورهای مصرف‌کننده این ترس را داشتند که نیاز جهانی به

میلیارد دلار رسیده است و سهم آن در صادرات جهانی از ۱۹/۶ درصد در سال ۱۹۷۴ به ۲۲/۳ در سال ۱۹۸۱ و ۶/۱ در سال ۱۹۹۷ و ۵ درصد در سال ۱۹۹۹ رسیده است و سهم اوپک از ۱۴/۴ درصد در سال ۱۹۷۴ به ۲/۹ در سال ۱۹۹۷ رسیده است. صادرات نفت خود را به ارزش ۱۳۰ میلیارد دلار افزایش دهد، اما این عدد را بایستی در رابطه با دیگر چیزها دید. قبل از سقوط قیمت نفت در سال ۱۹۹۸ ارزش کل صادرات کشورهای اوپک (با ساکنین در حدود ۴۸۹/۹ میلیون) ۱۶۱/۵ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۷ بود. یعنی ۲۳/۴ درصد صادرات آمریکا، ۳۱/۵ درصد صادرات آلمان و ۳۸/۴ درصد صادرات ژاپن. حتی کشورهای مانند بلژیک با ۱۰/۲ میلیون نفر جمعیت و هلند با ۱۵/۶ میلیون نفر جمعیت صادرات بیشتری از تمامی کشورهای اوپک داشتند. این مثال روشن می‌کند که چه اطلاعات غلطی گاهاً بطور هدفمند از طریق رسانه‌های عمومی پخش می‌شوند. در کشورهای اوپک تولید ناخالص ملی سرانه در سال ۱۹۹۷، ۱۹۳۰ دلار بود در کشورهای غربی بین ۱۹۸۵ و ۲۴۷۳ دلار، صادرات جهانی نفت از سال ۱۹۷۴ تا ۱۹۹۷ به ۲۷/۴ درصد افزایش یافت یعنی از ۳۹/۴۳ به ۵۰/۱۹ میلیارد، اما ارزش آن به دلار کاهش داشته است. بطور متوسط ارزش بشکه نفت از ۹/۸ دلار در سال ۱۹۷۴ به ۵/۶۱ دلار در سال ۱۹۹۷ و سرانجام ۴/۸۲ دلار در سال ۱۹۹۹ سقوط کرده است.

بر اساس اطلاعات جدید صندوق جهانی قیمت متوسط نفت به ایندکس، اگر قیمت نفت در سال ۱۹۹۰ را صد فرض کنیم، این قیمت در سال ۹۹ به ۸۳/۸ رسیده است در حالی که قیمت مواد خام در سطح جهانی به ۱۱۲/۹ افزایش یافته است. عوامل دیگر پایین آمدن اهمیت نفت به عنوان فاکتور اقتصادی را می‌توان در بالا رفتن اهمیت شاخه خدمات در کشورهای صنعتی به ضرر تولید صنعتی نام برد. در آمریکا سهم شاخه تولید در تولید ناخالص ملی از ۲۲ درصد در سال ۱۹۷۷ به ۱۷ درصد در سال ۱۹۹۷ رسید. در سال ۹۷ و ۹۸ انرژی مصرف شده برای تولید یک دلار تولید ناخالص ملی ۴ درصد کاهش یافت. این رقم در سال‌های قبلی ۱ درصد بود. وزارت انرژی آمریکا می‌گوید هزینه انرژی در سال ۱۹۹۸، ۳۰ درصد تولید ناخالص ملی بوده است در حالی که این رقم در سال ۸۱، ۱۹۸۱، ۸/۱ بوده است. در کشورهای اروپای غربی افزایش مالیات بر محصولات نفتی بیش از بالا رفتن قیمت واردات نفتی تورم را افزایش می‌دهد. قیمت طلای سیاه علیرغم بالا رفتن آن در سال ۱۹۹۹ فقط تاثیر محدودی بر



مواد استفاده شود، جایگزین نمی‌شود. یعنی هر چقدر شکار موثرتر باشد ذخیره کمتر می‌شود. این مستحصین می‌گویند که کشف منابع نفتی در جهان به نقطه اوج خود در اوایل دهه ۶۰ رسیده است و از آن پس مقدار منابع بتدریج پایین آمده است و شکاف در سال‌های آتی بین ذخایر نفتی و تقاضا بیشتر می‌شود. تا آن زمان نقطه ثقل تولید نفت در جهان بر پنج کشور عربستان سعودی، ایران، کویت، عراق و امارات متحده عربی با تمام ریسک سیاسی قرار خواهد داشت. در مورد مسئله تمام شدن ذخایر نفتی شرکت‌های نفتی سکوت می‌کنند زیرا می‌خواهند که در کوتاه‌مدت بیشترین سود را داشته باشند و از طرفی می‌خواهند به بورس‌داران و سرمایه‌گذاران این اطمینان را بدهند که همه چیز بخوبی جریان دارد و هیچ ششدری در مورد تمام شدن ذخایر نفتی داده نمی‌شود. البته این امر دلایل دیگری هم دارد. از اواسط دهه هشتاد بدلیل پایین آمدن قیمت نفت، نفت به عنوان یک فاکتور اقتصادی تا حد زیادی اهمیت خود را از دست داده است. گروه بالا رفتن قیمت نفت در سال ۱۹۹۹ ترس قدیمی از بحران نفت سال‌های ۷۴ - ۱۹۷۳ و ۸۰ - ۷۹ را یکبار دیگر زنده کرد. ولی این ترس و وحشت واقفیت ندارد زیرا در این ارزیابی نه تغییرات قیمت بر اساس قیمت ثابت دلار در نظر گرفته می‌شود و نه تغییرات ریشه‌ای در اقتصاد جهانی درسی سال گذشته که در آن سهم نفت در مبادلات جهانی بطرز مشخصی پایین آمده است.

از جنگ اکتر در سال ۱۹۷۳ تاکنون، ارزش صادرات جهانی بیش از ۷ برابر شده است، از ۸۲۹/۱ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۴ به ۵۵۶/۸ میلیارد دلار (بر اساس قیمت کنونی دلار) رسیده است. در این مدت ارزش صادرات نفت در کل جهان دو برابر شده است یعنی از ۱۶۳/۴ میلیارد دلار به ۳۴۱/۶

قیمت آن برای مصرف‌کننده داشت. نفت به عنوان مهم‌ترین منبع انرژی اهمیت خود را در دهه آتی همچنان حفظ می‌کند و در این مورد دو مشکل وجود دارد: تثبیت قیمت بر اساس سطح بالاتر تا تناسب مقدار تولید را امکان‌پذیر کند که بایستی سالانه ۲ درصد رشد مصرف را برطرف کند و همچنین تقسیم سود آن بین کشورهای تولیدکننده و مصرف‌کننده.

ایالات متحده آمریکا در جهان بزرگ‌ترین مصرف‌کننده و واردکننده تسفت و دارای عظیم‌ترین شرکت‌های نفتی می‌باشد. کمالینکه آمریکانسیبت به کشورهای غربی این امتیاز را دارد که از امکان ذخایر نفتی داخلی نیز بهره‌مند است که در مواقع لزوم به آن پشت‌گرمی دارد. بین ۱۹۸۶ و ۱۹۹۹ منابع نفتی آمریکا ۴۰ درصد کم شده است و از ۳۵/۱ میلیارد بشکه به ۲۱/۱ میلیارد بشکه رسیده است. از این رو وابستگی ایالات متحده به واردات نفت از ۳۲/۲ درصد در سال ۱۹۸۶ به ۵۰/۹ درصد در سال ۱۹۹۹ رسیده است. تامین نفت در آینده بیش از آنکه بوسیله مسائل سیاسی مورد تهدید قرار گیرد، محدودیت ژئوپلیتیک مانع جدی آن است.

دو مسئله کلیدی بایستی در امر نفت مورد توجه قرار گیرد: نفت ماده خام معمولی نیست بلکه به مواد غیر قابل تجدید طبیعی، معدنی است. برای توسعه صنعت در سال‌های آتی باید دو فاکتور مهم مورد توجه قرار گیرد، ابتدا مقدار منابع زیرزمینی و مقدار استخراج در سال‌های اخیر، و دیگری رشد نیاز به این ماده طبیعی.

مسئله کلیدی دوم این است که سه طرف درگیر یعنی کشورهای تولیدکننده، کشورهای مصرف‌کننده و شرکت‌های نفتی در سال‌های گذشته عاجز از آن بودند که مسائل پیش رو در این زمینه را حل کنند و این که در آینده نیز تغییری پدیدار شود، تقریباً غیر ممکن به نظر می‌رسد. از آن جایی که همه طرف‌های درگیر صرفاً در محاسبه‌هایشان آینده کوتاه مدت را در نظر می‌گیرند، در آینده نیز مانند گذشته، نوسانات شدید، مشخصه قیمت نفت خواهد بود و به تبع این نوسانات، تغییرات سیاسی غیر قابل پیش‌بینی را رقم خواهند زد. و از سوی دیگر ما شاهد ناتوانی در هماهنگ کردن نیاز دم‌افزون به نفت و استفاده از ذخایر و استخراج نفت خواهیم بود.

این چنین به نظر می‌رسد که صنعت نفت و مجموع نظام اقتصاد جهانی در سال ۲۰۰۵ با تکانه‌های جدی مواجه خواهد شد.   
 پروکودان: شهلا فرید  
 برگرفته از لوموند دیپلماتیک  
 این مطلب کوتاه شده است